نفیس

میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: خلاصة السیر — فارسی

مؤلف: میرزا معصوم بن خواجگی اصفهانی

خطی: نستعلیق ۱۷ سطری

سال طبع یا تحریر: ۱۰۷۰ هجری — عدد اوراق: ۱۸۹

جزء کتب: تاریخ — شماره: ۱۹۴

شماره عمومی: ۴۲۲۸ — شماره قبض:

واقف: میرزا رضا خان نائینی — تاریخ وقف: مرداد ۱۳۱۱

طول: ۲۲ — عرض: ۱۳ سانتیمتر — قفسه: ۹

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازبینی شد

بازبینی شد ۱۳۵۳

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی

عنوان	خلاصة السیر
درجه نفاست	نفیس (خطی ✓ / چاپ سنگی)
تعداد اوراق	۱۸۹
اندازه	۱۳×۲۲
قطع	وزیری کوچک
شماره اموالی	۴۲۲۸

آسیب شناسی و اقدامات مرمتی

مورد	وضعیت	مورد	وضعیت
درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	ندارد ✓
نیاز به جعبه	ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد
نیاز به مرمت اوراق	دارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد ✓
نیاز به لکه گیری	ندارد ✓	نیاز به گردگیری	ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. دهقان پور ۲. ۳.

تاریخ بررسی: خرداد

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام: ۲/۵

۱۳۴۹ کتابخانه رضوان ۱۳۰۹
تأسیس میرزا رضاخان نائینی قاضی‌زاده
LIBRAIRIE.REZVANI

[illegible]

۹۰ ورق
۱۷ سطر

از فوت شاه عباس اول ۱۰۳۸ تا فوت شاه
صفی ۱۰۵۲ نوشته است. [illegible] کتاب
خلاصة السیر - جلوس شاه عباس دوم را نیز
نوشته

الحمد لله رب العالمين

بسم الله

لله رب العالمين

لله رب العالمين

کتابخانه آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد سیم از مطلب چهارم در ذکر مناقب پادشاه جم جاه فلک بارگاه
شاه صفی الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه

ستایش و نیایش رحیمی را سزاوار است که سروش عنایتش نوای بشارت
ادای وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم را بگوش هوش
ارباب ایمان واصحاب ایقان رسانید وعلیمی که مرشد هدایتش دین معلین
نصرت قرین وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین مضطربان
معرکه جهاد را اثبات داد ملکی که مجاهدین فی سبیل الله را بمنشور
یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم نوید فتح وظفر
کرامت فرموده قهاری که چاوش بارگاه جبروتش بمثال ویعرف المجرمون
بسیماهم فیوخذ بالنواصی والاقدام عاصیان را سوی پیشانی
گرفته سلسله درکات درپای انداخت حکیمی که بر ابطه ولیربط علی
قلوبهم ویثبت به الاقدام دلها را حیات وقدمها را اثبات بخشید وکاری
که خطبه توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء را جز بنام با احترام

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

او بر منابر وجود نتوان خواند وسکه تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر
در ممالک دلها جز بر نقود اعتقاد نتوان زد فسبحان الذی بیده
ملکوت کل شیء والیه ترجعون الهی ما مشت خاک صفات پاک ترا
چگونه توانیم دانست. ما عرفناک حق معرفتک. وازما قطره آب
در معرض دریای پرستش چه شایستگی آید ما عبدناک حق عبادتک لکن
آتش محبتی را که در بدن خاکی ما ترکیب فرموده بزلال صبری جمیل سیراب
گردان وحلاوت نعمتی که در نهاد دوداعی ما نهاده توفیق شکر جزیل
ذریعه آن مطلوب فرمای. بشکرم رسان اول آخر بگنج. بجسم صوری
آنگاه رنج. باول سخن دادیم دستگاه. باخر قدم نیز بنمای راه
وذرات عقول ما در هوای خورشید معرفت سرگردان مانده بجاذبه ایستی
نجا نه مراد رسان ودیده کوتاه بین ما با استشراق حقایق آرزو کرده بانوار
قدسی فریادرسی فرمای. چاره ما ساز که بی پا و دریم. گر تو برانی بکه رو آوریم
از پی تست این همه امید و بیم. هم تو ببخشای و ببخش ای کریم. بعد از
حمد الهی صلوة نامتناهی بر زبده اولین وآخرین سید الانبیاء والمرسلین
تخت نشین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نور حدیقه رسالت نور حدقه
جلالت یوسف کلیم اهن یا ایها المدثر نهال چمن آرای قم فانذر
مخاطب فحوای یا ایها المزمل فرمان رسان یا ایها الرسول بلغ ما انزل

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

آفتاب مشرق غروبهی پادشاه پسند عزوعلی . نور خورشید از شعاع روی او

عطر بخش روح خاک کوی او . چون دل از کار جهان پرداخته سایه

خود را بران بند اخته . صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین خصوصا

ابن عمه واخیه وباب سبطه وباب علمه امیر المومنین وامام المتقین

وقاید الغر المحجلین وعترته ایمه المعصومین صلوات الله علیه علیهم اجمعین

و بعد برطبق عرض میگارد حقیر کم بضاعت مهموم محمد معصوم بن خواجگی

اصفهانی که در زمان دولت ابد مقرون بخدمت اشراف اصطبل

مامور است که یکچند قبل ازین در خاطر حزین جلوه گر بود که بجهت اطلاع

حالات ماسبق بمطالعه کتب تواریخ پردازد که خامی طبیعت از استفاده

آن بختگی بهم رسد و این آرزو از تفرق ضمیر که بسبب خوش آلام دنیوی

از قوت بفعل نمی آمد تا در سنه ثمان واربعین والف پارس ایل که

قصبه طاق وسطان محل ورود اجلال وقشلاق جنود نصرت مآل

آن مرکز دایره اقبال گردید این کمینه نیز سایه مثال در رکاب کواکب

مواکب تبرکان اعتقاد خاک راه وغبار درگاه میرفت و بخط ازبلاز ابهت

عتبه دولت و آستان عظمت تقاعد نمی جست تا آنکه از تغیرات

زمان و واردات دوران ضعف وناتوانی بر جسم نحیف راه یافت

بعد از تمادی ایام مرض که شاهد صحت بعیادت قدم رنجه فرمود از بی قوتی

وبی قوتی نه جگر را آب ونه دل را تاب ونه دیده را خواب بود بسوزن مژگان

جیب شام را بد امن بام بخیه میزدم دل سودا ئی از وطن مالوف دل گیر

گشته بتفرقه دماغ تصاعد نمود وخیالات فاسد پای تردد بشهرستان

وجود گشود هر چند یاران موافق وعزیزان چاره ملاصق بافسانه

وفسون تسلی بخش خاطر محنت آگین می گشتند وعلاج ماخولیا را بابارنج

صحبت میکردند دماغ ضعیف تر وسودا ترقی بیشتر مینمود ناگاه مرغ فکر

دست بر حلقه در دل زد که هر چند ازین فراموش آباد جهان نسیان

بر طبع انسان غالب است اما دوای درد تو بجز تسوید حالات سلف و تحقیق

روایات ماتقدم نیست وهمیشه مطمح نظر این بود که غبار صفحه را بنوک

قلم بخراشی وقلمی باظهار مدعا تراشی اکنون از نوشتن وخواندن اوراق

پریشان قوتی بجان وسپهری بسامان می آید واز اندیشه پرپرکی

وبی استطاعتی از اشتغال این ذره فراهم می آیی چون این ندا

بگوشم رسید بسمع رضا اصغا نمودم وکمر توجه بر ترتیب آن مدعا بستم

وابتدای سخن از مبدء آفرینش نموده سرد وات بگشادم وخامه

سنگ شق طالع را قط زدم وچون چهره وی از خط وخال تحریر صورت

مجلس یافت روزی جمعی از دوستان حقیقی که باده آشنایی را از خمار

یکانگی نوشیده اند بتقریبی در محفل بهشت آیین بذکر این معنی شده

بعرض اشرف میرسانند که کم مایه سرگردشمار سخن وران بوده و از بی‌زبانی
نامش هیچ وقت بزبان روزگار نیامده بجهت دفع سودا چنین نسخهٔ معجونی
مرتب ساخته و علت غایی بدعایش نشر مناقب اعلیحضرت خاقانی است
از انجا که رسایی طبع بلند و ادراک ارجمند مظهر عدل و احسان بود
از مطالعه آن چند ورق درجه اعتبار این خاک نشین اخلاصمند بمقدار
از پایه فرقدان بگذرانند و بلفظ گهربار در نثار فرمودند که این تالیف است
نه تصنیف باید که در ایجاز و پاکی کلام سعی نمایی و چون نوشتن حالات
زمان رسمی رسم اجمال را منسوخ ساخته جمال عبارت را بزیور تفصیل
زیب و زینت دهی طبع بهانه طلب از پی نسخ این موهبت انگشت
منت بر دیده نهاده قدم در بیدای تفکر نهاد بحمد الله که باقبال آن
رازدان بطون و مکون آنچه در گنجینه سینه مخزون بود بر بساط جلوه داد
از در دولت سرای معنی شگافان نوا دکیان طبیعت ایشان کاه در نوزه
فقره و کاه کدایی عبارتی نمودم • تتبع ز هر گوشه یافتم ز هر خرمنی خوشه یافتم
تا عروس آن زر را با قرة العین بدعا خطبه کردم الآن که قدم خامه
عنبرین شمامه بجاده شاهراه وصف حال و تعریف کمال آن قدوه ذوات
صاحبان حشمت و اجلال رسیده طبیعت را چه خوشیها و خاطر را
چه عروسیها روی داده در معنی ریزی دستم آستین دست دیگر است

وضمیرم آئینه خانه مصوری چو بنگار گنجینه و آمد بدید زمین جادو بهار بماند شنید
پس مطلب از تاب رشته گفتگو نیست که جمعی از سخنوران که گوی فصاحت از
میدان بلاغت ربوده اند خصوصا مرحوم مغفور اسکندر بیک منشی مولف
تاریخ عباسی که بنای ترتیب کتاب را بر وقایع سال گذاشته و گاهی
می‌شود که بجهت تحقیق مدعایی که سر سخن آن در ضمن حالات آن سال
مکتوب است تمام اوراق و سطور را ملاحظه میباید نمود تا مطلب حاصل
شود این حقیر کثیر التقصیر از بیم آنکه لطافت کاغذ تاب سبابه صاحب
کمالی ندارد واقعات و سانحات را بنوعی که بظهور آمده علیحده در قید تحریر
می‌آورد تا برخوانندگان آسان باشد و در اکثر تواریخ که باسم
پادشاه ذی‌جاهی موشح گشته بجهت رفع گستاخی و ترک ادب نام
نامی آن پسند آرا را بلقب تلقی نموده در طی عبارت مذکور میسازند خصوصا
صاحب تاریخ اکبری که همایون و اکبر پادشاه را جهانبانی و شاهنشاهی
بیان می‌کنند بنا بر تتبع این کمترین خلایق اسم سامی اعلیحضرت
خاقانی را ظل الهی بقید تحریر در می‌آورد که از عیب تکرار مصون و محفوظ
باشد التماس و استدعا از خوانندگان این الفاظ پریشان آن است
که اگر جایی بلغزش پایی یا سهو و خطایی برسند بکلک مرحمت
نقطه شک آنرا از رخسار صفحه بردارند و بحلیه اصلاح این عروس

بی چهار زر از زیب و زینت داده منت بر جان کمینه نهند گفتار در سبب
ارتقاء دولت بر مدارج رفعت و حصول مقاصد چند که ذکر آنها از
متحتمات است تا بر مطالعه کنندگان ظاهر شود مقتضی حکمت الهی که نظام
عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات است آنست که چون صبح اقبال
صاحب دولتی ناپدید گردد آفتاب سعادت یکی از فرزندان او
شارق شود و چون کوکب رفعت صاحب ناموسی بسر حد غروب
و افول رسید ماه منقبت اعقاب وی لامع گردد و از مخایل تقارب دولت
و مشکار عظمت اعلیحضرت خاقان فردوس مکان علیین آشیانی را
از جای برداشتن رسید و مزاج بابتهاجش از کیفیت شراب
ناگوار دنیوی منحرف گشت چنانکه وقایع آن حالات در طی مقصد دوم
نوشته شده و شمه بجهت توطیه کلام درین مقام اظهار میکند چون عرض
مرض و الم شدت بتاریخ روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجه الحرام
سبع و ثلاثین و الف هجری در دار السلطنه قزوین بر ذات مقدس
آن خدیو جهان روی نمود و روز بروز مرض حدت و سورت آن
عارضه عظمی ترقی یافت در ان ایام همت خاطر ملکوت ناظرش در تفحص
احوال فرخنده مآل حضرت شاهی ظل الهی نگران بود و از منتسبان
عتبه دولت خصوصا افادت پناهان حقایق آگاهان مولانا محمد شفیع

و مولانا محمد تقی منجم که از پس صبی الی الآن سایه وار دایم الاوقات
مقیم آستان خورشید مکان بودند استفسار زایچه ولادت باسعادت
و استعلام طالع فیروزی مطالع می فرمودند و چون آثار دولت
و کمال اقبال و سعادت را در ناصیه احوال آن نور حدقه اقبال مشاهده
نموده بودند بکرات بر زبان درفشان جاری ساختند که چنانچه بعد از
شاه جنت مکانی شاه طهماسب انار الله برهانه با وجود تعدد اولاد
و کثرت احفاد نوبت پادشاهی بما که فرزندزاده او بودیم رسید بعد
از ما بحسب اقتضاء قضا نوبت سلطنت و فرمان روایی بسام میرزا
که پسرزاده ماست خواهد رسید و اکثر اوقات در مجالس این گفت
و گو مینمود تا آنکه ضمیر انورش از کثرت عارضه پرخطر و تمکن دار السلطنه
قزوین نفرت تمام یافته با نهایت ضعف و نقاهت در ضمان
ملک منان عنان عزیمت بتعجیل تمام در روز شنبه چهاردهم ربیع الاول
سنه مذکوره بجانب مازندران بهشت نشان معطوف ساختند
و بعد از ورود بآن مسکن دلکشا روزی باعلام ملهم غیبی بلفظ گهربار
فرمودند که اراده خاطر آفتاب تاثیر آنست که بسرعی طلب سام
میرزا فرستیم که چند روز دیگر که از ایام حیات باقی مانده در تربیت
او سعی نماییم و بمیامن عنایت بنهایت مرتبه او را بمدارج علیا رسانیم

چون بواسطهٔ ضعف دماغ و اثر جار طبیعت سر قدمی که بجانب مطلوبی
می نهاد غیر مرغوبی روی مینمود و بر موضوع و محمولی که بجهت مدعایی
ترکیب می کرد نتیجه بر عکس میداد آخر الامر رای عالم آرای بران قرار
گرفت که تفأل بکلام ملک علام نموده آنچه از دیوان قدرت لم یزلی
بوضوح انجامد بران عمل رود برای انجام آن عزیمت افاضت پناه
علامی مولانا محمد تقی منجم را مامور ساختند که نزد خدام منیع مقام فضیلت
و شریعت پناه صاحب العلم والارشاد مولانا مراد که دامن تقوی را
بر جیب زهد و خداشناسی باز بسته بود رفته و بامر استخاره پردازد
و حقیقت حال را بمسامع عز و جلال رسانند خدام مومی الیه از روی
صدق و طویت که آن خدمت بر میان بسته بعد از استشاره
و استخاره خاطر مبارک اشرف را بمضمون این آیه عزیمت تسلی فرمود اذ تقول
للمومنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة منزلین بلی
ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف
من الملائکة مسومین تفسیر این آیه معظمه آنست که ای رسول هنگامی
که میگفتی تو مر مومنان را در روز بدر که آیا پسند نیست شما را و کفایت
شر اعدا نمی کنید اینکه امداد کند شما را پروردگار شما بسه هزار ملک
فرو فرستاده شده بلی خواهیم فرستاد اگر صبر کنید بر ملاقات

اعدا و بپرهیزید از نافرمانی پروردگار و مخالفت حضرت رسول و بیایند لشکر
اعدا و بر جوشند بسوی شما بشتاب تمام امداد میکند شما را پروردگار
شما بپنج هزار فرشته خداوندان علامت از استماع کلام معجز نظام
اثر بشاشت و خرمی بر چهره همایون اشرف لایح گشته اظهار نمودند
که این تفأل بسیار خوبست و مناسب حال است اما چون اشعاری
بر صبر و سکون شده اگر حصول مطلب چند روزی در عقده تعویق
افتد چه شود بنا بر آن آن عزیمت از قوت بفعل نیامد تا سپاه
ضعف و ناتوانی و جنود محنت و الم و سقم متنوعه علاوه کوفت و بیماری
اصل شده مزاج از منهاج اعتدال و صلاح منحرف گشت و آناً فآناً
زبونی حال در تزاید میبود تا طبیعت از معارضه این عارضه در عقبه
عجز افتاده لاجرم در شب پنج شنبه بیست و سیم ماه جمادی الاولی
ثلاثین والف وقت سحر در بلده اشرف باجابت یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بنعیم جنان رسید چون چشم خواب
آلوده روزگار این قسم واهیه بخواب ندیده بود و کاروایان
آسمان را هیچ وقت صدای چنین خبر سهمی بگوش نرسیده
همه آن بود که جان از بدن خلق بر بدازین حادثه جانگزای سر بار
شوری و عقلها را فتوری روی نمود نظم ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست

این آزروی آن در از توار گجهت هر آینه سزاوار روش و کردار
هوشمندان نخبه‌کار و شایسته سلوک کارآگهان اولی الابصار آنکه
بی اعتباری این چند روز حیات مستعار را نصب العین دیده اعتبار
دارند و در واقعه عظمی که روی نماید بکار فرمای عقل دور اندیش عملنمود
عنان تملک و اختیار از دست ندهند زیر دستان و ضعیفان را
چنان از صدمه و لطمه امواج حوادث محافظت کنند که نه اقویا را
برای ستم و زرای دستی و نه پستمندان را بواسطه تردد پای کوتاهی
باشد نشانی بود کار آن هوشمند که از گرگ بر گله باید گزند
الحق در آن وقت که سحاب مصیبت بر سر خاکدان دنیی باران
غم میبارید جمعی از عظمای دولت که در عتبه جلالت استقامت داشتند
مثل عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان اعتماد الدوله و زینل خان
ایشک آقاسی باشی شاملو و یوسف آقا که یکی از معتمدان خواص
بود و شرح احوال تفاوت درجاتهم قبل ازین در مقصد دویم ذکر یافته
کیف متفق کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان رانده اول
مرتبه بتوهم آنکه مبادا از شیوع این خبر کدورت اثر شورشی در حال
روزگار بهم رسد مصلحت نواب مستطاب علیه عالیه زینب
بیگم آن قضیه هایله را از عوام مخفی داشته و در همان ساعت

برای صلاح ملک دوراندیشی نموده ارقام مطاعه باسم خسرو میرزا
داروغه اصفهان که بحسب نسب زبان زد عالمیان بود و ابوالقاسم
بیک ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه که اکثر اوقات نواب
غفران پناهی در همه ابواب برای زرین او مصلحت دیدی باین مضمون بعقید
تحریر آوردند که چون نواب همایون ما را عارضه دست داده و هوای
مازندران مناسب نیست عنان عزیمت بجانب اصفهان معطوف
خواهیم داشت میباید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم پیام میرزا
امام قلی میرزا را اندرون دولتخانه آورده محافظت نمایند و مهر تیغی
نواب رضوان جایگاه را از گردن آن حضرت بیرون آورده ارقام را
بران مهر مزین ساخته مصحوب محمد طاهر ولد میر فتاح مین باشی
اصفهانی که اباعن جد درین دودمان سبق خدمت و جانسپاری
ثابت دارند بتعجیل تمام فرستادند و خود در خفیه بکار تجهیز و تکفین
آن حضرت و بدل مشغول گشته میر رفیع الدین محمد صدر و چند نفر
از علما با تمام آن امر ساعی بودند چون دو سه روز از آن سر پوشیده
سرپوش برنخاست ملازمان درگاه عظمت از امتداد کسوف
دولت سرگ بردند بی بجاهی بعضی از بیم دیده از هم نمی گشودند که مبادا
بدستیاری اشک غماز در معرض تلف آیند و گروهی نفس باهستگی

می‌کشیدند که ناله و افغانی با وضم نباشد و باعث فضیحت گردد و جمعی سینه
چاک را بلباس عاریت پنهان میساختند که مبادا رازی از آن
بیرون تراود القصه آن واقعه که اخفای آن از محالات بود از زبان
خواص بزبان عوام افتاد و در روز شنبه بیست و پنجم ماه مذکور آن سر عالمسوز
در جهان فاش گشت چون دیگر پرده داری آن امر فایده مترتب نبود
امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت خصوصا زینل خان
ایشک آقاسی باشی بصلاح دید ناموس العالمین زینب بیگم صبیت
شاه غفران پناه موافقت استخاره در ساعت سعد اتفاق بر پادشاهی
آن ظل الهی نموده محضری درست کرده بمهر جمیع امرا و وزرا و یوزباشیان
و عساکر منصوره که در بلدهٔ اشرف حاضر بودند رسانیده عریضه مبنی بر
اطاعت و انقیاد و خاکساری خود بخدمت اشرف نوشته مصحوب
محب علی بیک لله غلامان فرستادند و کتابات محبت آمیز [illegible] و
میرزا ابو القاسم بیک ارسال نمودند که تا ورود اردوی
کیهان پوی در خدمت اشرف بوده در مراعات خاطر فیض مظاهر
آن خدیو جهان سعی نمایند و جلوس اشرف را بر تخت سلطنت موقوف
دارند و محب علی بیک مذکور بتاریخ بیست و هشتم ماه مزبور از قصبهٔ
اشرف متوجه اصفهان گردید بعد از رفتن او امرا و ارکان دولت

بعزم رحلت از مازندران بحرکت آمده بقصد تقبیل آستان عرش بنیان آن
متوجه دار السلطنه اصفهان گشتند و چون خطهٔ کاشان محل ورود عساکر
گردید اهل آن قصبه و ساکنان آن مدینهٔ طیبه با دل پر خون و سینهٔ محزون
صغیراً و کبیراً و اناثاً و ذکوراً باستقبال نعش محفوف بعنایت ملک
معبود بیرون شتافتند و آنچه لازمهٔ عزا و سوگواری و ماتم و بیقراری
بود بعمل آوردند و جسد لطیف و شبح نظیف آن برهم زن دل ستمدیده ابرار
در آستانهٔ منورهٔ متبرکهٔ امامزادهٔ واجب التعظیم و التکریم امام
حبیب موسی علیه التحیه برسم امانت . گریبان جگر زمین گشادند
آن کان نمک در آن نهادند . بعد از فراغ از آن شغل و لوازم
تعزیه و ادرارات و تصدقات بر مستحقان متوجه درگاه بی مثال
آن دایره مرکز اقبال گردیدند مخفی نماند که در طی مفاوز از مازندران
الی اصفهان بعضی واقعات روی نموده که بعد از مقدمات جلوس
بقید تحریر خواهد آمد **ذکر جلوس میمنت مانوس حضرت ظل اللهی
سرافرازی تاج و تخت از بلندی اقبال آن حمیده خصال
و شرح وقایعی که روی نموده** صد شکر که کار چرخ انجام گرفت
ایام عیش و خوشدلی کام گرفت . فتنه که قدرتی بخود داشت نکال
بنشست بگوشه و آرام گرفت . لله الحمد که از یمن دولت بیزوال

مزاج از کار رفته ایام بحد اعتدال آمده و از تجرع کاسات نشاط چهره
روزگار برافروخته گردیده و تناول قداح کامرانی خرمن غموم
سرمهموم را بسوخته نشاء شراب شادکامی در طبیعت ایام چنان
مستولی شد که تا انقراض ادوار از مزاحمت خمار ناکامی فارغ گشت
و از سرمستی صبوح عشرت چنان مدهوش گشته که تا نفخ صور از اندیشه
بی اندیشه مانده و عقول از تواتر جام شادمانی در اهتزاز آمده و سر دماغ
عقل از بخور سرور مالامال شده زهره رامشگر گوی جهت چنین خنیاگری
روزگار آموخته بر حسب سعادات مکتسب همانا برای این ایام
اندوخته ماه را از شعشعه انوار غرض این بوده تا مشعله داری
منسوب شود و عطارد از کتب دقایق معانی از آن جهت که بمداحی
انتساب یابد آفتاب زر مغربی از آن در بوته میداشت تا دستی
بنثار بردارد و سپهر سرگردان از پی چنین روز سکینت تا عاقبت
ع آن وعده که ایام همی داد روا شد • روزگار بدین امید هزار
شب روز کرده تا آخر اقبال را بوعده وفا کرد روزگار نایره شوق
این ایام در دل اثیر شعلها زده و خاک را نوید این امید ثابت
قدم داشته باد در هوای این مطلوب سر در عالم نهاده و آب
بجستجوی این مقصود بهر گوشه فرو رفته صبح روشن ضمیر را از انتظار

این روزگار جان بلب رسید و روز و شب از پی این آرزو دست در
هم زده روی در سر دیار آورد کنون اگر سنگ ریزه در نشاط چون
ذره در رقص آید سزاوار است و کوه سنگین دل اگر صوفی کردار تواجد
نماید محقق و راست کردار است • رفت آنکه روز ما ز الم تیره رنگ بود
و اندوه را نیز دل ما درنگ بود • و آن عهد شد که چون گل رعنا ز جور دل
رخسارها ز زرد رنگ بود • آخر لسان نای ز شادی دمی بزد • آن دل
که در کشاکش ناله چو چنگ بود • آخر دهان چو گل به شکر خنده باز کرد •
آن را که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود • اگر چه در توصیف این حال قلم را قدم
بنالیدن هست از مخزن دل معانی رنگین در تراویدن اما دست بردامن
مدعا زدن نزد همگنان اولیتر است دامن مطلوب سخن را بدست آوردن
بهتر از عبارت آراستن پس روی بمدعا نمودن انسب مینماید
بر رای ارباب اولوا الالباب که روشنگر آئینه اسکندریست پوشیده
نخواهد بود که چون قضیه هایله نواب غفران پناهی گوش اقاصی و ادانی
کشت و محب علی بیک لله با عرایض امرای حق شناس بپایه
سریر سلطنت مصیر رسید اعیان دولت که در اصفهان کمر خدمت
حضرت ظل الهی را بر میان جان بسته داشتند سیاحت خسرو میرزا
داروغه که حسب الفرمان قضا توام برستم خان موسوم گشته

و ابوالقاسم بیک ایواغلی ایشک آقاسی باشی حرم محترم از
خوف و هراس آنکه چون فرق مختلفه در اصفهان هستند مبادا از
کمال نقص عقل فسادی نمایند و از ان رهگذر تزلزل و تفرق بر حال
کافه برایا و عجزه راه یابد صلاح دران دیدند که پیش از ورود اردو
و وصول ارکان دولت مقدمه جلوس پیش از فوت بفعل آید تا باعث
انطفاء آتش سپهر و پایان فتور طلب گردد در شب دوشنبه چهارم
جمادی الثانی ثمان ثلثین و الف هجری با بعضی از علما و فضلا مثل میرزا
حبیب الله ولد السید حسین مجتهد جبل العاملی و ملا حسن علی ولد
ملا عبدالله شوشتری و میرزا اغازی ولد حکیم کاشفا یزدی و غیره
مشورت نموده در همان ساعت سعد کمر و شمشیر نواب صاحبقرانی
فردوس مکانی شاه اسمعیل انار الله برهانه را بر میان اشرف
همایون بسته در عمارت علی قاپو تخت و تاج را بوجود قابلیتش زینت
داده بجای جد عالی مقدارش بر سریر پادشاهی نشانیدند و مبارکی
آن جشن عظیم صدای نقاره و نفیر بگوش ساکنان هفت اقلیم
رسانیدند و مجدد ارایات نصرت آیات خلافت جهانبانی
و اعلام میمنت فرجام سلطنت و کشورستانی نصب کردند و جمعی
که دران وقت سایه نشین بال همای دولت بودند بشرف پای بوس

مشرف شدند و دران شب اسم سامی آن بلند اقبال بشاه صفی
مقرر گشته زبان زد عالمیان گردید روز دیگر که عروس آفتاب تهنیت
جلوس آن برگزیده رب الارباب از پرده متواری فلک بیرون
خرامید بر در دولتسرای شاهی هجوم عام روی نموده هر یک نقد
جان در کف انتظار طواف آستان گردون مطاف میبردند آن روز
که حامل نور سعادت بود بسیادت پناه حقایق و معارف آگاه جامع المعقول
و المنقول حاوی الفروع و الاصول کاشف رموز الباطن و الظاهر
صاحب الصلاح و السداد خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد سلمه الله تعالی
حفظه الوجود عن الآفات الی یوم المعاد حاضر ساخته بجهة مشنی ساختن
امر جلوس دران ساعت سعادت مانوس بعد از شرایط دعا و فاتحه
خوانی یکبار دیگر آن برازنده تاج و تخت را در عمارت مذکور بر اورنگ
سلطنت و مسند دولت تمکن داده جمعی از غازیان و منسوبان
نصرت قرین که دران شب بتقبیل آستان شرف امتیاز نیافته بودند
با اکابر و اصاغر و ارباب و اهالی اصفهان بزمین بوسی عتبه اقبال
مشرف گشته سر مباهات باوج اثیر رسانیدند و در همان روز ارقام
مطاعه حسب الفرمان قضا جریان بامرا و حکام و کلانتران و ریش
سفیدان ممالک محروسه نوشته تسلی بخش خاطر همگنان گشتند و در طی

مضمون رقم قید شده بود که هریک از حکام و صاحب منصبان بدستور
در شغل و مهم خود ساعی بوده تغیر و تبدیل در قواعد آن ندانند و بحفظ و حراست
ثغور و محال تصرف خود سعی بلیغ بتقدیم رسانند و در روز جمعه هشتم
ماه مذکور بفرموده حضرت ظل الهی در مسجد شاهی جمعیت تمام واقع شده
نواب خاتم المجتهدین خطبه بلیغ بنام نامی نواب همایون خواندند
و در روز شنبه نهم جهت دینار و دراهم از نقش سکه روشناس خاص
و تمام گردید و اول حکمی که بزبان الهام بیان جاری گشت این بود که اخراجات
حفر نهر آب کرنک که هر ساله قریب به پنجاه هزار تومان از ممالک محروسه
توجیه می شد و نواب غفران پناه بنا بر توجه که در باب آبادانی
اصفهان داشتند میخواستند که آب مذکور را باصفهان آورند چون
بر نواب همایون ظاهر شد که جاری ساختن آن از ممر اصل بجانب
اصفهان بزودی ممکن نیست تحصیل آن توجیهات را از رقبه رعایا
و زیر دستان برداشت و ابریشم گیلانات را که بجهة صلاح ملک
که مبادا تجار بجانب روم برند و بجهت دخل تمغا منافع عظیم عاید عساکر
ایشان شود قورق نموده بودند فرمودند که قورق مذکور برطرف
باشد و هر کس باشد بفروشند و زحمت کشیدن تنباکو که از اثر صعوبت
آن خانه وارهای قدیم باتش حرمان سوخته بود فرمودند بالجمله چون

اسباب سلطنت مهیا و قانون حشمت پا برجا شد رقم استمالت
که بازری که بنام همایون مسکوک شده بود مصحوب هدایت بیک عزب
باشی قیچاچیخانه خاصه که در سلک غلامان منتظم بود بجهت ارکان دولت
و اعیان حضرت فرستادند و شخص مذکور در جمال خوار باردوی
معلا پیوست و مژدگانی آن خبر موهبت اثر رسانید مستمعان
از مضمون رقم بشاشتی تازه و فرح بی اندازه روی نموده زبان
بمبارکبادی گشوده نثارها بر سر نامه ریختند و چون قید شده بود که بلا
مکث روز بروز کوچ نموده بتعجیل متوجه شوند ایشان نیز از برق و باد
استعاره نموده بعد از انکه نعش حضرت غفران پناهی را چنانچه
مذکور شد در کاشان گذاشتند روانه شدند در ان اثنا رقم
دیگر مصحوب گرگین بیک غلام که قبل ازین از جانب امرا بجهة مبارکباد
جلوس بپایه سریر رفته بود رسید که لباس عزا را تغییر دهند
که باین نوع مرتبه اول بخدمت نواب همایون مشرف شدن
بحسب شگون خوب نیست مردم اردو حسب الفرمان واجب الاذعان
جامههای سوگواری را تغییر داده روی بمقصد مراد نهادند و چون
بحوالی شهر رسیدند طالب خان که بمنصب واقعه نویسی منصوب
گردیده بود باتفاق تخته خان که در ان ایام مرتبه ایالت یافته

حسب الحکم نزد ارکان دولت آمدند بنوعی که صلاح دانند ترتیب پای بوس
و نشستن در مجلس بهشت آیین قرار دهند و در روز شنبه بیست و دویم
که نوزده روز از مدت جلوس گذشته بود بساعت سعد نواب
ظل الهی در عمارت علی قاپو یکبار دیگر بر تخت سلطنت جلوس نموده
امرا و وزرا و صدور و ارکان دولت و اعیان حضرت علی تفاوت
طبقاتهم و تباین درجاتهم بشرف پای بوس ممتاز و سرافراز گشته
ترتیبی که قرار یافته بود باشاره زینل خان ایشک آقاسی
باشی در مجلس ارم تزیین نشستند و هر یک بتفقدات شاهانه و نوازشات
پادشاهانه مستسعد و سرافراز گشته در کمال خشنودی بمقر خود شتافتند
و در ان وقت چون حضرت ظل الهی را اطلاع بر احوال ممالک
نبود چند نفر از معتمدان درگاه مثل عیسی خان قورچی باشی و خلیفه
سلطان اعتماد الدوله و زینل خان و رستم خان و ابو القاسم
بیک در خلوت نشسته در مهام دولت و انتظام ممالک تدابیر
اندیشه آرای خود را بخدمت اشرف عرض نموده آنچه رای صواب نمای
اشرف بران قرار می گرفت بمنصه ظهور جلوه گر میشد و در ان ایام
بعون ملک ذو الجلال دست بخشش و نوال گشوده مطلب و آرزوی
هر کس فراخور احوال از قوت بفعل می آمد و همچنین حکم قضا مضا

از مطلع عدالت عز صدور یافت که مواجب و رسومات عساکر را
از مطالبات سابق و لاحق جهت ابراء ذمه نواب غفران پناهی
و دعای دولت روز افزون نواب همایون ما از خزانه عامره
و محل ممکن الوصول تنخواه دهند مستوفیان عطارد فطنت چون
قلم قدم از سر نموده نهایت جد و اجتهاد بعمل آورده در اندک
روزی قریب بدویست هزار تومان واصل بلازمان و قورچیان
و غلامان و تفنگچیان و عمله بیوتات و غیره منتسبان این دولت
عظمی گردید جمعی را که چهره دیناری هرگز بخواب ننموده بود دامان امالش
پر ساختند و گروهی را که در آرزوی فلسی بملاحظه فلس ماهی تسلی
می گشتند زر بسپر دادند و امید چندین ساله امیدواران بعز
انجاح و شرف اسعاف مقرون گشت بواسطه عطا جبلی دست زرینه
ملتمس هیچ حاجتمندی نمی نهاد و لا بر زبان الهام بیان آن
معدن جود و سخا جاری نمی شد ازین سبب آوازه کرم و صیت عدالتش
بر اطراف و اکناف عالم منتشر گشت و امرای سرحد و عظمای
ثغور نیز بتفقدات و انعامات شاهی مستظهر گشته خصوصا امام
قلیخان بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه و لار و بحرین و جرون را
قریب بشصت هزار تومان که از مقطعی فارس هر ساله بخزانه عامره

مهمات
میرسید بانعام و شفقت شد بعد از تسلی اعالی و ادانی و فراغ از
کلی و جزوی در روز یکشنبه غره رجب ثمان و ثلاثین و الف که چهل
روز از رحلت نواب غفران پناهی منقضی شده بود حسب الامر علما
و فضلا و مجتهدین و عوام الناس در مسجد جامع شاهی جمعیت نموده
بادای ختم کلام ملک علام بجهت ترویح روح پرفتوح اعلیحضرت علیین
مکانی طاب ثراه مبادرت نموده دو هزار قاب طعام از اقسام
متنوعه بچابکدستی طباخان بعمل آمده دران مجلس روحانی بمصرف
رسیده و حضرت ظل اللهی خود بنفس نفیس دران مجمع حاضر گشته
آداب و رسوم تعزیه بنوعی که رسم سوگواران باشد بفعل آوردند
بیت ز بی طاقتی آن سپهر کرم . نفس بی تاسف نمیزد ز غم .
چون آن مقدمه دران روز فیصل پذیر گشت بجهت دفع کدورت
و آلام ظاهری و باطنی بسیر و شکار میل نموده متوجه بلوکات لنجان
که از بسیاری صید و نزاهت و لطافت هوا و مکان هیچ دلی
بقید الم نبود شدند و چند روز دران فضای عشرت فزا بعیش
و خوشدلی اشتغال نموده داد فراغت دادند و شبی که در عمارت
قریه کرسکان که میدان بهشت آباد است با خواص و امرا نوشیدن
راح روحانی مواظبت مینمودند کشیکچیان در دور عمارت تجدید

خود مشغولی داشتند از انجا که همت عالی نهمت آن خدیو جهان
بود طبق طلاهی از محل نزول خود بزیر انداخته فرمودند که هرکس بردارد
تعلق باو دارد آن عطیه از قوت طالع نصیب برد که یک غلام خاصه
گردید و این مقدمه چنان اشتهار یافت که ساکنان ملاء اعلا از هم
سخاوتش طبق زرین آفتاب را در زیر ابر نهان ساختند و نقود
کواکب را در صره کهکشان ریخته سر آنرا بریسمان شهاب محکم کردند
بالجمله بعد از چند روز عزیمت شهر نموده بداد مظلومان و فریاد مستمندان
رسیده مرهم نه خاطر خستگان گشتند و دران ایام حسب الالتماس
امرای عظام و خواتین کرام حضرت ظل اللهی هر روز منزل و مقام
یکی از ایشان را بنور قدوم بهجت لزوم منور و مزین ساخته
در مراعات خاطر آن نیکوسیرتان میکوشیدند و آن فرقه نیز هر کدام
فراخور حال پیشنها نموده پای اندازهای مناسب در رهگذار
مراکب مواکب گسترده پیشکشهای لایق بنظر کیمیا اثر میگذرانیدند
در روز یکشنبه هشتم رجب سلطنت پناه رستم محمد خان ولد ولی محمد
خان والی ترکستان که چند سال قبل ازین از ابنای عم گریخته
پناه بدرگاه نواب غفران پناه آورده بود و در ولایت درجزین که
محل ییلاقی و بیتول او مقرر شده بود بخدمت اشرف مشرف شده

حضرت ظل الهی آنچه لازمهٔ شفقت و مهربانی بود نسبت بآن قرة العین
سلطنت بعمل آورده و در شب چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور منزل
مهد علیا زینب بیگم را بنور حضور منور ساخته نواب مومی الیها را
بجهت خاتونی و تکفل مهمات حرم علیه بدولتخانه آوردند و چون
همیشه مطمح ضمیر آفتاب تاثیر آن برگزیدهٔ الهی آن بود که پایه و مرتبه
یکرنگان حق شناس و اخلاصمندان صاحب فطرت قوی اساس را
باعلا مدارج دولت رسانند لهذا در همانشب جانی بیک شاملو
که در زمان خاقان رضوان جایگاه نیز منظور نظر عاطفت بود و بغیر از
رضاجویی و خیراندیشی خلایق امری از وی صادر نمی شد بمنصب
یساولی صحبت و میرزا محمد که سابقا در ایام نواب غفران پناهی
واقعه نویس بود بمرتبهٔ وزارت غلامان و حسن بیک که در سلک
ملازمان علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو منتظم بود بامر فرار
تفنگچیان سرافراز ساختند و روز بروز خود با عقل و کمال دوراندیش
متوجه مصالح امور مملکت و انجام مطالب و حوایج خلایق گشته تظلم
و فروماندگی عجزه و مساکین می پرداختند و چون مدعا بامضا
رسیده آستان سلطنت آشیان مطاف خلایق گردید تحسین و طوطی
نوروز سعادت فیروز سیلان ئیل پرداخته خاطر عالمی را بانعامات

شامل و ادرارات کامل شادان و خرم گردانید. چون نخورد از غم
غمخوارگان: چون نکشد دست زبیچارگان. حمد خدایی که بتایید بخت
گشت سرافراز تراز تاج و تخت **رسیدن نوروز سلطانی سیلان
ئیل ثمان و ثلثین و الف هجری و نشستن حضرت ظل الهی
بر سریر تمکین و گرمی بازار عیش و عشرت در آن ایام خجسته
انجام و شرح وقایعی که بظهور رسید** درخت غنچه برآورد و بلبلان مستشد
جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند. هزار آبله زد پای بلبلان چمن
ز بسکه شاخ بشاخ از نشاط برجستند. و چون سلطان اعظم و فرمانفرمای
بنی آدم خلد الله سلطانه و نصر اعوانه بر سریر دولت روزافزون
مستقر گشت و شکستگیها برهم برحمت وافی استحکام پذیرفت
آوازه شد اندرین کهن فرش. کالسلطان استوی علی العرش
از برکت قدوم همایونش جهان پیر را جوانی باز آمد و عالم سرگشته را
آرامشی روی نمود درین اوقات که غرهٔ نشو و نمای چمن ایام جهان گشت
ابر اگر گریه در چشم آرد صحن باغ بروی تبسم کند و رعد اگر ناله حزین
پیش آرد برق بروخندها زند عجب نیست که اگر ابداد طرب لعاب
حیات را آب حیات مبدل و نیش کژدم را چون نوش فراهم سبب
لذت گرداند و تلخی مذاق حنظل را شیرینی عسل بخشد و سوزناکی

زهر قاتل را بسازکاری تریاک نافع عوض کند غلط گفتم درین ایام
تلخی از کجاست اگر جام می خوش گوار بدین صفت موصوف است
شاد نبود آن نادر کالمعدوم و اگر در دل عشاق سوزی از غم عشق باند
همان مایه شادمانی اوست تیغ اگر پیش ازین خون گریستی این دم
چون برق خنده میزند و کمان بیشتر ازین ناله میکرد این لحظه مترنم است
سپر که آهن روی پیشه داشتی پشت داده و نیزه که دست تطاول
دراز کرده بود از می نشاط قامتش تمایل پذیرفته خنجر آب دار چون
زبان افعی بزینهار آمده و گرز سرگران از سرزنش پهلو تهی کرده زره
هزار چشم نظاره روزگار گشاده و کیش پیش این رفاهیت قربان
گشته صهیل اسبان کارزار بنوای ارغنون مبدل شده فتنه
که چون حوادث روزگار بهر دیار رسیده بود چون بوم پس دیوار
تواری مانده سلامت که چون امن پای برکران نهاده بود چون
حریف ظریف در میان آمده . سرشادی که چنین زمانه فوت کرده بود
آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار . محتاج بود ملک به پیرایه چنین
آخر مراد ملک ادا کرد روزگار . چون خورشید انور از تردد ادوار
میل به بیت الشرف خود نمود در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب
ثمان ثلثین الف که روز تحویل بود حضرت ظل الهی بجهت انعقاد مجلس

عیش اسباب سرور و حبور در عمارت مبارکه که در باغ نقش جهان
واقع است مهیا نموده امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان
حضرت و یوزباشیان و غلامان و ملازمان دران مجلس بهشت
آیین و محفل جنت تزیین حاضر شدند و بواسطه رفع تعزیه و مبارکی
جلوس پس قامت قابلیت هر یک را فراخور استطاعت بخلاع
فاخره مشرف ساخته بتشریفات لایقه سرافراز ساختند و قریب
بهشت هزار خلعت از پوستین سمور ابره مخمل زربفت و قبا و بالا
پوش زربفت طلاباف و نقره باف و دارایی باف و مندیل تمام
زر و دستگزر و چهار زرعی زربفت و ساده و اقمشه رنگ برنگ
دران ساعت بانعام مقرر شد و اسب تازی با یراق طلا ضمیمه
خلعت عیسی خان قورچی باشی و دوات قلم مرصع اضافه عارفه
اعتماد الدوله و دو کنک مکلل بیواقیت و لعل و فیروزه ردیف تشریف
زینلخان ایشک آقاسی باشی و جیقه مرصع بلآلی بیوسف آقا و خنجر
مرصع توام خلاع رستم خان قوللر آقاسی نموده ایشان ازین انعامات
سر مباهات بفلک اثیر رسانیدند و در روز سه شنبه غره شهر شعبان
مهر وکالت را بزینل خان و منصب قوللر آقاسی گری برستم خان
تفویض شده در همان وقت مقرب الحضرت یوسف آقا برتبه امیر

سکارباشی گری و شخته خان استاجلو بخدمت قورچی گری کرکان و شاهقلی
بیک برتبه قورچی گری ترکش سرافرازی یافته در میان اقران
و امثال ممتاز گشتند و مهر شرف نفاذ و عنبر هما در ان ساعت مسعود
نقش پذیر شد و چون خاطر فیض مظاهر از امور کلیه فراغت یافت
بجهت سیر چهارخانه که رشک افزای نگارخانه چین است و در قلعه
طبرک واقع بود در روز پنجشنبه سیم ماه مذکور قدم رنجه فرموده امرا
و میهمانان آن روز را بخوشدلی و شادکامی گذرانیده لشکریان را
فراخور حال بانعامات شامل سرافراز فرمودند و روز دیگر مهمان
اقبال اخبار اختلال ولایات خراسان بپایه سریر اعلی انها کرده
بجهت رفع آن حادثات و رفاه رعایا و ایمنی برایا مقرب الحضرت
زمان بیک ناظر بیوتات و تفنگچی آقاسی که یکی از اخلاصمندان
حق گذار و روشناسان درگاه عرش اعتبار بود و در اصابت
رای و متانت عقل موصوف بسرداری آن محال تعیین نموده پانزده
هزار تومان از نقد و ابریشم و غیره باو دادند که در خراسان سوی
ملازمان که ساکن آن ولایت اند تفنگچی مجدد گرفته در نظم و نسق آن حدود
بتقصیر از خود راضی نشود و مقرب الحضرت مذکور در ان روز بشرف
پای بوس مشرف گشته بر جناح استعجال روان شد و چون

از وجود فایض الجود آن مظهر عدالت روزگار آشفته را جمعیت خاطری
روی داده ابواب سرور بر روی عالمی گشوده بود در اواسط ماه
مذکور حکم قضا مضا صادر شد که خانات و بازار و قیصریه دار السلطنه
اصفهان را آیین بسته غبار غم و گرد الم از عارض متوطنان
و ساکنان آن بلده طیبه باستین شفقت پاک سازند و منادی
شادمانی دردادند که فوج فوج و گروه گروه هر یک با یاری دلبر
با دلداری در ان بزم همایون بعشرت اشتغال نموده از بیم شحنه
کلفت مصون باشند. ز بس در نغمه انگیزیست ایام. شرر در قصد
اگر در گور بهرام. تذرو نغمه بر لب آشیان ساخت. ترنم خانه در کام و
زبان ساخت. روانها از شراب عیش سرمست.
نفسها پای کوبان دست بر دست. در ان اوان که گل ریزان
چراغان بود از هر طرف ساکنان هر دیار تحف و هدایای بی اندازه
بپایه سریر خلافت ارسال نموده نوازشها می یافتند و در غره رمضان
امام قلیخان بیگلربیگی شیراز و کوه کیلویه و بحرین و لار و جرون که قبل
ازین حسب الفرمان قضا توامان نواب غفران پناهی بمحاصره
بصره رفته بود بعد از انتشار آن واقعه عظمی دست از طلب برداشته
بدرگاه گردون پایگاه آمده شرف پای بوس یافت و منظور نظر

عاطفت گردیده پایه بندگی باوج علیا رسانید و درین روز خلیل
بیگ سوسو اغلی ذو القدر بنابر سبق خدمات آبا و اجداد در رتبهٔ امارت
سرافراز گردیده بعضی الکا که قبل ازین بادرگاه علی سلطان دختر
زادهٔ نذر خان مهردار بود بمشار الیه تفویض شد و چون درین
ایام اکثر اوقات از مترددین و جواسیس اخبار ولایات روم
و تعیین شدن خسرو پاشای وزیر اعظم بجهت استرداد بغداد
بگوش میرسید اعلاحضرت ظل الهی نیز بعزم سفر جازم شده در
شب چهارشنبه ماه مذکور بساعت سعد پیش خانهٔ همایون را در قریهٔ
طالقان که در حوالی شهر واقع است زدند و احکام و ارقام بحکام سرحدها
نوشته شد که هر گاه خبر ورود لشکر نکبت اثر رومیه برسد بدرگاه عرش
اشتباه عرض نمایند تا رایات جاه و جلال بحرکت آید و مقارن
اینحال مقدمات فتور گیلانات روی نمود چنانکه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی **گفتار در خروج عزیب شاه روسیاه
ولد جمشید خان و فتوری که در گیلانات واقع شد و مغلوب
کشتن آن گروه بی خبر بسعی عساکر نصرت اثر** چون باتفاق آراء
اهل تحقیق و تصدیق ارباب توفیق همیشه تبدلات خوبی اوضاع
گردون و تقلبات نیکی احوال با دون منوط باراده سبحانیست

و سایر لواحق این امور مقتضای محدد جهات در افلاک روحانی
لیکن سویدای دل فرد کامل انسان بمنزلهٔ مرکز این دوایر در حرکات
آسمانهای آن جهانی برقرار است و در دیدهٔ بصیرت سعادتمندان
نظر یافته بمثابهٔ دو قطب معدل النهار از آن افلاک پر انوار
آسمانهاست در ولایت جان • کار فرمای آسمان جهان
در رهِ عشق پست و بالاهاست • کوههای بلند و دریاهاست
پس ذره را که بعنایت خود در شناس آفتاب عظمت سازند از تیغ
بازی و سنان داری پرشعشعه از جای نرود و هر قطره را که اندو
فطرت بمشیمهٔ صدف راه نمایند از صدمهٔ تندباد دلو بتنزل نگردد
تا بمقصد رسد • گرنه برین قاعده بودی قرار • قلب شدی قاعدهٔ
روزگار • و تصریح بر دلیل این مدعا آنست که جمعی از مردم گیلان
که بسمت کم عقلی و صفت نادانی ضرب المثل اهل جهان اند چون از
قضیهٔ ناگزیر حضرت غفران پناهی آگاه گشتند بسر آرزوی که از دیر
باز تخمیر وجود ایشان بود رفته شخصی مجهول القدری را باعتبار آنکه
پسر جمشید خان است موسوم بعزیب شاه نموده بمسند حکومت
آن دیار نشاندند و غاشیهٔ اطاعتش بر دوش کشیدند و در اندک
فرصتی جمعی کثیر و جمی غفیر در سلک ملازمان و جانسپارانش منتظم

گشته شورش و فساد آغاز نهادند و از قصبهٔ رشت نشاکه محلی از محال
گیلان بیه پیش است و همیشه معدن و منبع مردم شیطان سیرت
شیاطین سریرت بوده ابوسعید و عنایت رحمت نام دو کس که از
اعیان جنگ واژ در زند معاونت و معاضدت غریب شاه کمر انقیاد
بسته در دهلهٔ اول بعزم تاراج بلدهٔ رشت که در آن ایام وزارت
آن محل با میرزا اسمعیل ولد اصلان بیک بود متوجه شدند و وزیر مذکور
باتفاق مرتضی پاشای حاکم آنجا که قبل ازین بدست عساکر نصرت
مآثر افتاده و بطریق مهمانان در آن بلدهٔ طیبه ساکن بود و با جمعی
از ملازمان خود را در برابر جنود غریب شاهی صف آرای گشته چون از
روی کار علامت ادبار خود مشاهده نمودند فرار بر قرار اختیار کرده
بجانب الکاء کسکر عطفه عنان نمودند و گیلانیان از وخامت عاقبت
اندیشه ناکرده دست بتاراج و تالان آن قصبه بر آورده مبلغهای
کلی از مال سرکار خاصه و تجار و عجزه و مساکین و رعایا و زیردستان
برده جمع کثیر بقتل آوردند و بعد از اخذ غنایم و قسمت در میان ملازمان
خود بخاطر جمع روی توجه بجانب لاهیجان که در آن وقت میرزا
عبدالله ولد خواجه غیاث اصفهانی که یکی از غلامان قدیمی دودمان
ملایک آشیان بود بوزارت آن دیار اشتغال داشت و وزیر

مذکور از ورود جنود غریب شاه مطلع گشته در ساعت کس بطلب برام
قلی سلطان میرصوفی و حیدر سلطان قوبیله حصارلو حاکم تنکابن فرستاده
که چون قلعه لاهیجان خالی از استحکام نیست میباید که کومک و مدد ایشان
علاوه نگهبانی آن شود تا دشمنان را دستی نباشد حیدر سلطان
چند نفر از ملازمان خود را در زر دریکل و مسلح ساخته بتعجیل روانه
نموده برام قلی سلطان و غازیان صوفی با عالم عالم خوف و هراس
متوجه لاهیجان شده یکدو روز بجهت مصلحت پای ثبات استوار
نمود چون خبر عبور لشکر پرشور و شر غریب شاه از آب سفید رود
بایشان میرسد دیگر مجال توقف جایز نداشته تو آنچه اسباب
و اموال سرکار خاصه و تجار ار وس که در قلعه مضبوط بود برداشته
تا قصبه دیلمان عنان باز نکشیدند میرزا عبدالله وزیر و میر مراد
کلانتر بعد از فرار صوفیان و رفتن ملازمان حیدر سلطان لاعلاج شهر
و قلعه را با اموال و اسباب خود گذاشته نیم جانی از آن غرقاب
بکنار کشیدند و غریب شاه از اطلاع احوال مسرور و مبتهج گشته
بی مزاحمت اغیار بقلعه مبارکه لاهیجان داخل شده اعیان
و ملازمان خود را بنوازشات امیدوار ساخته بعد از سه روز
توقف از بلدهٔ لاهیجان متوجه رانکوه و تنکابن گشت حیدر سلطان

توسله حصار لوا از توجه او اندیشه ناکرده کنار رودخانه منظر را
که محل طغیان عبور از آن مشکل بود بسیها و تخته بندها قرار داده در
تیغ آن گروه جازم می‌شود و غریب شاه بنابر غروری که در اوایل
دولت لازم حال بنی نوع انسانست اصلا ملتفت آنها نگشته
شروع در جنگ میکند ملازمان حیدر سلطان داد دلیری و مردانگی
داده تا شکست فاحش بحال غریب شاهیه راه می‌یابد اما آن
مخذول در عالم حیله بازی آن مقدمه را بروی خود نیاورده بجانب
لاهیجان عنان فرار معروف داشت چون معاملات گیلان
اینقسم روی نمود و اخبار روز بروز بپایه سریر خلافت میرسید
و قایلی می‌گفت • خیال حوصله بحر می‌پزد هیهات • چه‌هاست در سر این
قطره محال اندیش • چون گفتگوی این بنای بی‌بنیاد بگوش عالی
وا دانی رسید رای مملکت آرای حضرت ظل الهی و مشوره عظمای ارکان
دولت بر آن قرار یافت که یکی از معتمدان دودمان خلافت مکان را
بجهت تمشیت این مهم مقرر دارند که بجاروب تدبیر خس و خاشاک
شارع امنیت را پاک سازد بعد از استخاره و استشاره قرعه
اختیار بنام مقرب الحضرت خلف بیک که باخلوص عقیدت یکی
از جان سپاران آن آستان فلک آشیان بود افتاد و حکمی از

مهب

مهب عدالت باسم ساروخان و گرگین خان حاکم استار و کسکر
صادر شد که با قشون خود مهیا و آماده باشند و اگر پیش از وصول
سردار امری که صلاح دولت در آن باشد از ایشان متمشی شود سعی نمایند
امرای مذکور بمضمون حکم جهان مطاع مطلع گشته بلا توقف و تفکر از مقر
خویش در حرکت آمده در قصبه کوچسفهان من اعمال رشت تلاقی
فئتین دست داده بایکرلکان و موالیان غریب شاهی شروع در
کوشش و جدال نموده نایره قتال را اشتعال ساخته در یک طرفة العین
به نیروی دولت روزافزون فتح و نصرت روی داده آن مخذول
همچون شغال از پیش شیران بیشه هیجا گریزان پناه بجنگلها بردند
و جنود ظفر ورود آن بی عاقبتان را تعاقب نموده از کوچسفهان
تا شته نشا که قریب بچهار فرسخ است در قتل و اسر و سبی آن جماعت
تقصیر نکردند و کیا فریدون سپهسالار ایشان در مرتبه اول بزخم
تیغ یکی از ملازمان گرگین خان مقتول گشته و کربلایی محمد کوکه وزیر
و مشیر آن طبقه بود با عنایت رحمت که از سپاهیان عمده بود
دستگیر و اسیر گشتند و غریب شاه از بیم روی بگریز نهاده در بیشه
و جایها محکم متواری بود بعد از سه روز بدست غازیان ظفر انجام
گرفتار گشت • صبح ظفر از مطلع اقبال آمد • اصحاب غرض را شب سود ادبار آمد

وعده آن کشتگان بروایت ثقات بهشت هزار رسیده بود آخر الامر
چون اصل مطلب بدست آمد بر بقیة السیف ابقا نموده دست از نهب
و قتل باز داشتند • تیغ میزد دشمن اما آهنی میکوفت سرد • تیغ چون
بر جوشن تقدیر کرد کارگر • نوید این عاطفه عظمی که از مطلع سعادت
طالع شده بود چون بر ضمیر مهر تنویر اشرف پرتو انداخت بازای
آن موهبت سجدات شکر بتقدیم رسانید و حکم قضا مضا با سایر
امرا که فاتح و قالع واهیه بودند عز ورود یافت که غریب شاه را
با رؤس مقتولان بدرگاه جهانبانان پناه فرستند و سایر سکنه و متوطنه
گیلان را استمالت داده که از تقصیرات و زلات ایشان گذشته
رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیدیم هر یک بامر فلاحت و زراعت
و آبادانی مملکت بتقصیر از خود راضی نشده پای در دامن بیکاری
نپیچند از آن رهگذر قالب فرسوده متوطنان آن دیار را جان
بتن باز آمد و رنگهای پریده از آشیان عدم بچهره آمال ایشان

رباعی
از لذت عفو محو و بیهوش شدند • جز شکر ز هر کلام خاموش شدند
زین پیش چو سوسن ار زبانی بودند • کنجی بنشستند و چو گل گوش شدند

بالجمله در اواسط شهر شوال سال مذکور امرا حسب الفرمان غریب شاه را
با چند نفر از ملازمان او که مقید و مغلول بودند بسته سینه ارسال

داشتند نظارگیان عالم علوی و تماشائیان مرکز سفلی دیده حیرت
بنظاره چنان مجمعی گشودند و بواسطه چشم زخم حوادث آیه ان یکاد
میخواندند تا در روز هفدهم ماه مذکور در عمارت علی قاپو جشنی عظیم ترتیب
ساخته خیرات خان ایلچی سلطنت پناه عبدالله قطب شاه
که در آن اوان بپایه سریر آمده و بیست هزار تومان برسم سوغات
بدرگاه عالم پناه آورده بود در آن محفل ارم تزیین طلب داشته
لازمه مهمانداری بعمل آوردند و چون عروجی در طالع غریب شاه
روسیاه واقع بود حسب الامر فلک اسفل او را سوراخ نموده در همان
روز که مهمانان جمعیت داشتند بر بالای قبق کشیدند تا قدر رفعت
او بر نظارگیان ظاهر شود و ملازمان او را بقتل آوردند و از بیم آن
سیاست فتنه خواب آلوده باز بخواب رفت و امنیت از کار
رفته قامت استقامت برافراشت • در خواب رفت فتنه و
آسود روزگار • شد وقت عیش و عشرت برخیز دمی کیبار • تا عهد تست
کار بجز خرمی مکن • تا دور تست دست از خود شیشه بردار •
القصه بباید دانست چون راهبران قضا و قدر هیچ امری بی دلیل
و هیچ کاری را بی راهنمایی بانجام نرسانیده اند لهذا محو بنیان
قلعه کون و فساد را در هر حال پیش روی و قایدی احتیاج

افتد خصوصا در آداب سپاهی گری و نگاهبانی لشکری دران باب
رای زرین حضرت ظل اللهی بالهام ملهم غیبی قرار بر آن یافت که یکی از
تربیت یافتگان دولت را با آن امر نامزد کنند و چون پایه مرتبه ایالت
پناه حشمت دستگاه صاحب عقل رموزدان زینل خان ایشک
آقاسی باشی شاملو از اقران و امثال برتر بود منصب سپهسالاری را
بوی تفویض نمودند و بتاریخ بیست و هشتم ایت ئیل خدمتش را بشرف
پای بوس ممتاز و سرافراز ساخته تارکش از فرق فرقدان
گذرانیدند و رتق و فتق مهمات لشکری و رعایا برای صایب و فکر
ثاقب او منوط و مربوط گردید • رونق پذیر گشت همه کار روزگار
از دولت چنین که بماناد پایدار • و در همین روز خواجه محرم که از
سن طفولیت از محرمان اسرار آنحضرت بود بمنصب مهتری رکابخانه
و شبلی سلطان جهت حکومت شوشتر و خلیل خان بایالت ایل بختیاری
و صفی قلی سلطان برادرزاده زینل خان بامارت سلطانیه و زنجان
منصوب گشته بتقبیل قدوم همایون مشرف گردیدند ذکر واقعات
که در مرو و نسا و ابیورد و مملکت خراسان روی نمود و آمدن
اسفندیار خان حاکم اورگنج بر سر مرو و گرفتار شدن
ابوالغازی برادر او در قلعه ابیورد از لطف خدا دلی که بهوا [illegible]

جانش ز غم زمانه پرداخته شد • از کام دلش بهرچه انداخت نظر
از کوری خصم کار او ساخته شد • هرگاه که مشیت ازلی بتحقیق
امری از حوادث کونیه تعلق گیرد و ارادت لم یزلی وقتی که بتحقیق
توفیق مطلبی توافق پذیرد نتیجه مطلوب را طالب برهان
گاهی از مقدمات عکس نقیض تحصیل نماید و مآرب و رغایب خردمند
را عب از راه مخالفت اعدا بی سبق دلیل و رهنما بر وجه احسن
برآید از خلاف آمد عادت بطلب کام که من • کسب جمعیت ازان
زلف پریشان کردم • غالبا ظهور دولت خداداده را که شرط کلی
مبالغه در مبالغه و معادات معاندان سنت و غلبه شوکت و شکوه
مؤیدان من عند الله را باعث اولی تحقق رفع آفات مخالفان
چرا که ارتباطات تمام مکونات بر همین نسق متضاد است و تقابل
نشا حق و باطل و تعاند نور ایمان و ظلمت کفر عاطل لایزال شامل
جمیع افراد چنانچه همیشه بلند آوازگی وصیت شایع دعوت پیغمبری
و اشتهار و انتشار علو قدر مصطفوی بسروری بنی آدم و رفع غلغل
پرشور انجمن منافقان گراه بود • باد صبا بسبب میان نصرت ترا
کی دید شمع را که دهد باد یاوری • چون اکثر حالات این خدیو جهان
منطق بهت برمجاری دولت شریعت و رفاهیت حال برایا و رعایا

که ودایع آلهی اند لهذا مطالب و مآرب دور از عقل و دریافت
بی گفتگو و منت تدبیری بمنصه ظهور جلوه گر می شود شاهد این مقال آنکه
چون خبر واهیه نواب جنت مکانی بر اقصی بلاد ربع مسکون چون
نور آفتاب منتشر گردید پرده حجاب عاقبت اندیشی از روی کار
دشمنان دوست نما و خصمان پیروی ریا برخاست سر یک بهوس
مطلبی و هوای آرزوئی که از دیرباز در متخیله ایشان ذخیره بود دست
از آستین جلادت برآورده پای از اندازه بیرون نهادند و یکی
از آن جمله اسفندیار خان حاکم اورگنج که از پرورش یافتگان و نوازش
دیدگان این آستان قدسی نشان بود دگر بار بامداد و اعانت
لشکر نصرت اثر این دودمان از معارک جان ستان رهائی یافته
قامت قابلیتش بخلعت حیات این سلسله آراستگی داشت
دران ایام فرصت غنیمت دانسته بعزم تسخیر ولایت و قلعه مرو
از مقر خود حرکت نموده با فوجی از ملازمان جان سپار عنان ریز
متوجه گردیده حصار شهر را مرکز وار احاطه نموده در استخلاص و استرداد
آن بلده طیبه نهایت سعی بجای می آورد مستحفظان قلعه بسرکردگی
عاشور خان کهنه لو بیگلربیگی در حفظ و حراست کما ینبغی جد و اجتهاد نموده
و دفع مضاربات خصم ناشناس می نمودند آخر الامر بیگلربیگی مذکور بعنایت
ربانیه

قادر لم یزل لایزال و اقبال بیزوال حضرت ظل الهی نموده از بسیاری
سپاه مخالف رعب و هراس بخود راه نداده با معدودی چند از
ملازمان کلمه توکلت علی الله بر زبان رانده از قلعه بیرون آمدند در برابر
صف دشمن صف آرای گشته دست بمحاربه و مقاتله گشودند .
بر قلب زدند و بر سپه شکستند . کشتند و بخستند و خستند . بعون حمیت
نامتناهی و نیروی دولت شاهنشاهی یکصدمه دریک طرفة العین شکست
فاحش بر لشکر مخالف افتاده اسفندیار خان بهزار حیله نیم جانی
ازان غرقاب هولناک بساحل نجات رسانید و غازیان ظفر نشان
مظفر و منصور با غنایم بیحد و شمار بدرون حصار آمده شکر موهبت
الهی بتقدیم رسانیدند بلی کافر نعمتان عاقبت نااندیش را ارادهای
فاسد چون حباب بگرداب بغی باطل نمودن است و بجز وخامت
مآل و پژمردگی احوال نتیجه حاصل نه چون دران سرحد یمن عاطفت
سرمدی آنحضرت بنصرتی روی نمود مقارن آنحال ابوالغازی
سلطان برادر اسفندیار خان باغوای جمعی از ارباب فساد درو
خیال خامی در خاطر پخته اراده تسخیر آن ولایت نموده هنوز
طی راه نکرده که محب علی سلطان و اربکش خان استاجلو حاکم نسا
و اغورلو سلطان که از جمله غلامان درگاه بود بحکومت درون
مقصد

اشتغال داشت سررشته تدبیر از دست داده قلاع خود را از خوف
دشمنان انداخته بمحال قوشخانه آمدند و رعایای آن محال بواسطه تو
مذهب سفیران باستعجال تمام بطلب ابوالغازی سلطان فرستادند
که سبب تأخیر و توقف چیست تا هنگام فرصت است مطلب را بدست
بیاید آورد خدمتش از استماع این بشارت بسرعت برق و باد
متوجه گردیده قلعه نسا و درون را حوزه تصرف خود درآورد و چون
وقوع این حادثه عظیمه اشتهار یافت و منوچهرخان ولد قرچقای
خان حاکم مشهد مقدس بر واقعه مطلع گردید بی آنکه از جانب
درگاه عالم پناه با او اعلامی شود بقصد استرداد آن دیار با مرا
تابین خود اعلام نصرت انجام برافراشت ابوالغازی سلطان
از غایت غرور و نهایت تهور که جبلی ذات او بود بجهت دفع صایل
تارا پستکی قشون پرداخته در حوالی نسا تلاقی فریقین و تقابل فئتین
دست داد از آنجا که مهب نسیم سعادت و مطلع آفتاب دولت بود
باد بی نیازی بر جنود نکبت ورود مخالف وزیده باندک مجادله شکست
بر لشکر آن گروه مخذول العاقبه راه یافته فرار بر قرار اختیار کردند
و جمعی از منسوبان ایشان که بمحافظت قلاع مذکوره مأمور بودند از
واهمه و صدمه غازیان شیرشکار اسباب و سامان قلعه داری

گذاشته در نیمشب راه پیش گرفتند و قریب به چهار هزار کس از
سپاه بی ایمان خصمان کشته و اسیر و دستگیر شدند و در اوایل
شهر ذی قعده منوچهرخان که بانی و باعث فتح چنین بود بجهت اظهار
حق السعی خود سرها و اشترها و آن گروه انبوه را با کره نا ها و غنایم
بسیار بدرگاه جهان پناه ارسال نمود و مورد شفقت و الطاف
شاهانه گردید بعد از انجام این مهام حکم قضا مضا از برای تادیب
آن دو امیر بی عاقبت که از مستقر خود حرکت نموده قلاع را گذاشته
بودند باسم زمان بیک ناظر و تفنگچی آقاسی عز صدور یافت
که کالبد خاکی آن بی عاقبتان را از لباس عاریت پوست بیرون
آورده پرکاه نماید و بدرگاه عالم پناه فرستند و جمعی از مفسدان
آن ولایت را نیز که ماده فساد باشند بقصاص رسانند زمان
بیک حسب الفرمان واجب الاذعان عمل نموده باعث انطفای آتش
غضب همایون گردید و در تعمیر و آبادانی قلعه نسا و درون سعی نموده
عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس معطوف داشت و چون حرکات
ناپسند که قبل ازین بر طبق عرض نگاشته از اسفندیار خان
حاکم اورگنج سر زده بود از آن جهت غرق عرق انفعال
گشته آن حرکت را نسبت باراده برادر خود ابوالغازی نموده

اند برای عذر تقصیر او را مقید و مغلول با عرایض معذرت آمیز و پیشکشهای
لایق بسده سنیه فرستاده اظهار یکجهتی و خلوص عقیدت نموده که
چون آبا و اجداد ما را همیشه ملجأ و معاذ آن درگاه بوده و این کثیر التقصیر را
نیز بغیر از آن آستانه مفر و مقری نیست و برادرم از غایت غرور و جهل
و نادانی ارتکاب باین امور ناشایست نمود بنابران او را محبوس
ساخته بخدمت فرستادم که سزاوار هر تنبیه و تأدیب که بوده
باشد از مکمن عدالت بفعل آید و ابو الغازی سلطان در شهر جمادی الثانی
اواخر سال ئیلان ئیل در بلده همدان بعتبه بوسی کریاس گردون
اساس رسیده منظور نظر شاهانه گردید و از آنجا که عادت جبلی
حضرت ظل اللهی است تقصیرات و زلات او را عفو نموده از جرایم
او درگذشته و بعد از چند روز که آداب مهمانداری بفعل آمد آنحضرت شخصی را
تعیین نمودند که باتفاق خدمتش باصفهان رفته در ملازمت آن
بوده آنچه لازمه مهربانی باشد بفعل آورد و خود بدولت و اقبال
بسیر و شکار اشتغال نموده در فراهم آوردن خاطرهای پریشان
ساعی بودند بیت یارب این لشکر دشمن کش شه باد مقیم تا درین ملک
کس اندیشه طغیان نکند **گفتار در ذکر بعضی از مقدمات که در**
آذربایجان و عراق عرب و خراسان در اواخر این سال روی

نمود و قشلاق نمودن نواب همایون در همدان نوشته نماند
که از بدو فطرت انجم طالع هر صاحب بختی را که از مقابله آفتاب سعادت
نوری نصیب دادند تمام تحرک هیچ مانعی ظلمت زده نگردد و اگرچه در مبدأ
حال تفرقی در احوال راه یابد سالکان طریقت اقبال بی رنج گنج میسر نشود
و بی زحمتی نعمتی بدست نیاید به پیشگاه سعادت کسی فرود تواند آمد که در
مشاق جادهٔ طلب صبر کند و جمال کعبه مراد کسی را تجلی کند که رنج بادیه
تعب را متحمل گردد بمقدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت و بر حسب
اجتهاد بپایه جاه منیع توان رسید بیت سر بسر عالم کسی گردد چو گردون قهرمان
کو کند بهر صلاح ملک ترک خواب و خور مورخ این سیاق آنکه چون
مرکز تخت سلطنت مقر آن خدیو جهان گردید از هر طرف فتنه خواب
آلوده شروع در چشم مالیدن کرد و آشوب پای بدامن پیچیده قوت
رفتار نیافت و از اکناف ممالک هر روزه منهیان اخبار مشوش
بسده سنیه عرض مینمودند و از آن رهگذر مزاج بابتهاج منحرف
می گشت آخر الامر حکم قضا مضا بامرای سرحد و بیگلربیگیان اطراف
عز صدور یافت که در تنبیه و تأدیب بی ادبان که پای از حد خود
فراتر نهند بقدر میسور سعی نموده دفع صایل را بر خود واجب و متحتم دانند
بنابران در اوایل ذی قعده ثمان و ثلث و الف هجری رستم بیک

دیوان بیکی که سردار امرای آذربایجان بود جمعیت لشکر عظیم نموده بجهت
گوشمال زینل بیک کرد محمودی که در حوالی قلعه وان مسکن و ماوا داشت
بحرکت آمده الوس و رعایا و چشم نشینان و متعلقان او را تاخت
و تاراج نمود و وکیل زینل بیک مذکور را باد و بیست هفتاد نفر پسر و کنیز
و چهارصد اسیر و سی هزار گوسفند و سه هزار و پانصد گاومیش بدست
آورده سالما و غانما بمقر خود مراجعت فرمود و صفی قلیخان حاکم بغداد
نیز چون همیشه از اعراب بنی لام دست درازی و بی اندامی زیاده
از حد مشاهده نموده بود بعضی از لشکریان خود را بسرداری یکی از
معتمدان تعیین نموده بر سر ایشان فرستاد جنود نصرت ورود آن
مخاذیل را غافل نموده در نهب و غارت شروع کرده جمعی کثیر را بقتل
آوردند و بیست هزار گوسفند و هفت هزار گاو و گاومیش و اسب از
غنایم ایشان متصرف گشته بمحل خود باز گردیدند و سوانحی که در ولایت
خراسان روی نمود آنست که قبل ازین مذکور شد که چون نظارت
پناه زمان بیک ناظر و تفنگچی آقاسی را بواسطه سرداری و ضبط سرحدهای
آن مملکت بخراسان فرستادند مشار الیه در مبدا حال نسق قلاع
نسا و درون و ابیورد و غیره نموده متوجه مشهد مقدس گردیده
در آن وقت ده هزار تفنگچی مهیا ساخته بمحافظت قلاع آن سرحد

بقدر احتیاج کشیکچی و آذوقه تعیین فرمود مقارن آنحال اورازقوش بیکی
که یکی از سرداران معروف والی بلخ بود بحوالی و توابع مار وچاق
آمده غلات و محصولات آن نواحی را بسوزانیده در نزدیکی آنمحال
توقف نموده منتظر میبود که اگر فتوری از جانب قزلباش باو رسد
و صرفه در تاخت خراسان داشته باشد جازم شود زمان بیک
چون اطلاعی بر آن امر حاصل مینماید و مشخص میشود که در قلعه مار وچاق
آذوقه نیست در اندک فرصتی غله و آذوقه بسیار از محال خراسان
بهم رسانیده جمعی از تفنگچیان سرکار خاصه شریفه را بسرکردگی مجنون
بیک سجستانی با ملازمان امرا همراه ساخته که آن آذوقه را بقلعه
مار وچاق رسانند اورازقوش بیکی بعد از شنیدن این خبر بطمع
خام افتاده فوجی از اوزبکان کینه گذار را با برادر زاده خود فرستاده
که در بیشهائی که در حوالی راه بود مخفی باشند و آنچه لازمه دستبرد
در محل فرصت بفعل آورند اول مرتبه مجنون بیک سجستانی که یکی از
یوزباشیان بود بر سبیل قراولی چند قدم در پیش آن جماعت
با دوازده نفر راه می پیمودند بسر وقت آن فرومایگان میرسد اوزبکان
چون بلای ناگهان از کمینگاه غدر بیرون آمده سر راه میگیرند مجنون
بیک مذکور پیش دستی نموده در بالای تپه رفته از اسبان خود فرود

می‌آیند و با نزار اوزبک شروع در جنگ کرده قریب بشصت کس از آن
مخذولان را بخاک بوار و ادبار می‌اندازند و آنقدر پای ثبات برقرار
میدارند که از تعاقب لشکر ظفر اثر رسیده مخالفان را شکست میدهند
و جمعی کثیر از اوزبکان طعمه تیغ غازیان شیرشکار گردیده برادرزاده
اورازقوش بیکی و خواهرزاده یلنکتوش را با چند نفر دیگر از سپاهیان
عمده ایشان بدست آورده اذوقه و ما یحتاج قلعه را بی چشم زخمی بیاروجاق
میرسانند چون اورازقوش بیکی ازین واقعه هولناک و آمدن
زمان بیک بولایت خراسان مطلع گردید لاعلاج کتابتی مشتمل
بر عذرخواهی تمام با ایلچی نزد زمان بیک فرستاده اظهار پشیمانی
و فروتنی بسیار نموده در طی نامه خود قید کرده بود که بطریقی که فیمابین
نواب غفران پناه رضوان دستگاه و پادشاه ما مبانی صلح و صلاح
مستحکم بوده بهمان طریق در تجدید آن بکوشیم زمان بیک بعد از
عرض بخدمت اشرف در جواب کتابت آنچه لازمه دوستی
و مهربانی بود قید نموده ملازم او را رخصت مراجعت فرمود و جمعی که در حوالی
قلعه یاروجاق از ایشان گرفته بود با پنج سر پراعلی ارسال داشت
محبوسان در اواخر ماه ربیع الاول سنه تسع و ثلثین و الف
در بلده همدان بنظر مبارک اشرف درآمدند نواب همایون برادرزاده

اورازقوش بیکی و خواهرزاده یلنکتوش را با سایر گرفتاران از قید
حبس آزاد کرده مخلع ساختند رخصت انصراف فرمودند و قبل از آنکه
از دار السلطنه اصفهان کوچ واقع شد در ماه ذی حجه ثمان و ثلثین
و الف ایلچی طهمورث و ایلچیان باشی آچوق و دادیان بعز بساطبوس
مشرف گشته عرایض مشعر بر اظهار اخلاص و بندگی و تهنیت و مبارکباد
جلوس و تحفهای لایق و پیشکشهای مناسب بدرگاه جهان پناه آورده بودند
و از آن جهت منظور نظر و التفات شاهنشاهی گشته و در اواخر
شهر صفر حسب المدعا مرخص شدند و حسب الاستدعای طهمورث
لوندخان پسر طهمورث را که با برادر در خدمت نواب جنت آرامگاه
بودند مرخص فرموده نزد پدر فرستادند و چون مشار الیه را شیوه
مسلمانی دلنشین شده بود بعد از چند روز توقف از پدر متنفر شده باز
بسده سنیه آمدند و اعلیحضرت ظل اللهی چون بر جناح عزم ییلاق بودند
در روز عید غدیر بجهت میمنت سفر سعادت لزوم طالب علمان
و مستحقین را طلب فرموده از جمله حاصل املاک که نواب جنت
آرامگاه وقف سرکار حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم
اجمعین فرموده تولیت آن را با پادشاه وقت تفویض نموده بودند
مبلغ هزار تومان در وجه وظیفه طلبه علم و ارباب استحقاق مقرر

فرموده در مجلس با آن جماعت داده جمعی دیگر را که صاحب وظیفه بودند
وظایف تعیین فرمودند و در اول محرم خبر رسید که خسرو پاشای
سردار روم از اسلامبول بیرون آمده متوجه بغداد است بنابرین خلف
بیک سفره‌چی باشی را مقرر فرمودند که متوجه حدود بغداد شود و ایل
و الوس و احشام که در ان نواحی قشلاق مینمایند کوچانیده بمحلی که
مسلک رومیه نبوده باشد فرستد خدمتش باین خدمت کمر انقیاد
بسته روانه گردید و در همین ماه خان احمد خان اردلان را کوفت
مالیخولیا بهم رسیده چون همیشه خاطرش در با تقاطر نواب همایون
بصحبت او میل تمام داشت لهذا حکیم فخرالدین احمد ولد حکیم سلمان را
که در زمرهٔ اطبای حاذق خاصهٔ شریفه منتظم بود بهمراه مشار الیه نموده
او را مرخص فرمودند که با لکا و جا و مقام خود رود و در روز سه شنبه
بیست و سیم شهر محرم تسع و ثلثین و الف بطالع مسعود آن برگزیده
ملک معبود جهت دفع ضرر رومیه متوجه سفر خیر اثر گردیده در باغ
قوشخانه که در بیرون دروازهٔ طوقچی واقع است نزول اجلال فرموده
ارقام مطاعه باطراف و جوانب فرستادند که عساکر نصرت مآثر برا
و یساق کشان بلا توقف و تکاهل بزودی باردوی کیهان پوی ملحق
گردند و در سلخ ماه مذکور از باغ قوشخانه کوچ کرده از راه کاشان و قم

متوجه همدان گردیدند و در ماه مذکور مقرب الحضرت محمد علی بیک که از معتمدان
و مقربان درگاه نواب غفران پناه بود و درین حضرت نیز منظور نظر عاطفت
گردیده بود بایلچی گری هند سلطان خرم نامزد شده قریب بسی هزار
تومان از امتعه و اجناس ایران برسم سوغات با او همراه نمودند
و خدمتش در بیست و سیم ماه مذکور بقصد این سفر از شهر بیرون رفت
بالجمله چون آن نور پرورد الهی چون از مقر سلطنت بسوی مقصد روان
گردیده با بخت بیدار در بیابان که بمبارکی عبور فرمودی سراب
خاصیت آب زلال گرفتی و قطرات غمام انتظام عقود لآل یافتی
خسک چون پرنیان بساط ترفه گستردی و خار چون غنچهٔ گلستانی بیشه
کردی و بر بموجب زمانی عنان همت بشکار آهوان مرغزاری بتافت
و زمانی جام مدام از دست آهوان سیمین عذار میگرفت روزی
بنشاط نخچیر و روزی بشراب شبگیر میگذرانید گاهی بطلب شکار
نهضت مینمود و گاهی بخیال نگار نزول میفرمود جهاندار با صید
با رود و جام ・ همی گرد منزل بمنزل خرام ・ چه گفتم زمانی بصید
مثوبات اخروی بسوی طاعت میشتافت و لحظه بقید فواید علمی
بمباحثه و مطالعه میگذرانید در ان وادی شیر را از نهیب شمشیرش
تب دایمی طاری شده و ببربیان از خوف خنجر گیتی ستانش لرزان

مانده پلنگ از تاب حملهٔ آتش آهنگ اوست که رخت اقامت بر قلهٔ کوه
کشیده و نهنگ از بیم بلارک خون آشامش وطن در قعر دریا گزیده
مرغ اگر از مرحمت شاملش واقف نمی شد از بیم پیکانش جوشن ماهی
بعاریت بستدی و ماهی اگر به بخشایش او جازم نبودی پر و بال
از مرغان بزاری خواستی . عقاب دلاور نیارد گذشت ز تو
چه بر شد کوه و چه بر بهمن دشت . ز بیم خدنگ جگر دوز تو . که فرخنده باد آن شب و روز تو
گهی با جره بازی بعزم شکار نهضت می فرمود که فی الحال طمع ز نسر
آشیان سپهر دراز کردی و گاهی با چرغ بلند پرواز بی حرکت مینمود که از
بیم چنگل او خرگوش خواب آلود تا دیده بان دیده را با چشم گشاده
نمی نشاند بخواب نمیرفت و قطار کلنگان تا پاسبانی تعیین نمیکردند
مجال استراحت نمی یافتند و گاهی با قلاده فهدی که پیش طبع
نر آهوان سبزه زار سپهر فرو میبردند و چنگ آز و بر گلوی جدی
وحمل می آویختند و از سایه که بر ایشان پیشی میگرفت میرنجیدند و از نظر
که پیش از ایشان بشکاری میرسید غضب میگرفتند القصه با این
قانون . که جام می بدست و گهی چرغ و جره باز . که با سپهر بازی کنان و
گهی بناز . در روز یازدهم ماه ربیع الاول داخل بهشت آباد همدان
گردید الحق طراوت و نزاهت آن خطهٔ عنبر سرشت از وصف کمال

بر دولت صحرای از نزهت و صفا قبول جان خردمند و از حضرت طراوت
عیزت نمای مرغزار ارم چون ساحت جود کریمان طول آن بی هنجار
و چون خاطر دور اندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار گفتی از خط استوا
سطحی راست کرده اند و از دایرهٔ معدل قطعه برانگیخته در سر سبزی
مرغزارش زمانه خط نسخ بر طراوت ریحان کشیده و بساط زمردین
پیکرش آب روی فیروزه و زمرد برده از سبزه و صفا چون آینه
که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد یا خود آینه که از رطوبت هوا
زنگار پذیرد چنانکه حکیم خاقانی فرماید . شهری چنی بهشت بزرش
دهقان فلک بکشت و ورزش . آبش بلطافت انگبین وار خاکش
ز نشاط زعفران زار . گر نه بر کرشش در منه کارد . دشتش همه زعفران برآرد
خود کل عراق مهد جانهاست . اما همدان عروس آنهاست .
اطراف عراق باغ دینی است . اما همدان بهار معنی است .
یاقوت زدهست خاک و خاراش . زالست هوا مفرح آساش
چون در همدان مقر گرفتی . خط همدان که برگرفتی . چون آن بلدهٔ
طیبه مقر سلطنت گردید از غبار موکب میمون دیدهٔ اقبال متوطنان
آنجا روشن گشت و کوکب رفعت و عظمت آن گروه از افق جلال
لامع شد از حمایت شحنهٔ انصافش رعایا که در مهاد امن و سلامت

غنوده بودند پیدا نگشته و از اسباب حامی عدالتش پای خلایق
از بساط استقامت بهیچ نوع از عاج نیافت اهالی آن خطه
از یمن ورود آنحضرت متحیر مانده و در غرابت فطرت مبارکش حیران شده
که چنین لشکری که کوه از صدمهٔ ایشان بپا در رود و زمین از نهیب
گذارشان چون آب در اضطراب آید و صبح از کثرت غبار ضیق النفس
برآرد و ماه از مزاحمت عجاج کلف بر روی اندازد بمختصر گوشه چون کوف
کنند که یک خوشهٔ انگور چون خوشهٔ پروین بدست تعدی گسسته نگردد
و ده دانه گندم چون خوشهٔ سنبله در معرض تلف نیاید انار پی چون
سیب زنخدان بتان منظور نظر صاحب دلی نگردد و حضرت ظل الهی
چون همیشه بر زبان الهام بیان میراند . که گر اسپی رود در کشتزاری
وگر عضوی رود بر میوه داری . سیاست را ازتن گردد سزاوار
بدین سوگند ها میخورد بسیار . درویشان و عجزه همدان ازین قضیه
تعجب میکردند و زبان بدعا و ثناء دولتش گشودند و از عالم غیب
استدعای دوام سلطنتش مینمودند بالجمله اهالی و متمولان و مستضعفان
آن دیار در ایام نزول اجلال بغیر از آسودگی و رفاه حال چیزی
ندیدند و ملازمان آستان اقبال هرکس فراخور احوال مسکن و مأوای
مهیا نموده بخوشدلی و شادکامی مشغول میبودند و اعلیحضرت

ظل الهی همه روزه بساط عیش و خوشدلی مهیا نموده صبوح را بغبوق
و بشارت شادمانی را بالعیوق رسانیده بانجاح مرام حاجتمندان
سعی مینمودند دران قشلاق مبارک اساس که باتفاق جمهور نفاق را
در هیچ دل راه نبود نشاء شادکامی و لذت نشاط بابنا از در و دیوار
می تراوید دلها را المی از عشوه نگار و سپهر را رنجی از محنت خمار نبود
از خوشوقتی برگ را زبان در دهان گل و گل را لب بر لب بلبل سنگ را
با سنگ مصافحه بودی و کنار جوی را با سبزه معانقه سوسن از
زمزمه و سرو از رقاصی نمی آسود آب نشاء شراب و نسیم نغمهٔ رباب
داشت معشوق مست در بغل عاشق افتاده و عاشق بیخودانه دل از
دست داده . زان بادیه هر گیاه خضر . بپیچیده بیک گیاه دیگر
دران ایام عشرت افزا که سحاب نیسانی در و مروارید بجای قطرات
امطار نثار معتکفان آن بلدهٔ فردوس نشان مینمود مبشران
اقبال از اطراف اخبار مسرت آثار میرسانیدند از الجمله خبر رسید
که خسرو پاشا سردار روم که بجهت استرداد بغداد تعیین شده بود
موراو مردود کرجی را که نمک حرامی و کفران نعمت او درین دودمان
خلافت نشان مشهور و مذکور خواص و عوام است با ولد او بقتل
رسانیده و چاوشان تعیین کرده حکم نموده است که توابع و لواحق

و مردم او را در هر جا و هر محل که به بینند بقتل رسانند چون شآمت کفران
نعمت را نتیجه حاصل گردید آن واقعه نیز اضافه عیش و سرور گشت
و مقارن اینحال خان احمد خان خانزاده خانم کرد را با جمعی از گرفتاران
که در جنگ او بدست جماعت اردلان افتاده بود با سرها و غنایم
بپایه سریر اقبال ارسال داشت و حسب الامر خانزاده خانم را باصفهان
برده در قلعه طبرک باز داشتند و در اواخر ماه ربیع الاول تواتر اخبار
رسید که خسرو پاشا سردار بالکا ازدیار بکر بیرون آمده کوچ بکوچ متوجه
بغداد است حکم عالم مطیع نافذ شد که زینل خان ایشیک آقاسی باشی
و سپهسالار در تهیه اسباب و آراستگی قشون پرداخته برسم استقبال
عنان عزیمت معطوف دارد سپهسالار مذکور سمعنا و طاعتا گویان
در غره ماه ربیع الآخر در ساعت مسعود از شهر بیرون رفته در هجدهم
ماه مذکور با امراء عظام و رستم خان قوللر آقاسی و عساکر منصور
از ظاهر همدان کوچ نموده متوجه شدند و چون شیوه و خالفتین محل
نزول اردوی کیهان پوی گردید چند روز بجهت تحقیق حالات
توقف نموده جاسوسان مقرر داشتند که آنچه سانح شود لسبده سینه
عرض نمایند روز بروز امرا از اطراف و جوانب بخدمت اشرف
مشرف شده بعد از گذرانیدن پیشکش و سان دادن ملازمان

باردوی سپهسالار ملحق می‌شدند درین اوقات که خاطر ملکوت ناظر
با حریفان دغاپیشه روم بر بساط شطرنج غایبانه چیده بر گذری را
به پیاده و سواری و بر قدمی از فرزینی و پیلی استحکام میداد که خبر یاغی
شدن سلیم خان حاکم آخسقه بعز عرض رسید و حقیقت تفصیل آن
مقدمه آنکه در اوایل ماه ربیع الآخر صفر پاشای حاکم قارص جمعیت
نموده بعزم تاخت و تاراج بمحال آخسقه در آمده دقیقه از دقایق نهب
و غارت مهمل نگذاشته و سلیم خان شمس الدینلو در مقام مدافعه
از قلعه بیرون آمده بی محابا شروع در محاربه مینماید رومیان در مقام
فریب در آمده او را نوعی می‌کشند که از قلعه دور می افتد بعد از آن
از کمین گاه غدر بیرون تاخته خان بی تدبیر را دستگیر مینمایند و چون
داود خان ولد الله ویردی خان که در آنوقت حاکم قراباغ بود از معنی
مطلع می‌شود جمعی را برداشته بجهت دفع صفر پاشا متوجه می‌گردد صفر
پاشای مذکور بمجرد شنیدن توجه او از سر قلعه برخواسته متوجه الکاء
خود میشود چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت تلافی آن مقدمه را
ذخیره خاطر کرده اسمعیل بیگ ولد سلیم خان را بجای پدر حاکم آنمحال
نمودند و چون او در صغر سن بود اصلان بیگ عم او را وکیل نموده
روانه ساختند و در همین ماه بنا بر رشد و کاردانی و اعتماد مهام

دیوانی و رفاهیت حال رعایا و صلاح حال برایا عالیجاه میرزا محمد تقی
وزیر مازندران بهشت نشان را منظور نظر عاطفت نموده وزارت کل
گیلانات را ضمیمه مازندران نموده جمیع مهام و معاملات آن ولایت را
با و تفحص و پیروی اموال خاصه شریفه و غیره که در زمان فتور غریب شاه
بتاراج رفته بود با و تفویض کردند و پیرام قلی سلطان میر صوفی را
بجهت تقصیری که در معامله غریب شاه از وی صادر شده بود از منصب
عزل نموده ادم بیک یوزباشی غلامان را بجای او نصب نمودند و حکم
عالم مطاع بجهت آوردن کره نتاج ایلخیهای خاصه عز صدور یافت
که آورده بعساکر نصرت آثار قسمت نمایند بموجب فرموده سه هزار
کره اسب که در حوالی همدان و آن محال محافظت مینمودند امیر آخوران
بنظر کیمیا اثر رسانیده بانعام و سپرده غازیان و امرا مقرر شد و در
اواسط ماه جمادی الاول ملازمان خان احمد خان اردلان چند نفر سر و زنده
و اختر ما از سپاه رومی بدست آورده بپایه سریر رسانیدند و از زبان
رهگذر مشخص و معین شد که خسرو پاشا سردار نابکار در موصل رحل اقامت
انداخته در همان روز امر شد که آقا خان مقدم و بعضی از امرای آذربیجان
بلا توقف متوجه اردوی کیهان پوی شوند و جمعی دیگر از امرای آن سرحد
در قصبه خوی جمعیت نمایند که اگر اکراد بدنهاد اراده فاسدی

در خاطر بگذرد بدفع ایشان اشتغال نمایند و بعد از اندک وقتی امرائی
که طلب نموده بودند متعاقب یکدیگر بپای بوس اشرف مشرف گشته
متوجه اردوی سپه سالار شدند و اخبار متواتر رسید که خسرو پاشای
سردار بعد از سه ماه توقف در موصل چون از استحکام قلعه بغداد و دوری
آذوقه و مردان سپاهی کار دیده مطلع میگردد باغوای کردان بی پیر
و سامان دست از مطلب کلی برداشته عطف عنان بجانب شهرزول
و کرکوک و الکاء خان احمد خان نموده متوجه است و بعد از چند روز
صدق آن خبر محقق شده بتحقیق پیوست که خبط دماغ و مالیخولیای
خان احمد خان بر اضافه طمع آن نابکار گشته بقصد تسخیر ولایت
او در حرکت آمده و الحال در شهرزول بساختن و تعمیر نمودن قلعه گل
عنبر مشغول است حکم جهان مطاع عز اصدار یافت که جمعی از تفنگچیان
خاصه شریفه که بتقارن اینحال از خراسان آمده بودند و قشون
نصرت نشان آقا خان مقدم بسرکردگی مقرب الحضرت خانی بیک
شاملو یساول صحبت که محل اعتماد بود متوجه قلعه حسن آباد که از قلاع
مشهور ولایت اردلان است شده خان احمد خان را بخدمت
اشرف فرستد و خود پیشتر رفته چندی در سنه که در سرحد شهرزول است
محافظت نماید و همچنین امر شد که زینل خان سپه سالار نیز با جنود

ظفر ورود از خانقین و شیوه در حرکت آمده بحوالی شهرزور رود که آنجه
مصلحت وقت بیشتر بعمل آورد سپهسالار مذکور قبل از ورود لشکر رومیه
رعایا کرکوک و آن محال را از وطن مالوف کوچانیده بجاهای محکم فرستاده
بود و ولی خان افشار را بحوالی شهربان و قزل رباط کسیل کرده
که آذوقه آن حدود را باردوی کیهان پوی آورد بعد از جمعیت خاطر
از آن امور تکیه بر عنایت الهی نموده متوجه شهرزور و حسن آباد
گردید چون رای صواب نمای اعلیحضرت ظل الهی از نسق آن
مهام بالکلیه فارغ شد در بیست و سیم ماه جمادی الاول که یکسال
از قضیه ناگزیر نواب فردوس مکانی گذشته بود حسب الامر امرا
و مقربان و علما و فضلا و صوفیان جمع شده هزار قاب طعام
و حلویات مهیا نموده بجهت ترویح روح پر فتوح حضرت غفران
پناهی صرف نموده بتلاوت قرآن مجید مبادرت نمودند و روز چهارم
جمادی الثانی که موافق جلوس همایون بود جشنی عظیم ترتیب
داده مجلس پادشاهانه آراستند و در همان روز محمد مومن بیگ
که سابقا وزیر علیمردان خان بود بمنصب وزارت دار السلطنه
اصفهان منصوب گردید و از غرایب اتفاقات یکدست بحری
طیغون صیادان قزاق خان حاکم شیروان و یکدست شنقار

منوچهر خان حاکم مشهد مقدس که در آن ولایات صید شده بود بدرگاه
معلا آوردند و در باب بحری میر شکاران تعجب بسیار داشتند که این چنین
چیزی هرگز کسی ندیده و باقبال بیزوال شاهنشاهی این قسم عجیبی از
قوت بفعل آمده و توشمالان منوچهر خان نیز نقل میکردند که در زمان امیر
تیمور در خراسان یکبار شنقار صید شده بود و از آن تاریخ دیگر کسی
نشان نداده غرض از تمهید این مقدمات اظهار ترفع اقبال این خدیو
جهان است که انشاء الله دولتش پاینده و عمرش در تزاید باد

نظم
تا در جهان حدیث بزرگی و جاه باد ⁂ در مسند بزرگی صاحب کلاه باد

وقوع طالع شدن نوروز لوی ئیل تسع و ثلاثین و الف هجری و حادثات که روی نموده و آمدن خسرو پاشا سردار روم بهمدان و محاربه که در میان یاوران جنود نصرت ورود و عساکر رومیه واقع شد
در شب پنجشنبه ششم شهر رجب سنه تسع
و ثلاثین و الف که یکساعت و سی دقیقه گذشته بود آفتاب جهانتاب
بعون ملک وهاب به بیت الشرف خود انتقال کرد و نقشبند قدرت
بنحایه فکرت عرصه گیتی را بالصور مختلفه ازهار و ریاحین بیارا است و نساج
کارخانه قضا دیبای زیبای سبزه و سمن بر روی زمین بگسترد و پادشاه
آفتاب منقبت همایون سایه که سایه چتر آفتاب پرور و آفتاب دولت

سایه گسترش با آفتاب و سایه متعاقب پاینده و تابنده و عزمات
فلک سیر عنقش مطالب کلی را پاینده و تیغ جهانگیرش را جریان قضا
و حرکات فلک مطیع پاینده و بفیروزی و اقبال در آن روز بر مسند
سلطنت تکیه داده غلغله عیش و نشاط از چهار گوشه گیتی برخاست
آنکه مثلش هرگز از دوران نخاست ، در جهان مانند او سلطان نخاست
آنچه حکمش کرد در جمله جهان ، هرگز از دست سلیمان آن نخاست
مجلس عیش و شادمانی آراسته گردید و خار شوایب نوایب از
بوستان خرمی پیراسته شد و ارکان دولت و عظماء عتبه سلطنت
و مهمانان مثل شاهی گرای خان و ایلچیان اورگنج و غیره در بزم بهشت آیین
محفل آراسته رسم مبارکی و مبارکبادی بعمل آوردند و در همان
هنگامه مهنیان اقبال بنده جلال خبر آوردند که علی بیک زلمم وکیل
خان احمد برسم خدعه خود را بر سپاه کینه خواه رومیه بی آزرم
زده جمعی کثیر را مقتول ساخته و چند نفر زنده که گرفته بود بنظر
کیمیا اثر اشرف رسانیدند و در آن روز آن واقعه را بفال نیک
اختری شمرده باقداح ریحانی مواظبت جستند و روز دیگر بعزم
شکار از شهر بیرون رفته ساحت دلخواه آن مرز و بوم را پی سپر
مواکب مراکب نمودند و خاطر آفتاب مظاهر که مطلع تجلیات جام جهان

نماست بسته پیرامون نابود ، بهر کار چون عقل بینا بود ، از رهگذر
فتور و حوادث آذربیجان و قراباغ واهم بود که مبادا چشم زخمی از عبور
مخالف راه یابد بنا بر آن نقدی بیک بیکدلی را که قبل ازین در زمان
نواب غفران پناهی بایشیک آقاسی باشی گری حرم محترم مأمور بود
مقرر فرمودند که بدار السلطنه تبریز رفته در حفظ و حراست آن ثغور
مهما امکن سعی نماید و گرگین بیک غلام خاصه شریفه را بطرف قراباغ
و بردع و گنجه فرستادند که قشون و لشکر امرای آن سرحد را جمع نموده
در نگاهداری آن سرزمین اشتغال نماید و مشار الیهما در روز پنجشنبه
سیزدهم شهر مذکور بجهت تمشیت آن خدمت بشرف پای بوس مشرف
گشته بطریق استعجال بمقصد شتافتند و اعلیحضرت ظل الهی
بواسطه دلجویی و افتخار امام قلیخان درین روز عنان عزیمت
بصوب منزل او انعطاف فرموده خان معظم الیه آداب ضیافت
و مهمانداری برسم دلخواه بعمل آورد و از اطعمه و اشربه و اسباب
جشن الی غیر النهایه مرتب و مهیا بود ، هرچه اندیشه در گمان آورد
مطبخی رفت و در زمان آورد ، علی الصباح که مهماندار سپهر خوان
زرین آفتاب را بر سفره زمین مطبق بنهاد حضرت ظل الهی را از ورود
خان احمد خان باردوی همایون اعلام نمودند آن مهمان نوازی نوع

بنی آدم بطریق شکار سوار شده در اثناء راه کلاغی که بر درختی نشسته بود
به تیر دلدوز بر جای خود دوخته غریو از مردم برخاست و از قضا آن تیرها
و از قدر تحسینها واکشیدند و بعد از اندک مسافتی خان احمد خان رسیده
بتفقدات شاهی سرافراز گردید و حضرت ظل اللهی خدمتش را بنظر
التفات و شفقت بلا نهایات نوازش فرموده بمقر سلطنت آوردند
و در تاریخ چهارشنبه نوزدهم همین ماه از جانب نظارت پناه زمان
بیک سردار خراسان خبر رسید که چون جماعت ترکان اشهار وصت
نموده در حوالی استرآباد و قلعه مبارکباد حرکت مذبوحی مینمودند
بنابران خسرو خان بیگلربیگی آن حدود با امرای قول بیگی بر سر ایشان
رفته از جماعت گوکلی و احوت هزار و دویست خانه وار بدست آورده
در نهب و غارت و کشش و کوشش دقیقه فوت و فرو گذاشت
ننمودند و از غنایم ایشان گوسفند و گاو و شتر و آنچه بحساب درآمده
بود قریب یکصد و سی هزار بدست غازیان افتاده سالما بمحل خود
مراجعت نمایند از رهگذر آن خبر نهایت بهجت روی نمود بلی
نظم چو از حد خود پا فراتر نهی ٭ نه بینی دگر هیچ روز بهی ٭
چون مدت توقف در بلده همدان از حد تجاوز نمود و آمدن سردار روم
نیز روز بروز محقق نشد بتاریخ چهارشنبه ۱۲ ماه مذکور بساعت سعد

نقل مکان نموده بحد ترحیص رفتند و باز مراجعت نموده و در همین روز
از جانب محمد علی بیک ایلچی هند خبر رسید که داخل لاهور شدیم
و انواع مهربانی و نوازشات نسبت باینجانب بعمل آوردند اعلیحضرت
ظل اللهی اگرچه در ظاهر مجلس آرای بزم حضور بودند بعنایات گوناگون
خاطر ارباب دانش و بینش را بدست آورده دلجویی هر کس فراخور احوال
می‌کردند اما باطنا در ترتیب آراستگی قشون و دفع رومیه شومیه و رفاهیت
برایا و عامه خلایق بساط شطرنج غایبانه چیده لحظه‌ای بی فکر و اندیشه نبودند
نظم لب بحرفی گشته مشغول و دل از وی بی‌خبر ٭ چشم در کاری و عقل و
هوش در کار دگر ٭ بباید دانست که حکمت الهی در تخصیص رتبه سروری
و شاهی میان ملک علویات بخورشید عالمگیر و ترجیح مهر منیر
بر سایر کواکب و نیرات باعمال اعمال تیغ شمشیر آنست که هرچند در
وسط اقالیم سپهر استقرار گرفته در مثال سلطان دل در بدن انسان
میان روشنان کشور آسمان قرار پذیرفته اما لایزال از غایت
مهربانی بر اقاصی و ادانی در نگهبانی گویا دل عاشقانست از خوف آسیب
دوستان در عین خفقان و با شمع تابان مجمع افروز انسان است
در افاضه نور جهانبانی در میان انجمن مشعلهان عشرت افروز و گدایان
تیره روز یکسان نفع رسان نظم از آن مهر است بر شاهی مسلم

که ناساید ز فکر ملک یکدم • گهی بندد ز مشرق محمل نور • که برباید جهان از
شام دیجور • گهی در بحر مغرب کرده شبگیر • سپاه زنگیان را کرده تسخیر
نیارامد زمانی تیغش از جنگ • همیشه فتح ملکی کرده آهنگ •
جهانداری فراغت برنتابد • که فارغ دل شهنشاهی نیابد • بر آینه
چون پرتو اشراق شاهی و اقتدار در رخسار ملوک سلاطین روزگار
لمعه تابان تشبیهی است بسلطانی مهر جهانتاب و نشانه تماثلی بوقایت
و حمایت ملک گیتی از شروق مهربانی آفتاب و لهذا باید که شاهان
جهان پناه را همواره جهت حراست ملک عالم از تراکم ظُلَم ظلم و ستم
مطلقاً تیغ سیاست و انتقام در نیام راحت و سکون نیارآید
و در اطراف لیل و نهار میان عرصه دیار صحاری و دریا بار چون جنود
ستارگان سیار در تخلیص ابنای روزگار از استتار ستمکاری
شبهای تار بتتابع اسفار اسحار انجاد مصداق انتقال احوال
خجسته آمال آن خدیو صاحب اقبال است که دارای روی زمین
در میان پادشاهان بمثابه خورشید جهان‌گشا و فیمابین کواکب در
کشور صورت مقوم معنی آفتاب بوده در تشیید مبانی مملکت و تمهید قواعد
بنیان دولت و تخریب اماکن ارباب نفاق و ویرانی عمارات اصحاب
شقاق ستد پر صایب و فکر ثاقب سعی مینمود و هر صبح چهره عالم‌آرایش

از بستر مشرق با فکر تازه و اندیشه باندازه طلوع مینمود و هر چه از مخزن
سینه اُنس که محل نزول واردات غیبی است سر میزد عین مصلحت و مصلحت
عین بود بنا برین جمعی از دلیران لشکر قیامت اثر که از اطراف
هر کشور روز بروز میرسیدند و گروهی از دلیران را که سایه مثال در عتبه
دولت مقیم بودند و فرهمای نجاح از ظل رماح می‌جستند و بهشت از سنان
شمشیر میطلبیدند بسر کردگی قوجه بیک برادرزاده یوسف آقا امیر شکار باشی
روانه اردوی سپهسالار نموده در هر چند فرسخ بریدان صاحب هوش
تعیین فرمودند که آنچه در هر وقت و هر محل سانح شود بعرض رسانند
تا فراخور آن در تدارک کوشند بتاریخ پنجشنبه هشتم شهر شعبان المعظم
میرزا تقی بن باشی تفنگچیان مشهور به میرزاده از جانب سپهسالار آمده
بعرض رسانید که زور باشا و جمعی کثیر از سپاهیان لشکر رومیه با سردار
در مقام سرکشی و نزاع آمده از اردوی او جدا شده‌اند و یک دو منزل
بطریق قراولان پیش‌پیش آن سپاه افتاده ارادات فاسد در
خاطر دارند حضرت ظل الهی آن گفتگو را در ظاهر وقعی ننهاده بانعام نمودن
چند دست جوارح که از شیروان برسم پیشکش قزاق خان بیگلربیگی آنجا
فرستاده بود مشغول گشتند و روز دیگر بساط عیش و عشرت بپیشکش گسترده
امرای خراسان و زمان بیگ سردار را از نظر همایون گذرانیدند

و خاطر فیض مظاهر را بانواع سرور و بهجت و حبور مسرور داشته
منتسبان دولت عظمی را بالطاف بیکران گرانبار ساختند و در همان
اوقات غیاث بیک قورچی رکاب که بجهت تحقیق حالات باردوی
سپهسالار رفته بود آمده معروض داشت که جمعی از عساکر رومیه
پیش دستی نموده با لکاه خان احمد خان آمده در حوالی قلعه مریوان
رحل اقامت انداخته اند و سپهسالار بجهت تادیب آن بی ادبان
عنان عزیمت بآن صوب معطوف داشت و حضرت ظل الهی از آن
حرکت بی هنجار متالم و متاثر گشته حکم فرمودند که رفتن بآن صوب
در ینوقت صلاح دولت نیست یکنفر از جلوداران را برسم تعجیل
فرستادند و قدغن فرمودند که اگر صرفه در مقابله و معارضه نباشد
از محل نزول قدم فراتر ننهند اما . قضا چون ز گردون فرو هشت پر
همه زیرکان کور گشتند و کر . بمقتضی و تلک الایام نداولها بین الناس
و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهدا اشارت فرمان الهی
که اکسیر سعادات نامتناهیست آنکه رهنمای ثقلین و خلاصه
کونین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از آن جهت در غزوه
احد لشکر اسلام را شکسته یافت و اعوان دین قویم را منهزم دید
تا برای مبارکش که آفتاب سپهر هدایت است مصور گردد

که دولت ایام را حالت دوام نیست و همواره بر مجاری امور رفق و
مرام نه اگر رایات اسلام نوبتی نصرت نیافت بنابر آن بود که مومن
از منافق امتیاز یابد و جمعی از خواص بفوز شهادت فایز گردیدند و بی شبهه
مشیت الهی بر آن جاریست که روزگار بیک حال نماند صحت بمقابل
مرض نهاده تا یکی موجب شکر و دیگری مستجلب صبر گردد و غنا بازای
فقر آمده تا آن مستدعی حمد جمیل و این سبب ثواب جزیل شود سلیمانرا
خاتم ملک بدست دیو افتاد تا دیگران از نکبات حادثه متاثر نگردند
و یوسف در قید اسار مبتلا گشت تا مردم از وقوع حوادث منفعل نشوند
فیوم علینا و یوم لنا و یوم نسر . زمانه چو عاجز نوازی کند .
به شد اژدها مور بازی کند . و از حوادث و نظایر این سیاق
آنکه چون مخبران و منهیان صادق القول خبر جمعیت گروهی از جنود
رومیه را بکرات می آوردند سپهسالار نیز باستظهار عساکر نصرت
مآثر تکیه بر عنایت الهی نموده متوجه دفع آن مخاذیل گشت بنابر آنکه
سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل و از قلت
آن قوم بعاقبت بغایت فرحان گشته وقعی نمی نهاد اگر چه تحقیر دشمن
از حزم دور بود و استصغار معاند خلاف رای صواب مینمود
نظم چو با کژدمی گرم کینی کنی . مبین خرد اگر خرده بینی کنی

زمین آسمان واند که از سرو و کد و . خود که این سرسزای سر و نیست
شکست زلف خوبان زیادتی حسن ایشان کردد و فتور در غمزهٔ خوبان با استحسان
عاید شود لعل را از کان اگر شکسته آرند هنوز از درست مغربی زیادت بود
و در کار لولو شهوار هرچند رخنه پدید آید خرمهره با او دم مبارات نتواند
زد اگر چشم زخمی بقدر حال رفیع طاهر شد چه شد روشنان سپهر را از
احتراق چه نقصان بود و سعود آسمانی را از وبال چه زیان آید کمان چون
باز کردد قوت عضبش زیادت شود و تیر را از لمحه توقف سهم و صلابت
مضاعف کردد بهر حال درین واقعه چه توان گفت . زمانه به بنک و به
آکستن است . ستاره کهی دوست که دشمن است . بعد از وقوع
این قضیه بریدان باد سرعت اخبار این واهیه را به پیشگاه سعادت
بر طبق عرض نهادند و چون رای علا المضمون این خبر اطلاع یافت
جرأت
از عالم حیرت و مردانگی چه گویم شبی گذرانده که شبهای فراق را
روز وصل خوانده و بذات همایونش حالی گذشت که حال بار گزیده
راحت و آسایش بود امرا آستان عظمت و مشیران درگاه حشمت
در مقام دلجویی در آمده هر یک بنقل دلفریبی و هر کدام با فسانهٔ مرغوبی
زنک زدای خاطر مبارک می گشتند و می گفتند . نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را
و گر ترا که مباد اغمیست ما را باد . اگر بدست اگر ینک کار ما نشاید

سعادت سر تو باد و سر چه باد اباد . اعلیحضرت ظل الهی بنفس نفیس اراده
گوشمالی مخالفان نموده در روز سه شنبه غرهٔ شهر شوال اولا بجهت یمن
و استغاثه بدرگاه بی نیاز متوجه مصلی گشته در عقب قطب فلک سیادت
مشتری سپهر نجابت مرتبه افزای مرتبه اعتقاد امیر محمد باقر داماد
بگذاردن نماز عید اشتغال نموده بعد از فراغ باستماع خطبه بلیغ که از آن
گوهر سعادت بخش فراهم زد گوش هوش را بدر رو لآلی گرانبار ساخته
بر گرخود مساودت نمودند و در آن روز چند سر و اختر به که از سپاه
رومی بدست آمده بود دور علی بیک لیباول باشی قورشا ملو بنظر اشرف
رسانیدند و در روز سه شنبه هشتم شهر مذکور بقدغن تمام از شهر همدان
سوار شده بر جناح سفر روان گردیدند و در حینیه قصابان که یک فرسخ
و نیم تا شهر بود نزول اجلال واقع شد و در آن منزل خبر رسید که سردار
نابکار در بیست و هشتم ماه رمضان داخل مریوان شده بار دوی که
قبل ازین فرستاده بود ملحق گردید کوچ بکوچ روانهٔ حسن آباد و الکای
خان احمد خان است و از آنجا عزم نزول عرصهٔ همدان را پیش نهاد
خاطر نموده متوجه است و سپهسالار پیش پیش آن مخذولان افتاده
در سوزانیدن غلات و محصولات ساعیست و مقارن این حال
بتاریخ چهارشنبه ۹ شهر شوال ایالت پناه او تار خان حاکم خار رود نادوند

و سمنان بافضیلت پناه علامی ملا محمد طاهر منجم الصواب دید سپهسالار
بخدمت اشرف مبادرت نموده معروض داشتند که نگاه داشتن حرم
علیه عالیه در اردو صلاح دولت نیست و توقف عجزه و متوطنان همدان
در محل خود موافق رای متین نه و نواب اشرف اگر خود داخل اردوی
معلا کردند تا بدانچه آرا مختلفه بران قرار گیرد بعمل آید بهتر خواهد بود اعلیحضرت
ظل الهی بجهت مصلحت وقت و گذاردن پیغام بها تخته خان را امر فرمودند
که باردوی سپهسالار رفته و صلاح دید بعد از تدبیر بزودی مراجعت نماید تا بدانچه
روی دهد چنان کنند و در پنجشنبه دهم شهر مذکور از جهة انقطاع خاطر خالی
کردن شهر و نواحی همدان عز ورود یافت بیساقچیان و جمعی از قورچیان
بدان خدمت قیام نمودند و بتاریخ شب چهارشنبه یازدهم حرم علیه
عالیه مهد علیا و زینب بیگم و سایر خواتین و آغرق را روانه جربادقان
نموده خود بنفس نفیس تکیه و توکل بعون و عنایت ملک کل نموده
انتهاز فرصت انتقام کشیدن می فرمود. شب حامله است تا چه زاید
اما روز سهیان خبر ورود و وصول سردار را اظهار و اعلام نمود
در هر منزل که مقیم می شد از استشمام هوا حقایق حالش معلوم می کردید
و در هر مکان که نزول می فرمود از تراکم غبار هیات جمعیت آن متمردان
بر ضمیر پرتو می افکند و از امارت احوال ظاهر بود که آن سرخیل اهل النفاق

در طی مسافت تعجیل دارد و میخواهد که پروانه وار خود را در شب تار بر شمع فروزان
دولت قاهره زده بی محابا متعرض سازد و مگس آسا بال و پر گرفتاری در کاس
و طاس شهد و انگبین اندازد تا شاید ازین شیوه بیباکی لمز طریق تهور سری
بسرافرازی برافرازد اما ازین معنی غافل مانده که هر چند سیل کهسار در تندی رو
و سرعت خس و خاشاکی بلجه دریا رساند و سنگهای سهمناک را گاهی
از قلل جبال بصحرا و هامون غلطاند اما در حین اتصال بدریای بیکران
و در وقت استهلاک در طوفان بی پایان پیداست که چه مقدار از
تموج و تزلزل سطح آب دران بحر تواند شد هر چند اثر صرصر عواصف
در لوای هویدا گردد معلوم است که تا چه قدر مستدعی تزلزل و اهال
کوه پر تمکین و موجب بار تعاشش او تا ذره بین تواند گشت. گردبادی
که خار و خس کند ، شد ز تمکین کوه سر بشکسته ، سیل اگر کوه سر الغلطاند
چون بدریا رسد فرو ماند. حضرت ظل الهی از آن مقدمات چون کوه گران
از وزیدن باد خزان منزعج نمی گشتند و انتظار ورود آن قوم عاقبت
نامحمود می کشیدند و در روز پنجشنبه هفدهم مولانا محمد طاهر را مرخص
فرمودند که باز بدستور باردوی سپهسالار رفته بخدمات مرجوعه قیام
نماید و مردم همدان را بالقدغن تمام از شهر بیرون کرده وضیع و شریف
و غنی و فقیر و قاصی و دانی و درویش و متمول هر یک بقدر استطاعت

و فرا خور حال در حرکت آمده افتان و خیزان روی بصحرا و بیابان نهادند
رباعی چون ریگ روان ز باد درکب گردند . سر برحله بر آه و یار گردند
از اشک بسی دجله نمودند عیان . تبخاله دلها نزد لب گردند .
از هیبت فتور نه مادر را غم فرزند و نه خواهر را الم برادر یک برادر صد گوسفند را
از بیم جان در چاه مذلت می انداخت و یک پدر ده فرزند را بواسطه فدای
خود قربان مینمود نازنینان ماه طلعت چون خورشید ژولیده موی و برهنه
روی در محله و کوی می گشتند و پیران خمیده پشت اهنیت از خاک گور را
می جستند و در ممر عبورشان سر خاربی بان ماری و بر سنگی سر نهنگی
گشته :: ز خون دیده میکردند رنگین سنگ خارا را . ز آه آتشین زدندی
همی با کوه و صحرا را . بالجمله حضرت ظل الهی بدلداری و خاطر جوئی
و نوازشات پادشاهانه عجزه و مساکین پرداخته بجهت نقل احمال
فقرا و زیردستان و فرومایگان شتر و اسب و استر فراخور حال
شفقت فرمودند تا عیال و اطفال خود را از مهلکه بکنار کشند و در
دوازدهم ماه مذکور شاهین گرای خان را خلاع فاخره از اسب و استر
و شتر و یراق طلا آلات و نقره آلات آنچه ما یحتاج او بود انعام نموده
رخصت انصراف فرمودند در روز شنبه نوزدهم از منزل چشمه قصابان
کوچ نموده بدولت و اقبال در مقام سنگ شیر نزول اجلال فرموده

در محل عصر آن روز سپهسالار با امرا عظام و تخته خان بخدمت اشرف
آمده تا دو ساعت در منزل خلد آیین توقف نموده با مرگنکاش و مشورت
اشتغال نموده بعد از ان باردوی خود که در یک فرسخی بود مراجعت نمودند
و در همین روز معتمد الخاقانی خواجه مرجان از اصفهان آمده دوازده هزار
تومان نقد و اجناس الی غیر النهایه بجهت انعام عساکر بنظر اشرف رسانیدند
و سردار نالکار با جهد بیحد و شمار متوجه بلده جنت نشان همدان بود
و جنود نصرت ورود قزلباش حوالی و حواشی او را نگین وار در میان
گرفته در نهب و غارت تقصیر نمیکردند آقا خان بمقدم و بعضی از امرا
اخیر تر و سرور زنده همه روزه متعاقب یکدیگر بخدمت اشرف
میفرستادند و آن سردوی محابا بتاریخ سه شنبه بیست و نهم صفر
همدان در آمده بعد از سه روز توقف بسرخ آباد ده پید علی میرآخور باشی
رفته بنهایت خرابی در ان مکان بعمل آورد و از انجا بعزم تسخیر ولایت
درجزین و قزوین در حرکت آمده متوجه گردید حضرت ظل الهی بمشوره
و صلاح دید قرار بآن دادند که در محل مضیق که عبور آن گروه بآسانی
میسر گردد سر راه گرفته و آنچه لازمه دست برد و تنبیه باشد بفعل آورند
و در سیم شهر ذی قعده سنه ١١٣٦ از منزل ازران پل کوچ نموده در همان
روز حسین بیک تو شمال و لد نظارت پناه زمان بیک را با خواجه مرجان

دامیر محمد طاهر مین باشی را بجهت با پنا ساختن نجف قلی بیک ولد امام قلی
میرزا بجر پادقان فرستادند که بعد از انجام آن امر مذکور مومی الیه را
بقلعه الموت برده بمستحفظان آنجا بسپارند مومی الیهما بقصد آن
خدمت روانه شده نواب اشرف فرمودند که عساکر نصرت مآثر از
قورچی و غلام و آقایان ملازمان امرا کس که در رکاب ظفر انتسا
بخدمات اشتغال دارد در میدان فسیح و مکان وسیع جوق
جوق و فوج فوج صف آرا گردند که خود بنظر امعان ملاحظه آراستگی
قشون نموده در تدارک اندیشهای که بخاطر تصمیم یافته کوشد
تواجی و یساقچیان و یساولان قورحسب الفرمان قدر توامان .
کمرها بر میان جان بستند . جان کمر وار بر میان بستند باندک
فرصتی کوه و هامون را از آراستن جنود همایون و کثرت لشکر
نصرت نمون نشانه عرصه محشر ساختند بامدادی که خسرو سیارکان
برغم طارم قلعه افلاک عنان گرای شد و سلطان نیمروز ابهال
بر مواکب کواکب نهاد . سحرگه که طاوس مشرق خرام
برون زد سر از طاق فیروزه فام . آن شهریار بلند اقبال
پای سعادت بر رکاب دولت آورده بملاحظه سپاه سپهر اشتباه
مبادرت فرمود در حین سیلی که گذر می نمود آن طبقه را بالتفاتی

که لایق کمال او باشد میکرد چون صبح صادق در روی جهانیان
تبسم لطف آمیز نموده پژمردگان سموم حوادث روزگار با نفاس
مسیح آثار حیاتی تازه یافتند و بر هر گروهی که میگذشت نوربانشان
در ریش سفیدان آنقوم باقدام خضوع اقدام نموده بطرز معهود بسجده و تسلیم
میپرداختند در آن روز حسین خان بیگلربیگی لرستان با فوجی سپاه
و لشکر بیشمار از شیران بیشه کارزار و دلیران معرکه پیکار و جوانان
قوی هیکل سنگین دل روئینه تن تماما از فرق راکب تا نعل سم کوب
غرق آهن و رایت عباسی شعار پیشاپیش کرده متوجه عرض گاه گشته
گروهی جوانان رزم آزمای . همه غرق آهن ز سر تا به پای
از نظر همایون گذشته و بتفقدات پادشاهی سرافراز گردیدند
القصه چون در آن عبور لشکر موفور بنظر در آمده و هر یک فراخور حال
منظور نظر عاطفت گشته با بخت بیدار باردوی معلا که در حوالی
دمق نزول نموده بود داخل شدند و از آنجا کوچ نموده بقریه گسب و سنج
که در حوالی توی سرکان است نزول واقع شده و در آن مقام اندک
شورشی بجهت وصول لشکر و تاخت آوردن آن گروه باردوی
معلا بهم رسید و عساکر منصوره فی الجمله بهم بر آمده جمعیتی دست
داد و در ثانی الحال اراجیف آن ظاهر شد اعلیحضرت ظل الهی بر جناح

استعجال تا قراقان در محلی توقف نمود بجهت آنکه موضع دست برد و مقام
مجادله بجز از آن سرزمین جایی دیگر صلاح نبود و بلطایف الحیل جنود
رومیه را بآن طرف می کشیدند اما سردار نابکار در عالم پیش بینی
ملاحظه آن تبه بساط نموده پیاده وار منزلی بتدریج طی میکرد و از بیم
صدمه شاه اسب آرزو در میدان دلیری نمی تاخت که مبادا
از آسیب فیل بند و ترکتازی شاه رخ مات گردد و از کج روی
زمانه فرزین رفتار بر حذر بود اما حضرت ظل الهی بتاریخ سه شنبه
هفتم شهر ذی قعده رستم بیگ دیوان بیگی را با چهار نفر از کشیک
از جوانان یکه تاز قزلباش مقرر فرمود که پیشاپیش سپاه
رومیه افتاده در تخریب چاهها و کاریزها سعی نموده آنچه لازمه چاهها
دست برد باشد بعمل آورد خدمتش باستعداد تمام روی
بمقصد نهاده و نواب همایون لحظه دست امید از ادراک مطلوب
قاصر نمیدید و دیده اقبالش ساعتی از انعکاس آیینه اقبال
غافل نمیبود و انتهاز فرصت آن داشت که بضرب شمشیر
جان ستان خانه برانداز آن جمع پریشان گردد و بلفظ الهام بیان
می فرمود ∴ مرا نصرت ایزدی حاصل است ∴ که رایم قوی
لشکرم یکدل است ∴ امیدم چنانست نیروی بخت ∴

که بستانم از دشمنان تاج و تخت ∴ برحسب فرموده فاذا عزمت
فتوکل علی الله چون عقد عزیمت همایون بتصمیم یافت دست اعتصام
بعروه وثقی توکل مستحکم گردانیده غمام انعام بر طایفه خدام متواتر
گردانیده و باران احسان بر سایر بندگان متعاقب داشت
نهال هر امید که بر ساحت هر ضمیری سر برزد بامداد فیض نجاح شاداب
گردانیده و شاخ هر مرادی که در باغ خاطری بر آمد بزلال افضال سرسبز
داشت ∴ در گنج بگشاد بر گنج خواه ∴ توانگر شد از گنج و گوهر سپاه ∴
بالجمله چون رستم بیگ با گروهی که نزهت لاله زار را از خون کارزار
می جستند و نشأ جام مدام از شیرابی حسام خون آشام میدانستند
چون نیزه دست تطاول جز بگوهر حیات دراز نکردندی و چون تیر پای
غرض جز بخانه فنای اعادی نمی نهادندی و مانند کمند دست
آرزو حمایل گردن عدو میکردند و چون شمشیر خنده مراد بر روی
اضداد میزدند چون درفش تن فولاد پیکرشان جز با آتش جنگ
تاب نیافتی و چون پرکار قدم صبرشان بدوایر خطوب از جای نرفتی
لنگر ثبات چون کوه بیخ آور و هنگام حمله چون باد صرصر زمان
سکون چون قطب پای دار و محل کر و فر چون سپهر بیقرار بضرب
سپاه لشکر تباه کار ملحق شده و از چپ و راست کار بر ایشان

تنگ ساخت و هر روزه چندین سر از مقتولان و جمعی از گرفتاران که
بدست غازیان بجنگ می‌آمد بدرگاه جهان پناه ارسال میداشت
اما سردار بی‌شرم و آزرم از نهایت کین تا قصبهٔ درخشنین آمده نهایت
فتور از عبور آن آب در راه یافت و چون کار بر خود تنگ و سپاه
قزلباش را آماده جنگ یافت در روز دوشنبه سیزدهم شهر ذی قعده
از بیم آنکه مبادا کار از دست رود فی الحال آب رودی که هست خود را
بکنار رسانید عطف عنان نموده مراجعت فرمود و بتعجیل روانه گردید
ازین خبر بهجت اثر عالمی در شگفتگی آمد و جهانی پر عیش و سرور گشت
و قایلی بگوش آن خدیو اقبال بگفت • چون لطف خدا رفیق تو تر
نفس است • در دفع بلا پناهت آن لطف بس است • با یاری حق ز لشکر
اعدا چه غم است • دشمن چکند چو دوست فریادرس است • اعلیحضرت
ظل الهی بجهت سگار از دست رفته متاسف و متاثر گشته با امرا
و عظما مشورت نموده قرار بر تعاقب مقرر گشت در روز پنجشنبه
شانزدهم اولاچلبی بیگ آبدارباشی را امر فرمودند که حرم علیه عالیه را
از جرباد قان باردوی معلا آورد و [illegible] بر آن قرار یافت که سپهسالار
بلا توقف روانه گردد و خلف بیگ سفره چی باشی یا دو هزار کس
از پیش اردوی سردار و رستم بیگ با جمعی که با او همراه بودند

از یکطرف حسین خان بیگلربیگی لرستان و خلیل خان بختیاری از جانبی
دور آن سپاه کینه خواه را در میان گرفته نگذارند که لعدی پای از
حد خود فراتر نهند اگر چه بمقتضای وقت این شاهد حالست • خصم اگر پشت گرد
هیچ مگوی • گر زمین پشت به ز گردون زوی • و در روز چهارشنبه ۲۲
خود بدولت و اقبال سوار گشته بعد از تنظیم مصالح دولت بعزم استیصال
آن قوم بر باد پای حمیت برکاب سعادت آورده متوجه گردید نظم
جهانش مددکار باد مدام • فلک یاورش باد در هر مقام **برگشتن جمهور
پاشا سپهدار و رفتن بجانب بغداد و محاصره نمودن و بغایت
ملک معمودی بنیل مطلوب برگشتن و رفتن نواب همایون به ییلاق
سیم کلائی و کشته شدن زینل خان سپهسالار بقهر و غضب پادشاهی
و بعضی امورها که در آن ایام سانح شد** چون بر رای عقده گشای
حضرت ظل الهی که آیینه جام جهان نماست روشن و مبرهن شد
که عساکر رومیه و سردار را ازین حرکت پیش نهاد خاطر چیست و بغیر
از استرداد دار السلام بغداد چیزی منظور ضمیر نیست بنیت
از روی پاکی طینت و اخلاص مطلق از کثرت اسباب سلطنت و اعداد
اجناد مستظهر نگشته امور کل را بتوکل مدبر عالم باز گذاشت و بقانون
معتاد آبا و اجداد انبیا توجه بمبدء اعلا نهاده در شبهای مناجات

دست مسالت و دعا کشاده شب همه شب دیده بخت بیدارش بنجم چشمی
کواکب جهت عرض مطالب تا دم صبح نمی غنود و بزبان حال درین
مسلک کلام با حق سبحانه و تعالی در مناجات می افزود. خداوندا خداوند
شاهان تویی. همه بندگانیم و سلطان تویی. ترا زیبد این حشمت و کبریا
که گرد بقایت نگردد فنا. اگر خصم گردون گردن کش است.
شود خاک راهت اگر آتش است. از وفور استغاثه و عجز که در آن
دل شب بظهور پیوست تیر دعا بهدف استجابت آشنا گشته
اثر آن بدر فرو بستگان قلعه بغداد سرایت بخشید بالجمله آن سلطان
دین پرور بامثال شیر غرین و ببر برکین در مقام انتقام و کینه خواهی لعزیمت
دشمن پردازی به تیغ دو دم پادشاهی دو سه منزل اقدام پیشتر نهاده
بعزم قضا مضا و جزم قدر اقتضا کمر شمشیر بر دا کمر الجواهر درخشان
توکل و رضا ترصیع داده با سپاه دریا خروش در برابر دشمن چون
سبق جویان سهام دستان پیشتر نشست و نطاق زرین و دربان را
از صفوف سرایا و کتایب مبارزان در مبارعت مسارعت باد تیمتان
مستحکم بربست. چو کوه آهنین از جا بجنبند. زمین کوب کوهی که سر تا بپای
صهیل تا زبان آتشین خو نش. زمین را کشیده سیماب در گوش
بالجمله بتاریخ یکشنبه نسیم شهر ذی حجه به ییلاق اسفندآباد حوالی همدان

نزول اجلال واقع شد و در همان روز امیر شکاران و قوشچیان بعرض رسانیدند
که در المه قلاق که دو فرسخی تا محل ورود اردوی گردون شکوه است
کبک و شکاری فراوان هست. رای عالم آرای بتقاضای سیر و شکار بحرکت
آمده در آن منزل دلگشا بصید طیور شکاری پرداختند و آن شب در آن مقام
دلنشین توقف نموده علی الصباح که خورشید عالمگیر بید کوهی منافقان
سپهر شمشیر کین بثوابت و سیار گذاشت از آن مکان رجعت نموده
در نیم فرسخی همان مرحله محلی که بجهت نزول حرم علیه عالیه تعیین شده بود
و با اردوی معلا القدر مسافتی داشت رحل اقامت انداختند
بر ضمیر متاملان عرصه کون و فساد روشن و نزد مفسران معانی وحی
ربانی محقق است که اعمال افعال بنی نوع بشر خواه مایل بخیر و خواه
مایل بشر البته مستدعی خاصیتی است مناسب اهل عمل و عمل
مقدمه ایست ضروری الانتاج بقانون شکل اول نتیجه خیرات موافق
همت علیا و ملایم مقدمه سعادت کبرا است و عاید شرور افعال
دلیل برات نیت و اقتضای هوا است و در خساست تابع مقدمه صغری
تو در مزارع صورت چو تخم بد کاری. بمعنیت همه زان جنس بار و
بر بیابی. و حضرت مسند الیقین است که هیچ راه روی از ناهجان
مسالک اعمال از راه مقوله غول سیرتان بادیه ضلال بمنزل

مقصود نرسیده و همیشه آدمی زاد را تغیر احوال بجانب سوء افعال بسخط و قهر الهی
در حال کشیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم هر که نه بر حکم حق قرار
کرد چرخ سرکش بر سر این کار کرد چنانچه بتمثال اینمقال ساخته
قتل زینل خان سپهسالار است تفصیل اجمال آنکه از سرزه دراهی
دشمنان دوست نما و گرگان گوسفند لقا و منزویان گوشه گیر
عالم نما که سرا و علانیه در فتوی آن امر سعی موفور از قوت بفعل آورده اند
و آن خدیو جهان نیز بنابر تفحص احوال و تحقیق عز و جاه و کمال اکثر
از معتمدان درگاه و جانسپاران عتبه اقبال را الکاسات
الطاف و اعطاف و ساغرهای متوالی و متواتر اشفاق مینواخت
تا نقد حوصله ایشان را بر محک ضمیر زند چون باده هوش ربای
دولت و اماغ سرشار حشمت در دماغ زینل خان بیشتر از همراهان
تاثیر کرده بود و حریفان مجلس اتحاد باتفاق نفاق ورزیدند لهذا
سری که در پرده غیب متواری بود نقاب احتجاب از عارض
برداشته بمکمن ظهور پیوست اگرچه بنابر نص صریح اذا جاء اجلهم
لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون این گفتگوهای بیهوده
و این عبارات غرض آلوده اما از گفته دشمن شوان دوست پیکر گرد
القصه چند از آن معاندان خمیر تزویر را نه چنان بخمیر مایه تدبیر آغشته بودند

که از تنور حیله نان فطیر بر آید و طباخان چابکدست نفاق نه آنقدر
زهر مکر و خدیعت در اطعمه تعبیه کرده بودند که لقمه از آن در کام و دهان
لذتی بخشد تیر مکیدت هر یک بهدف قبول رسیده و حسام انتقام مشتاقان
رشته حیات را تا گاو و ماهی بریده کار از دست رفته بود چنان
که بتدبیر بر نمی شد راست خان مذکور با وجود اطلاع بر کماهی حالات
میخواست که از روی استشفاع و اعتذار شاید رفع آن غائله شود بهر جای
که روی نهاد کوچه بسته بود و بهر چیز که تشبث نمود مفید نیفتاد آخر الامر
جان در کف گرفته بمحض اشاره بتاریخ روز چهارشنبه سیم شهر ذیحجه
از اردوی خود که در ... بلو بود بمجلس قصاص آمده بعد از لحظه توقف حکم قضا
جریان بقتل او صادر شد و بهرام نام غلامی که در سلک خواجه سرایان
قدیمی منتظم بود بآن امر مبادرت نموده سر او را از تن جدا ساخته
بجهت عبرت باردوی کیهان پوی گردانیدند و چون گرم بازاری
معاندان هنوز برجا بود و اطفاء حرارتشان بوقوع آن مقدمه نشده
بود معاملات خبر رسانیدن و زینل خان را از آن مقدمه آگاه ساختن خلق را
منسوب بابو القاسم بیک ایشک آقاسی باشی که در سلک مقربان
حضرت منتظم و از همگی گوی سبقت ربوده بود نمودند اعلیحضرت ظل
الهی آن معنی را از روی غرض دانسته رنجش خاطری بذات مبارکش

راه یافت و در همان روز امر شد که خدمتش دیگر داخل مجلس نگشته درگوشه
منزوی و اتراق کرد و مشار الیه نیز در کبر سن چون مقدمه خود را مقرون
بتخیر دید آن حال را غنیمت دانسته در دار السلطنه قزوین پای بدامن
خمول پیچیده داشت تا درگذشت و حضرت ظل الهی بعد از فراغ از آن
امر در روز پنجشنبه هفتم شهر ذی قعده از منزل المه قلاق که مشهور به یورت
پریخان خانم است کوچ نموده بقریه ریلو که محل اردوی بزرگ بود متوجه
گشته و از آنجا بییلاق میمنت مخیم سرادق جلال گردید الحق وصف
آن رشک بهشت را قلم دو زبان نمیتواند نمود بنا بر آنکه سلطان
کشور ربیع با آیینی و طرحی بدیع آهنگ خرامش ورود بجلوه گاه ازهار
ورود فرموده و بتحریک نسیم صبا و شمال جنبش لوای معلای شکوفهای
الوان و مروحه جنبانی نورستگان ریاحین نموده و از حرکات
رقتهای سحاب بهاری نسایم طرف بگرد افشانی غبار آزار از دامان
خاطر شاهنشاه گل اقدام نمودن لازم دیده و سقای ابر و فراش
نسیم متواتر گذرگاه سپاه خوابخت گل را بقرابهای پر آب سحاب
و مکنسه صبح ارض طناب آب و جاروب کشیده . سایه ابر
دگر بر بستان افتاد . سایه اش موجب سرسبزی بستان
گشته . افسر شوکت گل پا چو بدید همه کس . از کله‌داری خود گرد و

پشیمان گشته سبزه خواب آلوده اش هنوز عرق شبنم از چهره
خود پاک نساخته و لاله نیم شکفته اش از شوخی و نزاکت لب از
شیر نشسته سنبلش را خلعت سبزه بر دوش و خاکش را عطر نافه تتاری
هم آغوش کوهستانش از بر معمورت پدر و فرزندی داده و ساحت گلشن
چهره از عکس گلهای نیلوفری نیل پادری کشیده آبش در سردی
پنهان و زمینش در رزم رندی رستم زمان گر صد ورق از شرح
فضائلش نویسم یکشمه ز وصفش نتوانم که بیان کرد بالجمله آن
برگزیده ایزد متعال و آن منظور نظر احد لم یزل لایزال اعنی حضرت
ظل الهی در روز جمعه هشتم شهر ذی قعده آن وسعت بهشت شبهت را محل نزول
و مکان ورود نموده بساط عشرت و انبساط بگسترد و در همان روز حکم عالم
مطیع عز ورود یافت که زمان بیک ناظر و تفنگچی آقاسی که در خراسان
بود با تفنگچیان و ملازمان خاصه بپایه سریر آیند و رستم بیک درغو
از عقب سردار برگشته بپای بوس اشرف رسید لورت همان لوکن را
چون از رهگذار آذربایجان و خالی بودن ثغور آنجا خاطر جمعی نبود در منزل
دل کشایشان امرای آنجا و در را دیده در دهم ذی حجه که عید اضحی بود
بعد از جشن و آداب عشرت و حضور تمامی ایشان را رخصت انصراف
فرموده همگی را مخلع ساختند و در پنجشنبه چهاردهم اغورلو بیک ولد

نواب
مهدیقلیخان بمنصب ایشک آقاسی باشی گری معزز و سرافراز شده و
اعلا خلد ملکه بدست مبارک مشار الیه را بآداب صوفیه و طریق
حقیقت بنای صفویه طریق زدند و در همان روز عباس قلی بیگ
برتبه امارت سلطانیه و زنجان رسیده پای بوس نمود در روز
جمعه پانزدهم خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد بادای نماز جمعه و دعای
دوام دولت ابد قرین اقدام نموده از درگاه بی نیاز مزید عمر و جاه
مسئلت نمودند مقارن اینحال از جانب صفی قلیخان حاکم بغداد
خبر رسید که جمعی از اعراب و رومیان که در حله جمعیت نموده در
آذوقه و اندوختن مایحتاج اشتغال داشتند بسبب تردد غازیان
ظفر توامان شکست یافته بگذار و مقصد خروار بکمات و غلات
و آذوقه که در ان محل جمع نموده بودند بتصرف در آمد و ایشان منکوب
و مخذول فرار نمودند اعلیحضرت ظل الهی را ازین خبر خجسته اثر بهجت
بر بهجت افزوده بجهت ترتیب عیش بمنزل امامقلیخان نزول
نموده بخوشحالی گذرانیدند و در نوزدهم ماه مذکور خان احمد خان را
رخصت ساخته بمقر خود فرستاد خود بنفس النفیس بتفحص احوال سپاهی
و قشون پرداخته شروع در سان نمودند و در روز پنجشنبه بیست و
دویم شاهرخ سلطان ولد علی بیگ امیر آخور باشی بامارت خواف

سرافراز گردید چون خاطر آفتاب مطالع که محل ورود ارادت غیبی است اگرچه
در ظاهر بعیش و عشرت آراسته است اما در باطن در حل غوامض مهمات پیوسته
همیشه از فکر متحصنان بغداد متوزع بود بنابران در بیست و دویم
شهر ذی حجه میر کلان که از اعراب خفاجه است با هزار تفنگچی مقرر نمودند
که خود را بقلعه بغداد رساند و مبلغ پنجهزار تومان با مومی الیه بجهت مدد
خرج عساکر همراه نموده روانه ساختند در ان اثنا خبری رسید که شخصی
از مشهد رضیه رضویه علیه التحیه والثنا بجهت تیمن و تبرک علمی باشاره
آنحضرت آورده نواب اشرف از روی صدق و عجز و نیاز باستقبال
آن مبادرت نموده بطواف شقه آن طراز مباهات نمودند و بعد از توقف
چند روز در ان مکان نزهت افزا بتاریخ شنبه هفتم محرم سنه
اربعین و الف اراده کوچ نموده بمکان کلالی نزول واقع شد در محل
کوچ بابا خان صالحی و ولی بیگ زوله که قبل ازین بدست عساکر رومیه
گرفتار شده بودند از ان ورطه خلاصی یافته بسده سنیه شتافتند
و مکتوبی که سردار مصحوب ایشان فرستاده و مشتمل بر صلح و صلاح
بود آورده مضمون آن پرتو بر پیشگاه ضمیر انور انداخت اما بر سخنان
فریب آمیز و عبارات غرض انگیز آن التفات ننموده جواب
آن نامه بانشا منشیان عطارد نشان بقید تحریر در آورده مصحوب ولی

یک زوله فرستادند و بدولت و اقبال در روز هفتم متوجه ییلاق کلانی شده
آن سرزمین را رشک فردوس برین ساخته و در ان منزل دلگشا
از جانب خان احمد حاکم اردلان اغورلو نام ملازم او عریضه بدرگاه
عالم پناه آورد مضمون آنکه قلعه پلنگان که در حصانت حصار و متانت
جدار و ارتفاع مقام با قلعه سپهر فیروزه فام دم مبارات میزد و از عبور زرو
و از فتور مردم آن مرز و بوم بتصرف مامون خان برادر او در آمده بود بی
منازعت و مناقشت بدست اولیاء دولت قاهره آمده سپاه نفرومی
و منصوبان مامون خان تمامی مقید و مغلول گشتند همچنین در طی عریضه
قید شده بود که جمعی را که سردار بجهت حراست قلعه مریوان گذاشته
بود بی جهت متوهم گشته فرار نموده اند و قلعه مذکور ضمیمه قلاع مفتوحه
گردیده ازین رهگذر خاطر خورشید مظاهر را سرور و حبور بیش از پیش
روی داد و لشکر واهب العطایا سجدات بتقدیم رسانیدند و بعد
از چند روز وقوع آن مقدمات مامون خان را با جمعی محبوسان که
مذکور شد بعتبه اقبال آوردند از آنجا که خلق کریم و عادت مستقیم آن
فرمانده عالمیان بود از جرایم و زلات مامون خان و سایر گرفتاران
گذشته از ذل قید مستخلص ساختند و مامون خان را بالوکلا
امام قلیخان سپردند که در ولایت فارس در محافظت آن سعی بلیغ

بعمل آورد و بعد از ورود توقف از مقام کلالی کوچ نموده به ییلاق گوکرد
من اعمال کنگور نزول واقع شد و در ان مقام خجسته انجام شهباز سلطان
زنگنه را بجهت دفع ولد قباد خان کرد نامزد کرده با جمعی از ملازمان
درگاه روانه ساختند و همیشه با بخت بیدار گوش بر آواز اخبار
اقطار ممالک بوده لحظه از مهام دینوی غافل نمی شدند تا آنکه در روز
یکشنبه بیست و سیم محرم از ولایت گرجستان قاصدی که حامل
اخبار کشته شدن سمایون خان بود رسید مفصل آنکه سهراب
ولد ارسپتا بخدعه از طهمورث روی گردان شده خود را از موالیان
دیگر لکان سمایون خان وانموده خدمتش را بلطایف الحیل بجا
قراقلیخان که مقر اصلی آن شیطان سیرت بوده برده بقتلش اقدام
مینماید حضرت ظل الهی از شنیدن این خبر فی الجمله بهم بر آمده
اما چون وقت مقتضی تلافی و تدارک نبود در پرده خفا مستور ساختند
تا در محلش بمنصه ظهور جلوه گر شود و بجهت رفع کدورت لغوم بشکار
متوجه صحاری و براری گشته زنگ زدای خاطر همگنان نمودند و در
روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور جبره و یک یوزباشی غلامان را
با بارت ایل جوانشیر سرافراز ساخته روانه نمودند و در همان
ایام الچیان اروس اسفندیار خان حاکم اورگنج بپایه سریر خلافت

مصیر آمده بشرف تلثیم عتبهٔ اقبال مشرف گشته و هفده دست
شنقار بر رسم ارمغان و چند جامهٔ سمور و پیالهٔ طلای مینا کار
و دندان ماهی و سایر متاع آن ولایت را از نظر کیمیا اثر گذرانیده
منظور نظر عاطفت گردیدند و چون همیشه اندیشهٔ دوربین آن
برگزیدهٔ رب العالمین در مقدمهٔ بغداد الفکرهای دقیق مینمود دانست
و شب و روز در آئینهٔ خاطر عکس چهرهٔ مراد ملاحظه مینمود مبهمان
خبر آوردند که در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم شهر محرم سردار
داخل بغداد شده در مقام حنیفه که در حوالی واقع است اردوی
ایشان نزول نموده انتظار توپخانه و یراق قلعه گیری خود میکشیدند
از ضمیر مهر تنویر اشرف که محل تجلیات انوار الهی است سرزد
که چون این داهیهٔ عظیم روی بآن اقلیم آورده دفع و مداوای
آن بتدبیر و شمشیر تیسیر نمی پذیرد درین باب جبین مسکنت
بر خاک مذلت باید نهاد و از روی ضراعت و ابتهال مسئلت
این فتح عظمی از درگاه احد ذو الجلال باید نمود بنابران چون قبل
ازین حکم قضا مضا در باب نخوردن شراب غرور و دریافته
آن امر را امضا مقرون ساخته فرمودند هر آنکس گو نگوید
ترک صهبا سیاست را زما گردد مهیا از آنجهة دواعی رحمت

الهی که بذاتهم بدلنا مکان السیئة الحسنة میداد بلبیک اجابت مقرون گشت
در آنوقت که مدام دیدهٔ ساغر چون چشم عشاق دمبدم خونریز بود
مانند لالهٔ سیراب جام شراب بر سنگ زد و در آن زمان عشرت افزا
که گل از رشک عارض خوبان پیراهن قبا میکرد چون مردمک دیدهٔ مهجوران
جامهٔ وجود را با آب طهارت بر آورده های هوی پستان بتکبیر خداپرستان
مبدل شد و کلبانگ میخوران بدعای دین داران عوض یافت
مستورهٔ بنت العنب اگر بی حجاب رخ مینمود ابروی چین خورده بش
میرفت و هر که دست در محرمات میزد پای در حد منکرات مینهاد بجهت
ادب میافت خونریزی چشم چندان شد که آبگینهٔ صراحی
از تنگدلی بر آن خون میگریست و داستان شکست ملامتی چنان
شایع شد که کاسهٔ بدان ناله‌های زار میکرد شمع که مجلس افروز رندان
بود بسحر خیزی معابد قیام نمود و با رقهٔ نور روشندلان چون قندیل
معلق محراب مساجد گشت آنکه صبوح با غبوق پیوستی صبح با شام
بعبادت مشغول شد و آنکه ندای هات الراح میداد گوش بمنادی
حی علی الفلاح کرد حضرت ظل الهی که چهرهٔ مبارک همیشه افروختهٔ جام
مدام بود سیمای متعبدان گرفت و خاطر شریفش بر زبان اضمیم
دل مناجات ربنا اغفر لنا ذنوبنا بمسامع ساکنان صوامع

بعرض امیر رسانید و هر لحظه از محض اخلاص معنی از پی تست اینهمه امید دهیم
هم تو بخشا و بخشش ای کریم ادا میکرد و بدین منوال اوقات همایون
بمواظبت صنوف طاعات می گذشت تا آخر از دعاهای مستجاب
کار حسب المرام چنانکه بتفصیل تحریر خواهد یافت از قوت بفعل آمد
نواب اشرف اعلی بعد از تدبیر و تدبر در امور ملک رستم بیک
دیوان بیکی را سردار قشون و عساکر نصرت مشحون نموده
در روز جمعه نوزدهم شهر صفر سنه اربعین و الف رخصت انصراف
فرمودند که روانه بغداد گشته و در اطراف اردوی سردار آنچه
لازمه دست برد باشد بعمل آورد و مشار الیه بعد از تقبیل آستان
اقبال عنان عزیمت بآن صوب معطوف ساخت و در همان روز
باداده بیک یوزباشی غلامان از جانب خان احمد خان اردلان خبر
استخلاص قلعه اورمان را بعز عرض رسانید که مستحفظان آنجا
بی ممانعت دست از حراست برداشته راه فرار را پیش گرفتند
و دو نفر کلهر از ملازمان صفی قلیخان حاکم بغداد در مقام کنگور بعز بساط بوس
اشرف رسیده عریضه خان مذکور را که مضمون آن مشحون بود
بآنکه سردار رومیه بتاریخ هجدهم ماه مذکور از حوالی حنیفه کوچ
نموده بمحاصره قلعه پرداخته و در سه چهار مکان توپخانها ترتیب داده

دقیقه از آداب قلعه گیری فوت نمیکنند اما چون اهل قلعه تکیه بعنایت
حضرت بیچون نموده اند خاطر جمع دارند که کار از پیش نخواهد رفت
آن برگزیده خالق اشیا نیز دست دعا بدرگاه حضرت بی نیاز برآورده
التماس فتح و نصرت نمودند و منتظر اثر اجابت بوده هر روز
در منزل یکی از امرا صحبت عیش و عشرت می آراستند و قورچیان
و غلامان و آقایان و تفنگچیان که در اردو مقیم عتبه اقبال بودند
رخص ساخته شد که باردوی رستم بیک رفته در خدمات مرجوعه
قیام نمایند و هر چند روز جاسوسی و قاصدی از جانب قلعه باردوی
کیهان پوی می رسید و اخبار مسرت آثار از دست برد غازیان قلعه پناه
که آنها فائز در سینه بردا انکی مینمایند میرسانیدند و روز سه شنبه
بیست و نهم شهر مذکور عریضه رستم بیک با نوشته کاظم کدخدای
آدینه که بنظر کیمیا اثر اشرف رسیده و زور پاشا زخم دار گشته
مشعل سردار را از سینه برداشته باندرون قلعه برده اند ازین
رهگذر حال لشکر نکبت اثر رومیه تنگ گشته عنقریب برگشت خواهند
اما سردار رومیه از غایت تهور و بسالت چند روزی قلعه را
در دایره حصار عظمت و اقتدار خود در آورده شب و روز بقارعات
توپ و تفنگ متواتر و متوالی و بصدمات نوازل و صواعق

متتالی بنیان متین آن قلعهٔ سنگین را مانند دولت خود نگونسار و متزلزل
می ساختند و در چند روز از همه سوی حوالی برج و باره قلعه را چون اجزای
غبار بر ذرات بسیار بر خاک راه انداختند سپاهیان قلعه پناه
بتکیه بعون و عنایت اله نموده در ضبط و حراست سعی مینمودند بر جائی
که از رهگذار شوایب حوادث معاندان بر لباس پشیده آن حصار
بهم میرسید بسوزن تدبیر رفوگری میکردند تا در شب جمعه بیست و سیم ربیع الثانی
شبی که مرکز خاک چون نقطه خال سیاه پوشیده و گیسوی شب چون
طرهٔ خوبان مشکتار گرد دیده عارض دلفروز روز را خط عنبرین بشب در دامن
ریخته و گرد دشمن زار ایام سنبل خودروی میدان آغاز گرفته
بشبی چون شبه روی شسته بقیر . نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دیده ابر چون چشم عاشقان در شب فراق رود نیل بارید و از اشک
چشم غمام صحن گیتی چون دامن مهجوران سیراب میگشت برق را
از کثرت اوحال پای در گل میماند و رعد را از پریشانی ناله و فریاد از یاد
میرفت عزیمت دوش بتصمیم یافت و سپاه رومیه دست از
جان شسته جمعی از جانب دروازه حنیفه و گروهی از طرف قراقالو
و برخی از محل باری قلعه و بعضی با هشت سفینه کشتی از جانب
شط هجوم نموده یورش کردند و در آن شب جنگی و شورشی در برون

و اندرون روی نمود که گویا فزع اکبر قایم شده قریب بچهارصد یا پانصد
نفر از شجاعان لشکر روم داخل باری قلعه شده علم خود در بالای
برج برمی افراختند دلیران قزلباش از سر جان برخواسته بهیئت
مجموعی در مقام مدافعه در آمده آن گروه را بضرب شمشیر از قلعه بیرون
میکنند کثرت و ازدحام در آن شب دیجور بمرتبه رسیده که معامله
جنگ از شمشیر و سنان بدست و گریبان انجامیده شش هفت
نفر از پس از جنود نامعدود رومیه بقتل آمده عنان مراجعت برتافته
منکوب و مخذول بر لشکر دیدند و بعد از یاس و حرمان تمام در شب هفتم
ماه مذکور توپخانها و سنگرها را خالی کرده شروع در کوچ نموده روانه
گشتند نظم سینه چاک و دل حزین با چشم گریان میروم نا امید از
وصل با صد داغ حرمان میروم . سعی چون کاری نبرد از پیش باز
آمدم چون صبح و چون شام غریبان میروم . دلیران قلعه دار
از وقوع آن عطیه شادمانیها نموده سجدات شکر ایزد متعال
بتقدیم رسانیدند و نواب همایون اعلا را در مقام ماهی دشت
نزول اجلال واقع شده بود که بتاریخ دوشنبه سیزدهم افندی
نهاوندی که حامل عریضه صفی قلیخان بود بلغر بساط بوس رسید
چون مضمون مسرت مشحون آن نامه بر ضمیر صغیر و کبیر پرتو سرور ظهور

افکند از هر طرف غلغلهٔ شادمانی باوج فلک اثیر برآمد و طنطنهٔ مبارکی
و مبارکبادی از هفت قبهٔ گردون درگذشت و هر یک بزبان حال میگفتند
آری چنین است رسم دولت روزافزون که تا شمع اقبال این برگزیده
ایزد متعال برافروخت هر که چون پروانه در معرض آمد بسوخت و تا سرو
بستان کمالش بالا کشید هر که چون نهال بمعارضه برخاست بیفتاد
تا آفتاب دولت او تجلی کرد هر که چون ماه در مقابله آمد در محاق افتاد
و تا ماهچه چتر آسمان سایش از افق کامرانی برآمد هر که چون آفتاب
تیغ کشید گرفته شد ۰ این که دیدی هنوز جزوی بود ۰ کار کلی هنوز
در قدر است ۰ قامت رماحش آبخوردهٔ جویبار ظفر است چگونه
ثمرهٔ کامرانی بار نیارد و طرهٔ پرچم رایاتش شانه زدهٔ نصرت است از چه روی
دلپذیر دولت ننماید ۰ با عزم تو کاسمان بگردش نرسند ۰
جز فتح و ظفر کرا رسد همراهی ۰ حضرت ظل الهی از استشمام روایح
فتح چون غنچه شگفتگی آغاز نهادند مانند آفتاب عالمگیر خلعت نور
بخشی شروع کردند و در آن روز جشن پادشاهانه مرتب ساخت
و وزرا و امرا و ارکان دولت بقدر پایه و مرتبه بنوازشات و تفقدات
سرافراز گشته آرای جهانگیر بعزم زیارت عتبات و توجه بجانب بغداد
قرار گرفته از محل نزول در روز یکشنبه شانزدهم بحرکت آمده متوجه

گشتند و قبل از این قید شده بود که کس بطلب زمان بیگ ناظر که سردار
خراسان بود رفته که بپایهٔ سریر عرش نظیر آید خدمتش در قصبهٔ کنگور
بتقبیل آستان مشرف شده بعد از وقوع این عارضه که نواب علی
متوجه بغداد گشتند و مشارالیه را بجهت استرداد قلعهٔ عنبر که در شهرزور
واقع است مقرر فرمودند مومی الیه بتاریخ سه شنبه چهاردهم
شهر ربیع الثانی بعد از پای بوس متوجه آن سفر خیر اثر گردید و حضرت
ظل الهی کوچ بکوچ بعزم درست و نیت مستقیم راهپیمای مطلب بودند
و در تاریخ سه شنبه پنجم جمادی الاول از جانب زمان بیگ بعتبهٔ
اقبال خبر رسید که مصطفا پاشای ضابط قلعهٔ گل عنبر چون از وقوعهٔ
سردار خبر یافته بقصد فرار از قلعه بیرون آمده فیمابین تلاقی فریقین
دست داد و بیمن دولت بیزوال العبد از تعبیهٔ صفوف شکست فاحش
بران گروه راه یافت و یکهزار و پانصد نفر از مستحفظان قلعهٔ
مذکور بقتل آمدند و سی و یک عدد توپ با غنایم بیشمار بدست غازیان
نصرت انجام افتاد و مصطفی پاشا زخمدار گریزان گشته و چنین مذکور
میشود که در کرکوک بدار البوار شتافته بحمد الله که دوستکام و مقصود المرام
بثغر بساط بوسی سرافراز خواهم شد این خبر نیز علاوهٔ فتوحات سابق
گشته بشکر حضرت واهب بی منت مواظبت نمودند و چون خاقان گیتی

محل سرادق جلال گردید از جانب صفی قلیخان حاکم بغداد خبر رسید
که خلیل پاشا حاکم ارزن روم با جمعی کثیر حیله را پناه خود ساخته با ذوقه
و اسباب قلعه معمور گشته در ضبط آن جد و مساعی است بنابران
حکم قضا مضا باسم رستم بیک دیوان بیگی عز ورود یافته که در دفع
ایشان جازم شده با عساکر نصرت مآثر که بر سر او جمعیت دارند
روانه شوند و ملازم صفی قلیخان را بتعجیل روانه ساخته خود بدولت و سعادت
و اقبال کوچ نموده روانه شدند

گفتار در مقدمات فتح قلعه حله و محاصره نمودن رستم بیک سپهسالار خلیل پاشا را و فرار نمودن او با معدودی و سوانحی که در آخر لوی ئیل بتوضیح انجامید

دران اوان که خسرو پادشاهی سردار از استرداد بغداد نومید
گردیده با جهان جهان حسرت و ادبار روی به دیار خود کرد خلیل پاشا
حاکم ارزن الروم بنا بر عزت طبع در مقام حیله جمعی از ینگچری و سپاهی را
بر سر خود جمع نموده اراده داشت که پای ثباتی قایم سازد و از نکهت
در میان اقران و امثال سری برافرازد غافل ازین که
خس و خاشاک را در برابر شعله چه اعتبار و قطره را معارضه با دریا
کردن چه محال خواهد بود از آنجا که آفتاب عنایت نوربخش ضمیر
منیر آن خسرو عالی تبار است چون از خدعه و مکر معاندان

مطلع گشته با امرای نامدار در مصلحت گشوده فرمودند که قوی مذهب کامکاری
آنست که با دشمنان سازکاری نمی باید کرد و در استکفاء امور اعادی
شیوه غفلت نباید سپرد و چون مخالف از جاده صواب انحراف
جوید پیغام بنوک سهام یا زبان حسام باید داد و چون دشمن از حد بسط
تجاوز کرد میانجی از شمشیران باید طلبید و قطع و فصل از بلارک گیتی ستان
چشم باید داشت و چون تواجد عقوق پیدا شود گرز گران را دندان
شکنی باید داشت و چون نخواهد جحود محسوس گردد پیکان قطع تیغ را
بدفع آن باید گماشت زمان تراکم امداد ظلم جز از برق حسام استیصال
جستن مفید نباید و چون نایره اعتساف براهی رفتن گیرد حتی آب خنجر
گیتی ستان سود ندهد بهشت در سایه شمشیر است هر کرا نه آن
کاربود در دوزخ مذلت و هوان باید بود زرق ابرار در ظلال رماح نهاده اند
هر که نه بدان توسل جوید تنگ روزی باید زیست آنرا که تیغ در دست نیست
کار با نظام نیست و آنرا که صمصام خون آشام است رفعتی بر دوام است
هر کرا آفتاب دولت روشن باید روز معرکه تاریک باید کرد و آنکس
که چمن مراد شاداب خواهد از ابر ناوردگاه باران خون باید بارید
پس باید بلند اقبال تیز هوش دشمن را گوشمالی دهد که پای از اندازه
خود فراتر ننهد چون مستمعان مجلس اخلاص مناص ازین اراده آن

رسید و در روز یکشنبه دوازدهم شعبان آفتاب دولت و اقبالش
از افق خطه حله طلوع کرد و از انوار موکب سعادت پارش ساحت آن
دیار روشنایی یافت عشرتی که در مکامن غیب بجهت سکنه آن
معموره ودیعت بود جلوه گری آغاز نهاد و سعادتی که بخامه تقدیر
بنام هریک مرقوم شده بود بظهور انجامید هاتف اقبال بگوش ایشان
رسانید که از دولت پای بوس این نونهال حدیقه اقبال که چون
عمر عزیز درگذر است تغافل نمی‌باید بود تا تدارک امانی محجوب نماند
و از لوامع این شمع عالم افروز اقتباسی ضرور است تا جاده
نیل مقاصد روشن گردد متوطنان آن خطه مبارکه بقدوم اعتذار
آمده جبین ضراعت بخاک راه نهادند چو جاده چشم بر ره ولش گشادند
چو خاک ره بپایش اوفتادند حضرت ظل الهی همگی را تسلی بخش خاطر
گشته بانعامات و ادرارات سرافراز ساختند و در روز دیگر بجهة
تماشای اسیران و تحسین دلاوران بترتیب جشن عظیمی امر فرمودند
حسب الفرمان قضا جریان باندک فرصتی مجلسی آراسته و محفلی مهیا
کردند که از نشاء شراب روحانی چهره روزگار برافروخت و تناول
اقداح کامرانی خرمن غموم را بکلی بسوخت بجهت آن بزم دلنشین
آسمان طبقهای لولوی شهوار برسم نثار پیش آورد و دست مغربی آفتاب را

با قراضه سیمین ماه در پای شاه ریخت مخدرات سماوی برای تفرج
سر از روزنهای سپهر نیلی بیرون کردند و زهره را بخنیاگری نشاندند
مشتری که سجاده نشین صوامع خضر است طیلسان را بمطرب نواساز
انداخت و دران روز مسعود سپاه انجمن شد بدرگاه شاه زمان بر درای
نصرت پناه هریک اسیری و دستگیری که داشتند بنظر کیمیا اثر
رسانیدند از رؤس کشتگان که در آن وقت ملاحظه رفت
نظاره کیان خورشید را سر در گریبان میشدند بقلم منشیان عطارد
نشان حساب مقتولان از پنج هزار بیشتر شد حضرت ظل الهی دست عطا
و بخشش گشوده بانعامات وافره و عطایای متکاثره بقدر استطاعت
هریک را نوازش نمودند و ملازمان عتبه اجلال جبین مسکنت
بر خاک نهاده سر مباهات بفلک رسانیدند بعد از انقضاء آن
صحبت کثیر المسرت با عزم درست نخست زیارت مشهد مقدس
شهید کربلا را پیش نهاد همت نموده روز دیگر روانه آن صوب
با صواب گشتند و همه از روی اعتقاد درست راه آن مرقد مطهر را
از قدم جبین طی مینمودند تا باستسعاد طواف آستان
گردون آشیان مشرف گشتند رسیدن نوروز سلطانی توی ئیل
سنه اربعین و الف و حادثات که درین سال مبارک از برده

غیب منشیه ظهور جلوه گری آغاز نمود بکرنت چمن عیش و جوانی از
سر خواند سرود تازه را شکر کای شاه فلک مرتبه تا باد جهان هر روز
خوشتر باد هر روزی خوشتر از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه
اربعین و الف هفت ساعت و ده دقیقه گذشته بود که آفتاب
عالمگیر به بیت الشرف خود نزول نمود و حضرت ظل الهی در آن شب
در خانه پسندیده دراج که از سادات معظم کربلا بود نزول نموده صحبت ایام
تحویل را در آن مکان شریف گذرانیدند و از انبساط نشاط آن بزم
دلگشا خاطرهای پژمرده در اهتزاز آمد و سینه‌های مجروح از خار مشقت
بر هم التفات صورت التیام یافت آنرا که از محنت سفر دلی تنگ
و جگری خونین بود چون گل از باد صبا خنده شادمانی زد و آنرا که بنفشه
مثال قامتی خم و خاطری فژم بود چون نیلوفر از طلوع آفتاب خرم و دلگشا
گشت اولیای دولت قاهره تلویحات اقبال سلطنت را معاینه دیدند
و دوستان سر با لطلوع کواکب مراد متیقن شدند. با تو همراهست
دولت لاجرم. هر کجا رو می‌نهی رو می‌نهد. ارکان دولت
و عظمای سلطنت هر یک بقدر مرتبه منظور نظر عاطفت گردیده دیده شان
از مطالعه آفتاب همون روشن گشت و بشرف بساط بوسی فایز
شدند حضرت ظل الهی که از فرزانگی گوی سبقت از جهانداران ربع

مقدار ربوده و از مردانگی واسطه عقد شهریاران کامکار شده مدت سه یوم
در آن مکان شریف که موطن ملایک علیین است آداب زیارت قیام
نموده از سر خضوع و خشوع خاک آن تربت مقدس را کحل دیده بینش نموده
و مجاوران و متوطنان آن خطه والا را از دقماش بخشش بالا انعام نمودند
تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم   سیم و زر بخشیدن از سلطان اعظم
شه صفی. بعد از آنکه جام مراد دکاس اقبال از دست شاهد
ملکوت نوش کرده بمطالب علیه خود فایز شدند از آنجا کوچ نموده
از سر کرده قدم و از دیده نعلین بعزم طواف مرقد منور و مضجع مطهر
و مکان مقدس سلطان الاولیا حضرت امیر غالب غالب کل
غالب و طالب کل طالب امام الثقلین و قدوة الخافقین امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام بحرکت آمدند و اولا در
مقام حله بجهت طرح قلعه حوالی و حواشی آنرا بنظر امعان آوردند
و در انهدام حصاری که خلیل پاشا و رومیان بنا خود ساخته
بودند ساعی شده بعساکر منصوره قسمت نمودند که در یک طرفة العین
با خاک یکسان ساختند و از حله روی بمقصد عظمی آورده در شب جمعه بیست
و سیم وقت خفتن داخل آن روضه که انموذج بهشت عدن است
شدند و از مقام ذی الکفل تا علیه عالیه آن سده سینه پیاده راه طی نمودند

همه جا چنین ضراعت و شفاعت بر زمین بسوده مآرب و حاجات را
از درگاه واهب العطیات مسئلت مینمودند اعیان دولت سامیه
مثال در قدوم مسرت لزوم همراه بوده به جبین خاک روب آن [illegible]
مینمودند در ان هنگام که رایت جلال ساکن آن آستان ملایک
آشیان بود در وقت صبح جمعه بیست و چهارم نعش محفوف
برحمت غفران سید اجل اعظم اکرم افخم آنکه بحر بیکران فضایلش
مورد اعتراف انام و دریای بی پایان احسانش مقصد و [illegible]
خاص و عام تابنده خورشید ضمیرش شمع انجمن دانشوری
و آیینه رای منیرش جام جهان نمای هنرگستری بود از مواهب
فضل الهی بغایت مدارج جاه بسیطش تا ذروه کیوان مبارات میکرد
و با کمال دانشمندی مراقی قدرش با سپهر برین محاذات مینمود
و همیشه سحاب احسان علم بر وضیع و شریف میبارید و موائد انعام
فضل را بپیش صغیر و کبیر مینهاد هر کجا تاب جوزده از رمضا رنجور گردد
ببارگاه علم پناهش التجا بردی بر فرقش سایه بیدریغ بازگستردی
و هر کجا خسته از نوک تیر جهل بحضرت آسمان رفعتش پناه بردی
مرهم افضال بر جراحتش ارزانی فرمودی هر کجا در ربع مسکون دانشمندیست
خوشه چین خرمن تعلیم و ریزه خوار کف کریم او بوده و در هر گوشه اقلیم

هنرمندیست اقتباس انوار ارشاد از مشکوه ذهن وقادش کرده و اقتناص
شوارد مرام ببابمن فیض الفاسش نموده مدتی بنا بر اجماع روات اجتهاد
ایران زمین بر دوش منقبت او انداختند و لباس تقدم ارباب عمایم
سایر بلاد بر قامت مفاخر او راست کردند فضلش بگذاشت در جهان جنبش دعوی
علمش عمل زمانه را کرد قوی القصه که از وجود با جودت او اوراق
پراکنده دین یافت نوی اعنی عارف مناهج السداد و الارشاد
خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد که درین سفر خجسته اثر در عتبه
اقبال بود و باعتضاد قوت طاعتش دلها قوی و باعتقاد رسوخ
مبانیش خاطرها مطمئن میگشت و در مابین کربلا و نجف بنابر عارضه
که بر ذات تو نمیش طاری شده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته
بآن مکان قدسی اساس آوردند و بعد از آداب زیارت و تجهیز
و تکفین سادات و علما و فضلا و متوطنان صاف اعتقاد عزویه
که آه دردآلودی طارم افلاک را با سطح خاک برابر مینمودند بر جنازه
او نماز کرده در سرداب شیخ علی جد بشن مدفون ساختند **نظم**
فلک ریخت اوراق علمش ز هم کشیدند بر لوح فضلش قلم
و حضرت ظل الهی آنچه لازم تعزیه و تعظیم بود بعمل آورده از ان واقعه
متاثر و متاسف گشته و در ان آستان جلیل القدر انواع تصدقات

بمستحقین ارزانی فرموده خاک آن سرزمین از وفور زر نثار لگد
کوب ثوابت و سیار گشت و از جمله نذورات دهان طالبان
موذن اصفهانی را که از نغمه اذان گوش ساکنان ملاء اعلی را پر داشت
و دست آرزویش در مطاف اوقات طلب حاجات برافراشته بود
از زر سرخ مملو ساختند بعد از تقبیل آستان منوره در روز شنبه
هفتم شهر رمضان زیارت وداع نموده بعزم طوف مسجد کوفه متوجه
گشته یکروز توقف نمودند و از آنجا بدولت و اقبال عنان گرای
کوفه و بغداد شدند چون بلده حله مخیم سرادق جلال گردید
رستم بیگ دیوان بیگی در آن روز آداب ضیافت و مهمانداری
بفعل آورده خدمتش را از حقوق خدمات جانسپاری برتبه
بلند سپهسالاری سرافراز کرده بتقبیل قدوم مشرف ساختند
و از آن مکان دلگشا بعد از حصول مقاصد برایا و عجزه و فقرا
قضا موافق رای و قدر متابع عزم ستاره زیر رکاب و سپهر
زیر نگین. معموره بغداد محل رحل اقامت گردید و صفی قلیخان
ملقب بنبیره علی حاکم بغداد را باعث افتخار گشته در منزل او
مجلس بزم مهیا نمودند خان مذکور آن عطیه عظمی را از مواهب الهی
دانسته در جانفشانی دقیقه مهمل نگذاشت و چون ایام عیش و سرور

و زمان عشرت و حبور منقضی و منطوی شد رای جهان‌آرا در تعمیر قلعه
و حفر خندق ساعی شده فرمان قضا مضا عز ورود یافت که عساکر
فیروزی مآثر در حفر خندق که چون فکر عقلا عمیق بود شروع نمایند و آبادی
قلعه را منوط برای صواب‌نمای تخته‌خان استاجلو نموده فرمودند
که امرا و وزرا و سپاهیان و یوزباشیان و سایر عوام الناس
در آوردن مصالح در بند و کومک موما الیه سهیم و شریک باشند
باندک فرصتی خاطر از رهگذار آنها جمع نموده حکم شد که یکهزار نفر
قورچی و دو هزار و دویست نفر تفنگچی و سیصد غلام از ملازمان
عتبه اقبال در خدمت صفی قلیخان توقف نمایند که خان معظم
الیه بهر امری که اشاره نماید بعمل آورند و یکهزار تومان نیز بتحویل
حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو مقرر داشتند که صرف ضروریات
قلعه نموده بعد از فراغ متوجه آستان جلال گردد و خود بعزم
طوف درگاه گردون مطاف عسکرین که رو سفیدی دارین در و مضمر بود
متوجه گشتند و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رمضان
بعد از طی مسافت بتقبیل و تلثیم آن عتبه سدره مرتبه رسیده جبین
و مسکنت بر خاک نهاده ساکنان آن مزارات متبرکه را بانعامات
و ادرارات از خاک برداشتند و چون خاطر از جمیع مواد

جمع گشت بدولت و اقبال نهضت اعلای کوچ در داده متوجه عراق گشتند چون
بتهرز که قریه از قرای آن ولایت است مخیم سرادق اقبال گردید در روز
یکشنبه نهم شوال ملازم حسن خان بیگلربیگی هرات بپایه سریر خلافت
مصیر آمده خبر آورد که جمعی از اوزبکان بخارا ببالا مرغاب آمده
قصد تاخت و تاراج بادغیس و آن حوالی داشتند و چون حاکم بالا
مرغاب خبردار بود ایشان فرستاده جمعی از قزلباش را مقرر
داشت که تا چهارباغ که از انجا تا بشهر هرات هشت فرسخ است
بروند و چون غازیان بموضع مذکور میرسند سپاه اوزبک برخورده
فیمابین جنگ واقع میشود و بعون عنایت ایزد متعال و یمن
دولت و اقبال شاهی شکست بر طایفه اوزبک افتاده قریب سیصد
نفر زنده بدست در می آید و عن قریب محبوسان را بپایه سریر خواهد
فرستاد حضرت ظل الهی را از استماع این خبر انبساط در طبع
شریف بهم رسیده کوچ نموده و در هر منزل نزول واقع می شد
خس و خاشاک آن سر زمین از شادی بساط همایون روی
افسردگی در خواب نمیدید و بهر وادی که رحل اقامت می انداختند
از خاک آن مرحله بجای سبزه و گیاه مهرگیاه میرویید و از هر چشمه
که روی می شست سنگش طعنه بر بر زبرجد وارید میزد و بر سر کوهی که

رکا

که شکار می افکند از فر دولتش کان بدخشان می شد چون چشمه بیلو فرمخیم
سرادق جلال گردید از خوشی هوا و نزاهت و نضارت مکان جا
آن سر زمین از فیض غبار مراکب مواکب طعنه بر طبلهای عطاری
میزد و عقبه بستون لور و دقدوم ظفر لزوم سپه مباهات
بچرخ رسانیده بآن سعادت مستسعد شده و مقام کنکور نیز بعد از طی
مسافت بآن عطیه عظمی سرافراز گشت و دران منزل میرزا اتقی وزیر
دار المرز بشرف پای بوس اشرف مشرف شده متعاقب محبوسان
اوزبکیه را که قبل ازین مذکور شد ملازمان حسن خان بیگلربیگی
هرات بپایه سریر آوردند و حضرت ظل الهی بنابر توجه باطنی و
ظاهری بعزم ضیافت بخانه سارو خان طالش رفته تا عصر
بعیش و عشرت اشتغال نموده سان لشکر خان مذکور را ان حضرت
ساحتند [illegible] و امام قلیخان حاکم فارس و امیرخان حاکم کرمان و ابا و تارخان
حاکم خوار و سمنان و دماوند را ملاحظه نموده خوانین مذکور را
مرخص ساختند که بجا و مقام رفته بخدمات و رتق و فتق مهمات
مالی و ملکی محال تیول خود بپردازند و در روز چهارشنبه دهم شهر
ذی قعده بقصبه توی سرکان آمده بعزم پادشاهانه از شکار کردن
شبا کو احتراز نمودند چون استدفاع ان معضله خبر بیاری

توفیق صورت نمی یافت استکفای آن کار مشکل بقوت ارادی و عزم
درست اختصاص یافت و خان احمد خان اردلان از همان مکان
رخصت انصراف یافته بمملکت خود شتافت و در همین روز
تخته خان که بجهت تعمیر قلعه بغداد توقف نموده بود بشرف پابوس
مشرف شده منظور عنایات شاهانه گردید و حضرت ظل الهی بطی
مراحل و منازل ساعی گشته در روز چهارشنبه دویم ذی حجه
سریر سلطنت و پادشاهی در دار السلطنه اصفهان بوجود همایون
تزئین یافت و در روز دیگر میر برکه و میر ظریف که از جانب شاه هندوستان
با ارمغان بی پایان بسده سنیه آمده و بجهت مقدمه ورود در مدینه
در دار السلطنه مذکور متوقف بودند بشرف تقبیل آستان فلک
توامان مشرف گشته و از جمله سوغات شمشیر و خنجر مرصع بالماس
و لآلی قیمتی که همراه داشتند با کتابتی که مبنی بر تهنیه و تعزیه بود
از نظر اشرف همایون گذرانیده منظور نظر عاطفت گشتند
چون از رهگذر تردد و تعب سفر و حرارت هوا امزاج وهاج فی الجمله
از حد اعتدال منحرف شده بود بتصدیق حکما حاذق فصد نموده
از آن عارضه فارغ شدند و متعاقب این حال نقدی بیک داروغه
فراشخانه که در دار السلطنه تبریز بمحافظت آن ثغور مشغول

بود
بحسن است
عریضه بدرگاه جهان پناه فرستاده که یکی از شرفاء مکه معظمه که نام او ابوا
و از نسل شریف ادریس است با اقوام و عشیرت خود مناقشه و مجادله
نموده بعد از شکست و آوارگی وطن رو بقبله آمال دارد و در ثانی الحال
مشخص شد که آن مقدمه محض تزویر و دروغ بوده بنابر آن شریف
مذبور بسوی اعمال خود گرفتار گردید و شرح احوال او در محل خود گفته خواهد
شد چون خاطر جهانگشا از مهمات جزوی و کلی فارغ شد هر روز در مکانی
و هر دم در گلستانی بساط عیش و عشرت گسترده ایلچیان هند را
بنوازشات پادشاهانه سرافراز می ساختند و از عارضه که در آن
ایام نسبت به بندگان نیکو اعتقاد اخلاصمند بوضوح انجامید
رستم بیگ سپهسالار را بمرتبه تفنگچی آقاسی گری سرافراز ساخته
بتاریخ پانزدهم ماه مذکور بخلعت شاهانه ممتاز کردند و ملازمان
عتبه اقبال را که در سفر بغداد بجانسپاری قیام نموده بودند
بانعامات و ادرارات شامل فراخور حال و قدر استطاعت مطابق
امان هریک سرافراز ساختند و در آن وقت ملازم صفی قلیخان
حاکم بغداد که بهفت روز از دار السلام مذکور بدار السلطنه اصفهان
آمده بود رسیده عریضه خان موعی الیه که مضمون آن استعاری
بر آمدن جنهر و پاشا که در آن ایام در قصبه ماردین قشلاق نموده

بود آورده قید شده بود که سردار العزم یورش محمد معصوم شده و تقی پاشا را
برسم منقلای از پیش روان کرده از انجا که دریافت ذهن مستقیم
اعلیحضرت شاهی بود دانست که آن اراده از قوت بفعل نخواهد آمد
چرا که سردار جفاکار از وخامت عاقبت ریشه استقامتش از
بیخ برکنده شده بهر تیشه که بر بناهای دلفریب زده بود زلزله در کار او افتاده
و سر درختی که از ان بستان سرابر بدیه بیخی از دوحه اقبالش بریده گشته
بد میکنی و نیک طمع میداری . نیکی نبود جزای بد آری
آن سخن را وقعی ننهاده در بساط خوشدلی باقداح راح مواظبت جسته شد
رباعی ای دشمن ملک را الغم گشته چو شمع . بدخواه تو باد دم بدم کشته
چو شمع . بر رشته زیش تو سپاه دشمن . هم ریخته هم سوخته هم کشته
چو شمع . ذکر واقعه که در دار السلطنه قزوین بسبب خروج درویش
رضا روی نموده و استیصال او چون بحکم سابقه عنایت الهی
نوعی که سبق ذکر یافت دار السلطنه اصفهان مقر سرادق
جلال گردید درویشان توانگر طبیعت و رعایای پادشاه خلیقت آن
ملک در سایه معدلت شاملش آرام گرفته امداد امن و سلامت
شایع و مستفیض شد و عوائد رفاهیت و استقامت عموم یافته
چنانچه فتنه جز در چشم خوبان نمایش نداشت و پریشانی جز زلف

بتان بظاهر نگشت لهذا ان زمان که قامت خمیده فلک پیر تزویر از بار
گران آشوب روزگار راست بود در روز سه شنبه نهم ذی حجه
اربعین و الف عریضه که مضمون آن مشعر بر حالات درویش رضا
بود از جانب شاهویردی بیک ترکمان که در ینیال دار و حکمی دار السلطنه
قزوین با او شفقت شده بود بپایه سریر اعلا رسید و قضیه که سانح
شده در طی عریضه بعز عرض رسانید چون این کمینه بی بضاعت
از جمعی که بقول ایشان اعتمادی و بسخن آن طایفه وثوقی داشت تحقیق
احوال آن مخذول العاقبه را نموده بنا بر ان مجملی بر طبق عرض میگذارد
که درویش مذکور خود را بجهت اعتبار رجاعت افشار منسوب میساخته
و در اوان نشو و نما که غمزه فتانش در سر نوک مژه دلی آویخته داشت
و بر سر بار زلف عقلی در زنجیر کرده بخدمت رکاب داری قراچین حسن
استاجلو بیگلربیگی قلمرو علیشکر اشتغال مینمود و در سفر و حضر
و شب و روز لحظه از خدمت دوری نمی جست و بلوازم خدمات
دلخواه دست رد بر سینه ملتمس هیچ کس نمی نهاد . شیرین سخنی
اشاره فهمی . از هیچ کسش نبود وهمی . قضا را در ان زمان
از رشک عارضش در تاب بود در یکی از اسفار آذربایجان در محل عبور
غزلیق رود از رسن گسسته داغ جانگداز بر دل عاشقان با سوز و ساز می نهد

آن جگر سوختگان هرچند نشیب و فراز آن بحر بگشت و تاز مینمایند اصلاً اثری
از جثهٔ لطیف و بدن نظیف آن حریف ظریف نمی یابند لاعلاج بیت
با سینهٔ چاک و لب پر ناله چو مجنون
دادند رضا را بالقضا با دل پر خون
چون در وجود او از فساد تخمیری و در اجلش تأخیری شده
بود از آن بحر مواج بعد از سه روز بساحل نجات می افتد و برفاقت
جمعی از درویشان که نام قید و صلاح در پیش ایشان عیب و عاری
بود بسیاحت مشغول میگردد بحسب اتفاق سفر از بلاد روم و مصر
بمراکش و انطاکیه که اقصی بلاد مغرب است افتاده بعد از سلوک
و خلوت بقانون ارباب حقیقت کسب علوم غریبه مینماید و جمعی که بصحبت
او رسیده بودند خصوصا میرزا محمد تقی وزیر مازندران و دار المرز
نقل غریبی ازو میشنودند که عقل از قبول آن امتناع میکرد و میفرمودند
که چون بمنزل و خلوت او وارد شدیم زینت مقام و مکان و اثاث البیت
بنوعی بنظر جلوه گر شد که قدرت و مکنت هیچ یک از امرای عالیشان
بر آن نهج و قانون نبود و هر لحظه ادای غریبی ازو بظهور میرسید
القصه درویش مذکور چون از سیاحت دل تنگ گشته بدار السلطنه
قزوین میرسد در قریهٔ کافرآباد بلوک قاقزان رحل اقامت
انداخته بتسخیر قلوب میپردازد و با آقا خان بیک توپچی

که درسلک

که درسلک توپچیان خاصهٔ شریفه منتظم بود لاف خویشاوندی
زده بمصاهرت همشیرهٔ او سر و سامان خود را بسامان می آورد
هرچاره که بد کرد بد اندیش و لیکن
دولت که بما داد حکیمی که جهان کرد
در اندک فرصتی جمعی از ترکان صادق که بافسانه و فسون نیرنگستان ایران
شده باز از راه رفته خود را بربقهٔ اطاعت او درآورده
خدمتش را مهدی عصر میخواندند و از هجوم عوام الناس و مردم الوات
کوتاه بین باد غرور و پندار در دماغ آن نابکار راه یافته جنان
فاسد شد که وجود او را از تصرف والی عقل باز گرفته ارادهٔ جهانگیری
در خاطر مصمم نمود و با فدویان کور باطن ناقص رای خود مشورت
پرداخته قرار میدهند که در روز موعود که خروج واقع میشود
اولا دار السلطنه قزوین را که پای تخت اعلیحضرت شاه جنت مکانی
رضوان آشیانی شاه طهماسب انار الله برهانه است بتصرف
در می آورد و چون از مهمات تسخیر آن ولایت فارغ شویم سایر بلدان
ربع مسکون بتقبیل انامل و تلثیم آستان ما روی خواهند آورد گروه
صاحب اعتقاد سمعنا و اطعنا گویان در شانزدهم ذی حجه از محل خود
با سلاح و سلب تمام متوجه میگردند جمعی بدستور قزلباشان با علم
و بیرق و گروهی در رکاب نکبت انتساب او بتلاوت قرآن

و آداب تکبیر و صلوات پرداخته روی بمقصد می نهند در اول وهله
بخانه شاهویردی بیک داروغه فرستاده او را بتکلیف ملازمت
مینمایند که اگر بطوع و ارادت بخدمت آید فبها و الا بسیاستش اقدام
نمایند و داروغه مذکور چون بر کماهی احوال مطلع میگردد میرزا ابوتراب
ولد میرزا اجمال را که بامر کلانتری دار السلطنه مذکور اشتغال داشت
و از قدیم الایام ابا عن جد از زمره دولتخواهان این سلسله عالیه اند خبردار ساخته
در مقام مدافعه و مجادله در می آیند و اوباش و رنود دار السلطنه
مذکور بی محابا روی بآن بخت برگشتگان گذاشته داد دلاوری
میدهند آن مخذولان محمودی عاقبت نامحمود در در آستانه منوره متبرکه
شاهزاده حسین علیه التحیة و الثنا محاصره نموده کار بر ایشان تنگ
میسازند درویش مذکور که خود را مهدی موعود وامینمود نتایج قبح
سیرت شامل حال خویش یافت و ثمره غدر و بکیدت بنصیب روزگار
خویش دید از دستی که در دامن نزاع زده بود بند بر پای خود دید و از پای
که جاده بیوفایی سپرده خبر باد بدست نیافت نشانده زهر گیاه کینها
بخیند و رساننده لذت نیش نوش نه بیند جهان را نشاید سپردن بید
که بر بندش بی گمان بد رسد تدبیر جز اعتراف بتقصیر ندید السنت
و چاره جز اظهار بیچارگی نیافت هر چند زبان بعذر گناه گشاد

کام و دهان را از خاک دید و چندانکه جبین معذرت بر آستان
مسکنت مینهاد سرش پای کوب عوام میگردید آخر الامر دل از حیات
و استغفار برداشته تن خاکی از بحر خلاص شده خود را سپر بلا نموده
پناه بحجره که در آن حوالی بوده برده عوام الناس بعد از هجوم باشتعال
آتش خرمن حیات او را بباد فنا دادند و مریدان و معتقدان جمعی
که تاب مفارقت و قدرت مهاجرت او نداشتند در جانسپاری
رفیق او گشتند مثل دورش خان بیک ولد علیخان زنگنه حاکم
سابق خواف و شاهقلی بیک زنگنه که در سلک غلامان خاصه شریفه
منتظم بود و ولی سلطان شاهیسون و برخی چند که نام ایشان اگر
اظهار شود باعث بدنامی دودمانشان میگردد بهر حال در طرفة العینی
شکست بران کم عقلان بی ناموس و ننگ افتاده کار جنگ باتمام
میرسد و گروهی که ارادات فاسده داشتند بمحض این تشهیر
در گریبان خود کشیده پای از حد خود بیرون ننهادند چون این
خبر بمسامع جلال رسید طبع همایون را ابتهاجی و سروری
روی داده بکاسات راح روحانی اقدام نموده فرمودند
آسمان داند که از سرو و کدو ∴ خود کدامین سر سزای سرورست
الحمد لله که دولت بیدار بلطف عاطفت ایزدی از بیهوشی خواب

قت

غفلت مصون است و عنایت سبحانی در جمیع مواد و همه جا ذمه
رهنمون در هنگام این گفتگو لحظه لحظه سجدات شکر بتقدیم میرسانیدند
و قطرات عبرات از آنجا که رقت قلب سلیمیت از دیده میباریدند
و چون این قضیه سانح شد میرزا تقی وزیر مازندران و دارالمرز چنانچه
سبق ذکر یافت که بملاقات درویش مذکور فایز شده بود بعرض
رسانیدند که اسباب مجلس و اموال درویش قابل ضبط است چرا
که آنچه بنظر امعان ملاحظه رفت ظروف و اوانی همگی نقره و طلا و فرش
اشکار و پنهانی او همگی حسب المدعاست اگرچه حضرت ظل الهی آن مقدر را
وقعی ننهاده دانستند که اصلی ندارد اما اشعاری بکلانتر و داروغه
قزوین شد که در تفحص آنها سعی بلیغ بتقدیم رسانند ایشان حسب الفرمان
بمنزل و مکان آن سیه روی بیدرد و جهان رفته در عوض ظروف
نقره و طلا کاسه چوبین و بدل قالیهای ابریشمین بجز کهنه حصیری
و گلیم لیتی نیافتند مشخص شد که آن مقدمات بعلوم غریبه و نیرنجات
مغایره بنظرها در می‌آمده دست از آن باز داشتند زمانه چون
بساطش در نوردید فلک برکار و بار او بخندید چون رفع
این نوع دشمنان بعون ملک منان از قوت بفعل آمد مقارن
اینحال خبر استیصال خسرو پاشای سردار و بقتل آمدن او

در الکا مازندران بملازمان صفی قلیخان بعز عرض رسانیده آن نیز علاوهٔ
بهجت و سرور گشت در وزیر و زرسامان عیش و عشرت زیاده میشد
و ابواب بهجت و حبور گشاده میگردید مردم در باغی و هر ساعت در
بوستانی بزم آرای شادمانی و حضور مینمودند و درین اوقات که
بازار شادی و مبارکی گرم بود سلیم خان شمس الدینلو که قبل ازین
در آخسقه بدست رومیان گرفتار شده بود مرخص گشته بپایه
سریر رسیده بشرف پای بوس استسعاد یافت و منظور نظر
شفقت شاهی گردید و بیگر خان حاکم بردع بعزم طواف گردون مطاف
آستان علیه وارد اردوی معلا گشته و از زمرهٔ مجلسیان
محفل انس گردید چون توقف میر برکه و میرظریف ایلچیان هند
در دار السلطنه اصفهان امتدادی یافت حضرت ظل الهی آنجماعت را
بنوازشات پادشاهانه سرافراز نموده با نعام و خلعت گرانبها
ممتاز ساخته مرخص نمودند و ابراهیم چاوش که از جانب
پادشاه والاجاه روم باتفاق سلیم خان آمده او را مرخص نموده
محبوسان که در قلعه حله بدست غازیان افتاده بودند باتفاق ابراهیم
چاوش نموده رخصت انصراف دادند در روز سه شنبه غره
شهر جمادی الاول عریضه حسن خان حاکم هرات رسید مشعر بر احوال

اوزبکیه و اراده تاخت که در خاطر داشتند آن بود که عبدالعزیز خان
ولد نذر محمد خان بمعاونت جمعی از اوزبکان سپاهی بخارا و بلخ اراده
تاخت خراسان نموده در اول مرتبه قلعه قوریان را محاصره نمایند
و در هنگام محاصره جمع کثیری از اوزبکیه مقتول شده لاعلاج مراجعت
نموده روی بجانب جام و خواف و باخرز میگذارند و در آنجا
نیز چون کاری بسعی ایشان بتوفیق اقبال بی زوال از پیش نمیرود
بمیان اعراب ایل خفاجه رفته قلیلی از گاو و شتر و گوسفند ایلجاغت
بتاراج میبرند عساکر و سکنه خراسان بجهت لکامیشی ایشان جمعیت نموده
اراده داشتند که سر راهی گرفته گوشمالی دهند آن مخذولان از تیمغینی
خبردار گشته بلاتوقف مراجعت مینمایند و دیگر امری که قابل عرض
باشد نیست حضرت ظل الهی فرمودند که ارقام مطاعه باسم بگلربیگیان
و قولبیگیان و یوزباشیان و مین باشیان تفنگچیان صادر
گردد که این نوبت چون از دشمنان دست بردی چنین واقع شده
با آنها را از غایت کرم خیلی سهل انگاری نموده در مقام تنبیه و تادیب
ایشان در نیامدیم اگر من بعد ظاهر گردد که از ولایت خراسان
بزغاله یا گوسفندی برسم تاراج برده اند و ایشان در مقام مدافعه
نیامده اند آزار و سیاست را آماده باشند بروح جدم امیرالمومنین

علی ابن ابی طالب قسم که دیگر در باب تنبیه و آزار ایشان مداهنه
و مساهله نخواهد نمود میباید که چون خبر ورود آنقوم بدیشان رسد محل مضیق
و مکان عبور بر ایشان گرفته نگذارند که پای از حد خود فراتر نهند القصه
امرا و سپاهیان خراسان ازین مقدمه متنبه شده بیدار دل گشتند
و بتاریخ شنبه شهر جمادی الآخر خبر فوت صفی قلیخان شیرعلی حاکم
بغداد رسید نواب همایون از آن واقعه بغایت اندوهناک شدند
بنابرآنکه خدمات لایقه و آداب جانسپاری از آن غلام فدوی
نوعی بعمل نیامده بود که بیان توان نمود بلفظ گهربار فرمودند که یقین که
حضرات از تقصیرات و زلات او خواهند گذشت و بجهت حکومت
بغداد قرعه اختیار باسم بکتاش خان بر آمده رقم ایالت خان
مذکور را نوشته بهمدان بجهت مشار الیه فرستادند ع دولت آنست
که بی خون دل آید بکنار . و در همین روز قوچه بیک برادر زاده یوسف آقا
برتبه میرشکارباشیگری سرافراز گردید و جانی بیک ییساول صحبت
بایلچیگری ولایت روم تعیین شد و شهسوار بیک جلودارباشی را
بدستور سابق امیرآخورباشی ایلچی که در اصفهان محافظت مینمودند
کرده تفقدات شاهانه سرافراز ساختند گفتار در بیان آنچه در ادا
اینال روی نمود و بقتل آمدن ولدان عیسی خان قورچی باشی و نفوس

کتابخانه آستانه قدس

نمودن وزارت بطالبیان و سایر مقدمات که از پرده کمون بمنصه
ظهور جلوه گری آغاز نمود هر روز زمانه را فریبی باشد در طی فراز و
نشیبی باشد فارغ منشین که هر کسی را ازل اندر خور حال خود نصیبی باشد
چون از بدو فطرت نهال قامت هر فردی از افراد انسان را در جویبار
زندگانی بنحوی نشو و نما داده و بنوعی در گلشن حیات پرورش نموده اند
بنابران بعضی را برگ و بار مراد بحسب دلخواه رونق افزای چمن مراد
می گردد و برخی از لذت رحمت باد بهاری نومید گشته بزحمت صرصر
خزانی مبتلا میشوند مصداق این مقال واقعات عیسی خان قورچی
باشی و سید محمد و سید علی و سید معصوم ولدان اوست که چون
خدمتش بواسطه حقوق خدمت و نیکو بندگی بمصاهرت این دودمان
سربلند شده بود و بدیدن فرزندان از عمر تمتعی داشت تا آنکه
چابکسواری میدان مردی و مردمی و آراستگی ایوان دین داری
و کامکاری بوجود فایض الجود حضرت ظل الهی زینت پذیر شده و در
بستان خسروی نهالی تازه سر بر زد و از گلشن شهریاری
نوگلی شکفتن گرفت حق سبحانه و تعالی در جبلت مبارکش شجاعت
اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع کرده و در طینت شریفش
دل شیر را با زهد شبلی قران داده مراتع دین و دولت را معمور

کتابخانه آستانه قدس

گردانید و مراتع ملک و ملت را شاداب داشت زمانه بر ناصیه مبارکش
نوشته پناهت باز دهد بگاه و گاه نیفتد بند مردان زو سپاه
هم آورد او گر بود زنده پیل کم از قطره باشد بر رود نیل او رنگ
جهانبانی از ذات عدیم المثالش زینت پذیرفت بر مسند افلاک نهاد و ساحت
عرصه جلالش رشک افزای صحن مینو گردید خواست که ریاض
سلطنت را آب تیغ جهانگیری سرسبز دارد و حیاض ابهت
و جلالت را از قطرات غمام حسام مالامال گرداند اول خدشه
و خلشی که در سر البستان دولت باعث پژمردگی غنچه اقبال بود
وجود ناموس مملکت داری هر صاحب شوکتی را بجهت عقیم بودن
ملک دفع آن واجب و متحتم وجود ولدان عیسی خان قورچی باشی بود
بنابران حکم قضا امضا بقتل ایشان صدور یافت و خود بدولت
و سعادت پای اقبال در رکاب آورده بعزم سیر و شکار متوجه شده
رستم بیک دیوان بیگی و چراغ خان سرزاده را بجهت تمشیت
آن امر مقرر فرمودند ایشان حسب الفرمان قضا جریان در تقدیم
آن امر ساعی شده سر آن سه نفر را همان لحظه بنظر همایون رسانیدند
و در همان شب که دهم شهر رجب بود تخته خان استاجلو و محمد
طاهر وزیر عیسی خان مذکور مغضوب شده سزا و جزای خود رسید

تخته خان مذکور را عباس قلی بیک ولد او حسب الامر مقتول ساخته
بدن خاکی او را پی سپر مواکب مراکب اقبال گردانیده بمنصب
پدرش سرافراز گردید و بشفقت بی‌نهایت شاهانه مفتخر و ممتاز گشت
خاطر اشرف را از رهگذر اهتمام فی الجمله اطمینانی بهم رسیده بنوشیدن
کاسات راح ریحانی مواظبت نمودند اما جمعی که کمان تکیدت و تزویر
همیشه در زه داشتند و شمشیر انتقام از نیام بر آورده انتهاز
فرصت مینمودند و هر لحظه نوای دلخراشی را صوت رعد لیسان
می بستند و هر ساعت خار ستمی بر پای اخلاصمندان می‌شکستند
بحرفهای دور از کار مخرب حواس ظاهری و باطنی می‌گشتند تا روز
شنبه بیست و سیم شهر مذکور چهار پسر خلیفه سلطان اعتماد الدوله
و چهار نفر ولدان میرزا رفیع الدین محمد صدر و میرزا رضی با میرزا
محمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهد مقدس مکحول
نموده گوشه نشین زاویه فراموشی ساختند و نواب علیه زینب
بیگم را از حرم علیه عالیه بیرون کرده بخانهای قدیم خود فرستادند
و حکم شد که اعتماد الدوله مذکور و میرزا رفیع صدر در خانهای خود
ساکن شده من بعد بتمشیت امور سلطنت نپردازند و بلفظ دربار
گهربار فرمودند که اخلاصمندی و نیکو بندگی خلیفه سلطان بر

پیشگاه

پیشگاه ضمیر آفتاب تاثیر با نوعی پرتو انداخته که اگر قتل فرزندان او را
با و می فرمودیم بی تاخیر و تعویق بدست خود بعمل می آورد اما چون در عالم
مملکت داری اینقسم حالات بعید نیست چندی و بمقتضای ادوار
فلکی دست در دامن اصطبار باید زد تا آنچه در پرده غیب است
بمنصه ظهور جلوه گر شود و علی بیک توپچی را بعد از تنسیق مقدمات
بمشهد مقدس فرستادند که میرزا ابوالقاسم ولد دیگر میرزا
میرزا محسن را از شربتی که برادر چشیده بود بخشی داده بار دیگری معلا
آورد آن نیز باندک فرصتی بعمل آمد القصه تا مست زمانه را چنین کارها شد
چون رای جهان آرای از وقوع سانحات فی الجمله فراغی یافت
و ذهن مشکل کشای از حل معضلات مطمئن گردید و ساحت ایران
در سایه عاطفت برگزیده یزدان آرام گرفت و معاقد امور سلطنت
بمیامن رای متین استحکام یافت و بر مقتضی نص و اجعل لی وزیرا
من اهلی بتعیین وزیر صایب تدبیری ملهم شد بر رای عالم آرای
اهل هوش مختفی نماند که بنیان کشورستان ملوک بی معاونت
~~چون رای جهان آرای از وقوع سانحات فی الجمله فراغی خاطر~~ وزرای
صایب تدبیر نفاذ نیابد و بلارک جهانگشای بی معاضدت کلک سحر
آزمای امضا نپذیرد بنا بر آنکه نهمت همایون را بر تشیید مبانی

کامرانی گماشته بود و بهمت مبارک زا با ارتفاع کاخ کامکاری
مقصور گردانیده رای اندیشه صواب را بهر جانب روان کرده و برید
فکر صلاح اندیش را بهر طرف فرستاد که شاید عامل سلطنت را وزیری
مبارک تدبیر بذیرد. کند تلقی کیفیت مصالح ملک. زلفظ ملهم تایید
منهی اقبال. چند انچه باقدام حضرت سلوک جاده استعدادات
فرمود و ببصیرت تمام استشراق کرام و خواص نمود ملهم صواب
بعالیجناب وزارت پناه مخدوم وزرای جهان مستخدم عظمای
نافذ فرمان آصف برجبین زینت خورشید رای وزیر مبارک تدبیر
عالم آرای. جهان وزارت او را بطوع داده عنان. فلک سعادت او را
بفتح گشته ضمین فتح الله ابواب الفتح علی اولیائه و افاض علی العالمین
سبب الائه که ذکر مناقب آن در ضمن مقصد سیم بتصریح بقید تحریر
در آمده اشارت میکرد در روز سه شنبه شهر شعبان خدمتش را بامر
وزارت و سعادت و نجابت پناه حقایق آگاه میرزا حبیب الله
ولد شیخ حسن جبل العاملی را برتبه صدارت و چراغ خان میرزا زاده
بمنصب قورچی باشیگری و میرزا محمد را بواقعه نویسی و علیقلی
بیک دا[illegible] شد مهدیقلی بیک امیرآخورباشی را بخدمت جلودار
باشیگری و مهدیقلی بیک ولد محمد رضا بیک را بشغل مشعلدار باشیگری

سرافراز ساخته در ان ساعت مسعود بتشرف پابوس مشرف
گشته و همین دولت بیزوال با مور مذکور پرداخته ابواب مرادات
بروی کار خلایق گشوده اند رسیدن نوروز سلطانی پیچی ئیل احدی
اربعین و الف و وقایع که در سال خجسته مآل از قوت بفعل آمده
و بنای عمارت نجف اشرف که انشاءالله مبارک و مسعود باد.
یکساعت و بیست دقیقه از روز دوشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم
سنه احدی و اربعین و الف گذشته بود در دار السلطنه اصفهان
واقع شد و حضرت ظل الهی بتکیه بعون و عنایات نامتناهی باری نمود
در عمارت حوضخانه محفل آرا گشته و در روز دیگر بعمارت علی قاپو
بترتیب مجلس بهشت تزیین امر فرموده غمزدای خاطرهای محنت آگین
شدند از نفحات مشکین نوخاستگان ریاحین از گوشه انزوا بیرون
خرامیدند و نسیم مرتعش را القوت نوشدار وی بهار گیاهی دست و پا
بهم رسید بلبل عشقبازی با گل آغاز نهاد و صبا کشاکش زلف
سنبل از سر گرفت نبات از آرزوی قامت سرو خرنیل بالا
نداشت و نرگس از پریشانی زلف بنفشه بخواب نمی شد و سوسن آزاد
بصد زبان میگفت. ز عدل شه و اعتدال هوا. صبا برگشاد از رخ
گل نقاب. بتان بهشتی بار دی بهشت. یکایک برون آمدند از سحاب

ونزار دبستان بهزار دبستان میبرانید. از خار و خاک و خاره بارید
بهشت و ماه. رویید بنفشه زار و سمن زار و لاله زار. اردی بهشت ماه
بسباقی دهد ندا. خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار. چون ایام عیش
متمادی و روز تهنیت و مبارکبادی بانجام رسید رای عالم آرا
بانجاح مرام بیچارگان و اسعاف احوال درماندگان مصروف
میداشت و لحظه بلحظه خاطر همگنان را بنوازشات پادشاهانه مینواخت
چون بانوار رای شریعت و میامن همت همایون احوال ملک روی
بصلاح نهاد و لحکم الملک والدین توامان عمارت ساحت دین را
که همواره مطمح همت مبارک بود پیش نهاد ضمیر ساخت و آبادانی
بنای گردون اساس غره بنجف اشرف را که همواره برای منیر نمود
مقصد خاطر خطیر گردانید و آن صحن بهشت لقا را الحلیه عمارت آرایش
داده بنای بنیاد نهاد که صفای صفه ایوانش از عقیدت بانی حکایت
میکند و رسوخ قواعد بنیانش از رسوخ آثار نشان میدهد شرفات قدر رفیعش
سر بسوی افلاک کشیده و چون براقی جاه بلند خیالش سده منیع آن
با عیان نجوم دعوی مساوات کرده فروغ صفای صفه اش پرتو
نور بر آیینه سپهر انداخته و از انوار سقف عالیش ماه استعاره
روشنایی نموده خوشی انگشتهای دل اهل هنر بساحت فسیحش گریخته

و خرمی از خاطر پریشان ارباب فضایل بدان جمعیت آباد قرار گرفته
رضوان که پرده دار حریم سعادتست صد در صحن جنت اعلی برو گشاد
و چون آن رای مصمم گشت اولا سرکاری آن مقام رفیع الشان را بامیرزا
محمد تقی وزیر مازندران تفویض نموده و ثانی الحال بسعی تهماسب خان حاکم
بغداد آن ساحت دلگشا باتمام رسید اکنون بحمد الله از مبدا انتشار
صباح تا منقطع دیاجیر رواح عرصه شریفش مطاف طواف انس و جن
گشته ملایک بجاروب مژگان بخدمتکاریش کمر بمیان جان بسته
دارند و خاک مشکفامش کحل البصر آسمانیان و زمینیان شده.
خود بر سر خاکش از کرامات. تا تار همی رود بتارات. خاکش چو بقبض
حق شود تر. مهری بنهد آسمان بر در. مهرش چو بدو قرار گیرد
رضوان الله نگار گیرد. چه ندانکه تراب بوترابست. آگندن نافهای
نابست. زین روی برای مشک زادن. گشت آهوی بهشتی سیتردن
آن نافه که آهو آورد بر. خاک اسد الله است بهتر. آن خاک
کثیف تیره ناکست. وین خاک لطیف نور پاکست. خاک این خاک
نزد گردون. بهتر باشد ز خون آن خون. امید که بسبب بنای
سر غرفه قصری از دار السلام کرامت گردد و در عوض هر خشتی بهشتی
روزی شود و چون همه روزه ابواب شفقت شاهی بر روی بندگان

یکرنگ حق شناس گشاده بود در روز یکشنبه چهاردهم شهر مذکور خلف بیک
که ذکر مناقب او در طی کتابت این نسخه مکرر در آمده بجهت سرداری
خراسان تعیین شده بعد از پابوس روانه گردید و خبر فوت عاشور
خان حاکم مرو در همان وقت بعرض حجاب درگاه رسید و مرتضی قلیخان
ولد محراب خان را بعد از چند روز برای حکومت مرو روانه نمودند و همه
وقت حضرت ظل الهی در استکشاف حالات ثغور گوش بر آواز بود
دقیقه در باب حزم و احتیاط فوت و فرو گذاشت نمی کردند در این روز
ملازم طهماسب قلیخان حاکم ایروان خبر قتل خسرو پاشا و حافظ احمد
پاشا را بپایه سریر اعلا آورد مفصل آنکه پاشایان مذکور که برتبه این مجمل
وزارت اعظم رسیده مکرر با جنود نامعدود بولایت ایران آمده
دستبردها کرده بودند باز ایشان را تکلیف سفر عراق و آذربایجان
نموده که بیایند در استرداد بغداد و ایروان و بعضی قلاع الکای
قزلباش کمر اجتهاد بر میان بندند ایشان جبین ضراعت و مسکنت
بر خاک نهاده بزبان اعتذار عرض مینمایند که انتقام امور از وجود
ناقص ما متمشی نمیشود چند نوبت که باین اراده فاسد عزم حزم کردیم
بغیر از شرمساری طرفی نبستیم با پادشاه قزلباش معارضه نمودن
آب در غربال پیمودن است و نام انتقام بنزد ان و پیرامون این

امور

امور گشتن درجه اعتبار بلند ساختن همت پادشاه والاجاه
روم را از استماع این مضایح و اشاع ایشان آتش غضب التهاب
یافته آن دو سردار بلند اعتبار را بقتل آورده بدن خاکی ایشان را
نگونسار می سازد و چون جاسوس مذکور این خبر را بعرض رسانید بجهت
تعیین اخبار مشخص جاسوسان معتبر تعیین شد که بولایت روم رفته آنچه
سانح شود اعلام نماید و خود بدولت و اقبال بتاریخ شنبه ماه شهر
رمضان بعزم سفر آذربایجان کوچ نموده بواسطه حد ترخص بقریه دولت آباد
برخوابه رفتند و امام قلی بیک ترکمان را که قبل ازین در سلک ملازمان
معتبر علی قلیخان ایشک آقاسی باشی منتظم بود بجهت ایلچی گری هند
دکن مقرر نموده روانه ساختند و چون هنوز آتش فتنه عیسی خان
قورچی باشی منطفی نشده در روز چهارشنبه چهارم شهر شوال انطفای
شعله حیاتش کرده رشته سلسله او را بمقراض غضب قطع ساختند
و خیرات خان ایلچی دکن را که قبل ازین مذکور شد طلب نموده در حوضخانه
بزم آراستند بعد از شفقت و الطاف پادشاهی که نسبت بمشار الیه
واقع شد او را نیز رخصت انصراف فرمودند که باتفاق امام قلی
بیک روانه مقصد شوند و سوغات پادشاهانه و خلعت خسروانه
بجهت سلطنت پناه قطب شاه جدا نمودند از الجمله پنجاه راس

اسب تازی خانه زاد بوده دیگر اجناس و اشیا را فراخور آن تصور نمایند
حضرت ظل الهی در تمشیت این امور بودند که خبر آمدن بلاغی ولد شاهزاده
خسرو پسر شاه سلیم پادشاه والاجاه هندوستان را ملازم امام قلیخان
بعرض رسانیدند که بلاغی مذکور بسعی خویش از ورطهای مهلک خلاصی
یافته از راه دریا به بندر عباسی آمده و بدستور آبا و اجداد خود پناه
بدرگاه عالم پناه آورده و هنوز نامه این خبر سراپا خوانده نشده
بود که ملازم خلف بیک از خراسان آمده بعرض رسانید که امرا ازبکان را
مثل ندر طوقای و عبدالرحیم بهادر و نظر بروتی که هر یک بقدر رتبه
گوی سبقت از امثال و اقران ربوده اند بعزم محاصره قلعه مرو
آمده اند و قلعه مارو چاق را نیز اراده استرداد دارند چون پرتو
این خبر بر پیشگاه ضمیر اشرف تافت حکم فرمودند که امرای عالیشان
مثل امام قلیخان و امیرخان حاکم دار الامان کرمان جمعی از ملازمان
خود را بسرکردگی ملازمان معتبر و اوتارخان حاکم خوار و سمنان
و خلیل سلطان سیل سپر متوجه خراسان شوند باتفاق خلف بیک در حفظ
و حراست آنحدود ساعی باشند و مقارن اینحال خبر گرفتاری
مرتضی قلیخان که ایالت مرو باو مقرر شده بود رسید مفصل آنکه خدمتش
چون بمشهد مقدس داخل میشود خبر محاصره مرو متواتر باو میرسید

هر چند خلف بیک و اعیان دولت در مقام ممانعت در می آیند
که درین وقت رفتن بآنصوب صلاح دولت نیست و داخل شدن قلعه
از جمله محالات است موصی الیه اول مرتبه فسخ عزیمت نموده اظهار
فرصت میجوید آخر الامر جمعی از ملازمان یکریک متهور که در صحاری
و اراضی و راههای پیغوله مرو بلد بودند تعهد آن میکنند که بانوعی داخل
میتوانیم شد که ممکن باشد که سپاه اوزبک را بما دستی نباشد لاعلاج
امرا قرار بآن میدهند که اگر اینقدر رفتن خان مذکور بقلعه باعث
استظهار قلعه داران و سپاهیان میشود مرتضی قلیخان نیز از غایت
تهور و بسالت کمر آن از خطیر را بر میان بسته با سی و پنج نفر از ملازمان
جانسپار متوجه میگردد و بلدان راه نورد شب و روز از راه و بیراهه قطع
مسافت نموده چون نزدیک بمقصد میرسند که دو روز دیگر داخل قلعه میشوند
شبی در مزرعه رحل اقامت انداخته کس بجانب قلعه می فرستد که از
حقیقت احوال اهل حصار را استظهاری دهند قضا را آن شخص
بدست جمعی از قراولان اوزبک افتاده نوشتجات و استمالت نامجات
از معرض کمون بمنصه ظهور در می آید امرای اوزبکیه از کماهی حالات
مطلع شده کس بجهت محافظت راهها تعیین مینمایند و همه جهت را حسب المدعا
مسدود ساخته طالب صید مدام خود میشوند تا آنکه خان مذکور را

بدست آورده بقید آسا بعقید میکردانند اهل قلعه بعد از وقوع این مقدمات
و اطلاع آن در محافظت قلعه پیشتر از پیشتر ساعی گشته داد مردی
و مردانگی میدهند سپاهیان اوزبک در هنگام محاصره جمعی کثیر
و جمی غفیر از زخم تیغ غازیان شیرشکار بدار البوار میروند چون امرای
ایشان همچنین صیدی بچنگ آورده بودند این مقدمه را دست آویز
همت ساخته و کاری نیز چون از [illegible] از پیش نرفت
از جانب مرو عنان گرای گشته مراجعت مینمایند در اثنای
این واقعات از جانب حسن خان بیگلربیگی هراة نیز عریضه بدرگاه
جهان پناه رسید که بتاریخ نهم ذی قعده بیست هزار نفر از سپاهیان
والیان بلخ با عبد العزیز خان ولد نذر محمد خان و یلنگتوش
و سونج بهادر توشچی باشی و پاینده یساول و حاجم بی حاکم غوری و ابزر داده
ادراز قوش بیگی در سر پل خشت و سیاه آب حوالی مارو جاق جمعیت
نموده نشسته اند و اراده دست بردی دارند حضرت ظل الهی چون از
کماهی حالات آگاهی یافت ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب فرموده
بامر مشوره پرداختند قرار داد خاطر آفتاب تاثیر بران شد که رستم بیگ
سپهسالار را با عساکر نصرت مآثر بکومک خلف بیک و امرای
خراسان روانه سازند و پنجهزار تومان بکلب علی بیک ایشیک آقاسی

دهند که دران ولایت رفته بتوقف و شعور امرای مذکور تفنگچی گرفته
در خدمات رفیق ملازمان جانسپار باشند و حکم قضا مضا درین باب صادر شد
که سپهسالار مزبور و کلب علی بیک بلا توقف متوجه شوند و جهة امر [illegible]
و خدمات دیگر [illegible] بطلب امام قلیخان فرستادند که بزودی بغز بساط بوسی
مشرف گردد [illegible] بسیار و سپهسالار بحکمه بعون عنایت سبحانی
نموده بعد از [illegible] حضرت انصراف یافتند در اثنای این
حالات از جانب خلف بیک خبر رسید که بیمن دولت بیزوال اوزبکان
بلخ و بخارا بی نیل مطلوب مراجعت نموده خایب و خاسر روی بمقر خود
نهادند نواب اشرف اقدس ظل الهی را از شنیدن این خبر اسباب
عیش و سرور آماده گشت و در عمارت حوضخانه سلطنت پناه رستم
محمد خان ولد نذر محمد خان که از متوطنان این درگاه بود درین روز طلب
داشته بتفقدات شاهانه و عنایات پادشاهانه سرافراز ساختند
و در همان روز از جانب خان احمد خان اردلان خبر رسید که در
ولایت روم در میان ینگچری و سپاهی جنگی عظیم واقع شده جمعی کثیر
مقتول شده و ابتدا شورش آن مرز و بوم است حضرت ظل الهی از
استماع این اخبار اصلا از جا نیامده صبر و وقارش با کوه البرز
دم مساوات میزد گر بگیرد روی عالم را سپاه کوه پیش صبر او باشد چو کاه

انشاء الله که وجود فایض الجودش که باعث آرایش روزگار است
از آفت عین الکمال مصون باشد و ذات بیهمالش از عوارض دهر
بوقلمون در حمایت ملک بیچون بوده پریشانی ادوار روزگار بخاطر منیرش
راه نیابد بالنبی و آله گفتار در ذکر خدعه و یاغی شدن داود مردود
و یکزبان شدن با طهمورث و رفتن رستم بیک سپهسالار
بولایت گرجستان و سوانحی که در سفر خیر اثر روی نمود و قتل
آمدن چراغ خان قورچی باشی و یوسف آقا امیر شکار
باشی و وقوع مقدمات که در ضمن این واقعات بوقوع
انجامید و رفتن نواب همایون بدار السلطنه قزوین هر کس
بدی کند بد یابد . از سوء عمل بغم گرفتار شود . زنهار بغیر نیکویی
کار مکن . گر چرخ دو روزی بتو غمخوار شود . بر رای عقلاء
تیزهوش پوشیده نماند که دولت مستعار روزگار غدار بهر منزلی
که نزول کرد اگرچه در تعمیر بنای او چند روزی پای برجاست و در سفید
کاری سقف و جدار آن ساعی است اما باندک فرصتی خشتی از بنای
هستش کشیده بخاک یکسان میسازد مصداق انتقال حالات
دولت سلسله الله‌وردی خان حاکم فارس است که با وجود غلوی
اخلاص و نیکوبندگی که از دیرباز مابین دودمان ولایت نشان

ثابت داشتند از بیخردی و ناقص رایی یکی از اولاد در طرفة العینی هباءً
منثورا گردید و ناموس چندین ساله آن خانواده بباد فنا رفت تفصیل
این اجمال آنکه در محلی که رایات اقبال در دار السلام بغداد نزول اجلال
داشتند داود خان که از زمان نواب گیتی ستانی فردوس آشیانی
برتبه بیگلربیگی ولایت قراباغ و ایروان سرافراز گشته همیشه منظور ایروان
نظر عاطفت بود بعزم زیارت این آستان متوجه گشته در آن مکان
بشرف پای بوس سربلند گردید و هر روزه بشفقت بینهایت ممتاز
گشته بین الاقران بسر مباهات بفلک میرسانید بعد از آنکه چند
وقت مقیم عتبه اقبال بود رخصت انصراف یافته بالتشریف
خاص متوجه محال تیول خود گردید چون در طینت او تخمیر فساد می‌بود بی واسطه
و جهتی از مسلک عبودیت منحرف شده راه نفاق پیمودن گرفت و جمرات
عناد که در جبلت او خمود یافته بود اشتعال پذیرفت و افاعی خلاف
که در شعاب مدارات مخفی مانده زبان دراز کشیده سیل قطرات معادات نفاق که از
جمع شده روان گشت و نهال فتنه که از جویبار ضدیت آب خورده
بالا کشید موج آشوب که از مدتی باز در بحر فرصت بود در اضطراب آمد
از فرط تهتک بترتیب مقدمات نزاع و تهیه اسباب فتنه شروع نموده
با طهمورث مردود والی گرجستان کاخت دم مطاوعت و یکرنگی زد

ابواب مصادقت و اتحاد گشوده و در میانه رسل و رسایل انگیخته تعهد و یمین
مقدمات نزاع را استحکامی داد و طهمورث مذکور بجهة تسلی خاطر داود
مردود کشیش قریه بلبلی که از اعمال گرجستان است و اعتبار تمام
در میان اقران دارد چند نوبت نزد خان فرستاده با آئین خود
قسمها یاد کرده که در رضاجوئی و صلاح دید بنوعی که قرار یابد بیرون
نخواهم رفت تا آنکه مردود سیرتی آزرمی بروی کشید و شمشیر انتقام
بی منفعلی بیرون آورده با هفده نفر از غازیان قاجار که در میان قوم خود اعتباری
داشتند و جمعی دیگر از ملازمان خود بعزم اینکه طهمورث مارا بعزد طلب
کرده و بدانجا خواهیم رفت اسباب تقطیع آنچه مسیر و مقدور باشد
با خود بر داشته میرویم غازیان جان سپار صوفی نهاد بسخن آن
چاپلوس بیشرم و عار و اعتقاد عنان اختیار از دست داده
بر افقت او آبا و اجداد قدم بقتل گاه میگذارند آن بی حمیت حق
خدمت چندین ساله آبا و اجداد خود را بر طاق نسیان نهاده آن
گروه را بمعاونت گرجیان بقتل آورده روی گردان میشود و بعد از
تیسیر آن مقدمات بعزم تاخت گنجه و ولایت قراباغ و بردع
و ارسبار با جنود نامعدود گرجی بحرکت آمده در نهب و سبی
و تاراج دقیقه فوت و فروگذاشت نمی نمایند بدکنش گر بکند کار

بانجام کنند یا بسر خویش قضا بر سر آن نام کنند بالجمله چون این خبر
بهشتیان دودمان ظفر توامان رسید هیچ یک از مقربان عتبه
اقبال را یارای گفتن آن امر شنیع نبود تا آنکه بالهام غیبی سنوح
آن واقعه گوشزد آن مظهر الطاف الهی گردید از آنجا که غیرت
طبع بلند و فطرت بختیار جمشید بود آتش غضب بنوعی التهاب یافت
که خرمن حیات سلسله ایشان را بسوخت و در همان روز حکم جهان مطاع
عز ورود یافت که رستم بیک سپهسالار که بعزم سفر خراسان
رفته و در قصبه خوار توقف داشت بی تکاهل و تساهل متوجه گرجستان
شود و در تادیب آن گروه که پای از حد مطاوعت بیرون نهاده اند
ساعی باشد چون خاطر مهر آگین که از نسق مهام فراغت یافت
در دلجوئی مظلومان و گوشمال ظالمان پرداخته دست دراز قوی بازوا
از دامن ضعفا کوتاه ساخت نخست تادیب جمعی را پیش نهاد همت کرد
که متصف علوم بیهوده نفسی و مبتدع رسوم بد ذاتی بودند خصوصا چراغ
خان قورچی باشی بیرزاده که گویا از روز ازل خلقت او از نطفه سلیمه
کذاب بوده و در بطن آکله الاکباد پرورش یافته از وخامت عاقبت
تیشه ادبار بر پای اقبال دولت خود زده بود و به تقرب هنوز لباس
مراد آتش بر قد آرزو راست نیامده بود که دست از آستین مخالفت

بیرون کرده و هیچگونه دایره مقصودش بهم نرسیده که پای آز مرکز اطاعت
بیرون نهاده از خبث طینت در قطع شجر آمال آشنا و بیگانه ساعی
شد. چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار. آری
چون آینه دولت پشت کند ایام دولت چون پشت آینه تاریک
گردد و آفتاب رای را چون عواصف نکبت در بدن گیرد چون ابر
صاعقه بار تاریکی بار آورد سرگرا کار گردد مفاتیح امانی ابواب
دواهی بگشاید و بمقالید مراد درهای ناکامی باز شود دست امیدی
که بر گردن آرزو حمایل شدی بند بر پای نهد و پای کامروائی که بکوچه
مطلوب رفتی به پیش حوادث باز شود. هر کو چو روزگار ره غدر میرود
از روزگار هم بستاند سزای خویش. در مدتی که در خدمت حضرت
ظل الهی از غایت تقرب سر مباهات بار میسود در بوته امتحان بود
تا آنکه در روز چهارشنبه چهارم محرم اثنی و اربعین الف سر پرغرور
آن نابکار را بفرمان قضا جریان علی قلی بیگ برادر رستم بیگ
سپهسالار و جانی بیگ غلام خاصه از تن جدا ساخته پای
کوب عوام و لئام نمودند از وقوع این قضیه زمین و زمان را شادمانی
تازه و حضوری بی اندازه روی نمود و خواب راحت راه بدیده شب
زنده داران خوفناک برد و نغمه سرور در گوش پنبه بگوشان هولناک

نشست. عالمی شاد شد از مرگ چنین بیباکی. شامت وجود او
بنوعی در ساحت غبرا بیخ آورده بود که با وجود قلع بنیان بار اثار ها
بران مترتب شد و خانوادهای قدیم روی در انهدام نهاد تا آنکه
در وقت عصر چهارشنبه غره صفر یوسف آقای امیر شکارباشی
که یکی از فدویان این دودمان بود حسب الامر مقتول گردید و کیو بیگ
یوزباشی که از خویشان یوسف آقا مذکور بود همان شربت چشید و جمعی
از غلامان خواجه سرای قدیمی که سایه مثال همیشه در رکاب قرابتشان
بودند مغضوب گشته بکرمان فرستادند که در آن ولایت می فطنت
نمایند چون ضمیر مهر تنویر از تشویش حالات مسطوره بالکلیه فراغت
یافت در دلداری کافه برایا دست انعام گشادند از برکت عدلش
رعایا چنان مرفه و مملکت چنان امن شد که در شب دیجور از انوار
امن نیاز شمع افروختند و در مقام هراس شحنه انصافش پاس
داشته در آن ایام هر که را نرگس مثال زر و سیم بود بی ترس و بیم
بر طبق اخلاص داشت و آنکه دامن چون دامن گل پر از زر مغربی
داشت بر چهارسوی چمن بی حجاب می نشست. کشاد دستت او در
عدل بر عالم کشید همت او پای ظلم در زنجیر. و از عواید احسان
و فواید جود وضیع و شریف را ممنون عوارف و مشمول عواطف گردانید.

نه آن کرد با مردم از مردمی . که آید در اندیشهٔ آدمی . لاجرم بمیامن
اخلاق حمیده اش عالم آراستگی تمام یافت و باغ مراد و چمن
آرزو پیراستگی تازه گرفت . . روزی سه چار گر بضرورت سرنوشت
احوال روزگار نه بر وفق اختیار . چندان بود ولی که ضمیر خدایگان
حاصل کند فراغت کلی ز گیر و دار . گردد ز دشمنان شکم خاک ممتلی
گیرد زمین ز خون عدو رنگ لاله زار . ایمن شود زمانه ز بدخواه شوربخت خالی
شود زمین ز بد اندیش خاکسار . چون مدت اعراض حضرت متمادی
شد منهی اقبال از طرف خبر فتح و فیروزی بگوش سامعان بزم جلال
میرسانید دران روز اموال گیوبیک و یوسف آقا که اخبر حساب
بیرون بود بعلی قلی بیک برادر رستم بیک سپهسالار و کلب علی بیک
ایشیک آقاسی باز بان سرزه درایان از همه جهت بسته گردد
شفقت نمودند و در شب چهارشنبه حکم اشرف شرف نفاذ یافت
که جمعی از بی سعادتان که در قلعهٔ الموت محبوس بودند و از وجود
ایشان باردوی ملک رخنه دار میشد مقتول سازند و اسکندر سلطان
که داخل غلامان بود بآن امر مامور شده تمامی را از حصار قلعه بزیر
انداختند چون خاطر فیض مظاهر از رهگذر خلشهایی که در راه دولت
جمع شده بود فراغت یافت بساط عیش و کامرانی گسترده در

انجاح

انجاح مهام و اسعاف مرام کافهٔ برایا ساعی گشتند و علی الصباح روز
چهارشنبه خبر آمدن سلطان بلاغی نزدیک رسید حسب الفرمان
قضا توامان مقرر شد که طالبخان اعتماد الدوله و امرا و ارکان
دولت با سادات و قضات و اعیان دار السلطنهٔ اصفهان
باستقبال او رفته شرائط التعظیم و التبجیل نسبت بآن سلطنت پناه
بعمل آورند و بجهت سکنی آن [illegible] آرای گورکانی عمارت دلپذیر
آقا رضای دابی را التعیین نموده که در آن مکان فرح نشان اقامت
نموده وظایف مهمانداری مهیا کرده نهایت احترام لازم دارند
آنچه از لفظ گهربار در زرنثار جاری شده بود از قوت بفعل آمده همگنان
در منزل مذکور بساط شادمانی و کامرانی گسترده در روز پنجشنبه
دویم شهر صفر حکم قتل اولاد حسین خان استاجلو که از صبیهٔ سلطان
حیدر میرزا بودند نمود داود بیک غلام خاصهٔ شریفه قورچی رکاب
بآن امر مامور شد و در همین شب منوچهر خان حاکم لنکر را گرفته حاجی
او را به امیر اقا شیرچی باشی شفقت نموده قزاق خان حاکم شیروان را
امر شد که مقید و مغلول نمایند و حکومت شیروان را بالفرح خان
حاکم دربند عنایت نمودند سیاوش سلطان باشی آجوقی را بحکومت
دربند سرافراز ساختند لله الحمد تعالی و تقدس که نهال آمال اولیای

دولت بی‌زوال ثمرهٔ خرمی و دوستکامی بار ورشته مذاق جان
دوستان چاشنی گیر حلاوت شادکامی گردید از روی ابتهاج
و انبساط نشاط شادمانی را در خانهٔ طالبخان اعتماد الدوله گسترده
در ان روز نهایت شفقت دربارهٔ منسوبان عتبهٔ اقبال بمنصهٔ ظهور
جلوه‌گر شد و در هفتم شهر مذکور امیرخان سوکلن را برتبهٔ قورچی باشیگری
سرافراز ساختند در بیست و ششم بشرف پای بوس اشرف مشرف
شد نقدی خان بیکدلی شاملو را بایالت مرو تعیین نمودند و خواجه
محبت خازن را که از معتمدان درگاه بود بریش سفیدی خواجهای
حرم محترم مقرر فرمودند و شاه نظر بیک که از غلامان و معتمدان
حضرت گیتی ستانی بود بمهتری رکاب خانه سر مباهات بفلک سائیده
و آغستی سلطان برادر اوتارخان که محل اعتماد بود بامارت شوشتر بشرف
پابوس مشرف شد و کرجاسبی بیک و کرکین بیک که ایشان از
غلامان معتبر بودند برتبهٔ یوزباشیگری مشرف گشتند و نوروز سلطان
بامارت حوانشیر و داود بیک غلام که از زمان نواب علیین آشیان
الی الآن در نهایت اعتبار زندگانی میکرد بجهت برداشتن تیر
و کمان امر نمودند بتاریخ جمعهٔ هفدهم شهر مذکور خانهٔ رستم خان را
بقدوم فرخنده لزوم رشک فرمای عرصهٔ مینو نموده بجرع کاسات

روحانی اقدام نمودند و در همان روز صفی قلیخان ولد ارشد امام قلیخان
بشرف تقبیل آستان و تلثیم سدهٔ بلند مکان مبادرت نموده در مجلس بزم
صدرنشین گردید و در جمعهٔ بیست و چهارم از جانب خلف بیک سفره‌چی
مهمان خبر آوردند که اوزبکان بمحاصرهٔ ماروچاق پیش دستی نموده
قدم جرات پیش گذاشته بودند بمحض شنیدن آمدن قشون
آنولایت متفرق شده باد صرصر نفاق وجود آن بی اتفاق چند را
پراکنده ساخت و در بیست و هفتم بایسنغر میرزا ولد سلطان دانیال
بن اکبر که از جنگ بلاغی گریخته ببلخ رفته بود در ذی قلندران
بپابوس مشرف شده در خانهای الله قلی بیک قورچی باشی سابق
نزول نمودند چون همیشه سلوک جادهٔ اقدام برهنمونی تدبیر صواب
نیک سیر انجام آید و صوب مقدمهٔ مراد بارشاد عقل مستفاد
وضوح پذیرد و بخت جوان از مساعدت رای پیر طالب علیه اوانند
رسیده و دولت بیدار بمعاضدت بازوی کامکار پایدار ماند
پس درینصورت آنچه صاحب دولتی را روی دهد بمحض سروش
و الهام خواهد بود چون حضرت ظل الهی بمجرد عقل دوراندیش
سریک از بندگان جان نثار را که وجود قابلیت ایشان بجهت
تمشیت مهمی مخلوق شده بآن امر مامور ساخته پایهٔ مرتبهٔ ایشان

با علامات سرافرازی مینازند شاهد اینمقال آنکه بتاریخ پنجشنبه
ربیع الاول خسرو سلطان حاکم خوانشیر را طلب نموده بمنصب میر
شکاری و ابراهیم بیک ولد خلف بیک را بامارت ولایت
بکابن ممتاز نموده شرف پای بوس یافتند و در روز سه شنبه چهارم
ربیع الثانی خبر طغیان طهمورث والی گرجستان بوساطت ملازم
جانی بیک غلام که بضبط اموال چراغ خان باردبیل رفته بود
بسمع مبارک اشرف رسیده حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ
یافت که عساکر منصوره که بسرکردگی رستم خان سپهسالار عازم
ولایت خراسان بودند آن سفر را موقوف نموده متوجه گرجستان
شوند و بجهت حکومت ولایت قراباغ و اران محمد قلیخان زیاد
اغلی مصاحب قاجار مقرر فرمودند و روزی که خان مذکور
بتلثیم قدوم مشرف میشد عبدالله بیک ولد امیرخان قورچی باشی
بجهت خدمت مهرداری بپابوس رسیدند و رقم اشرف
مجددا بجهت ایالت مرتضی قلیخان حاکم مرو که از نجار امرا
نموده بود سمت ظهور یافت بر عالمیان ظاهر است و شبهه نیست
که هیچکس را بی رنج گنج میسر نشود و بی زحمتی نعمتی بدست نیاید
به پیشگاه سعادت کسی فرو تواند آمد که در شاق جاده طلب صبر

کند و جمال کعبه مراد کسی التجلی کند که رنج بادیه تعب را تحمل کرده
بمقدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت و بر حسب اجتهاد بپایه جاه
منیع توان رسید و انموذج این سیاق آنکه چون حضرت ظل
الهی از شورش و برهم خوردگی گرجستان خلشی بخاطر مبارک
رسیده بود همیشه آینه ضمیر را چون جام جهان نما در جولان دا
تا چهره کدام اخلاصمند در آن عکس پذیر گردد از آنجا که نهایت
خلوص عقیدت و یکجهتی بود آن قرعه بنام نامی رستم خان که تولر
آقاسی بود بصفات موصوفه متفق برآمد در شب شنبه هشتم شهر
ربیع الثانی سنه ۱۰۴۱ حکومت گرجستان کارتیل را بآن شفقت نموده
بعد از تقبیل آستان و پوشیدن خلاع فاخره روانه آن ولایت
شدند چون خاطر نزهت مآثر حضرت ظل الهی از رهگذر آن گفتگوها
جمع شده با سلطان بلاغی در عمارت حوضخانه ملاقات نموده روز
دیگر بعزم شکار بباغ وحش که در بلوکات لنجان واقع است تشریف
برده نهایت عیش و عشرت بعمل آوردند و چون اراده سفرش
نهاد همت والانهمت بود در روز جمعه بیستم از دار السلطنه اصفهان
کوچ فرموده بباغ قوشخانه طوقچی نزول اجلال نمودند و در آن روز
امام قلیخان حاکم شیراز آمده بشرف پای بوس مشرف گشته

وبانواع شفقت شاهانه ممتاز و سرافراز شدند و بعد از ان رایات
جاه و جلال روز بروز کوچ نموده منزل بمنزل طی مینمودند چون جعفرآباد
قم مخیم سرادق جلال گردید بعضی از مقیمان آن ناحیه مذکور ساختند
که تلی که در حوالی جعفرآباد هست طلسم است و صعود بآن بهیچ وجه ممکن
نیست دران اثنا طهماسب بیک نام شخصی با جو انلو که از ایل ترکمانست بخدمت
اشرف آمده قبول اینمعنی نمود که بر فراز آن تل رفته آتش برافروزد
حسب الامر مرخص شده مشار الیه متوجه آن امر خطیر شده در شب سه جا
علامت آتش ظاهر ساخت و بعد از سه روز داخل قزوین شده
وارد دوی کیهان پوی در شب پنجشنبه نوزدهم داخل قزوین
شده بدولتخانه مبارکه نزول نمودند اهالی آن دیار از قدوم بهجت
لزوم روشنائی چشم بهم رسید و غبار مراکب مواکب را چون
توتیا در دیده رمدکشیده جای دادند و حضرت ظل الهی همگنان را
بنظر عاطفت هریک از اعیان را فراخور حال نوازش نموده بخلاع
فاخره سرافراز ساختند . داد در خورد هرکسی انعام . تا از و هیچکس
نشد ناکام . بعد از چند روز استراحت و عیش گستری در روز پنج
شنبه بیست و ششم ماه مذکور عرایض فرخ خان حاکم شیروان
و محمد قلیخان حاکم قراباغ داران بپایه سریر خلافت مصیر امد مضمون
آن

آنکه ظهورث مرد و داراده تاخت این محال دارد حضرت ظل الهی در جواب
آن مقدمه توکل بر مهیمن بیچون نموده فرمودند که ایشان در فکر آسودگی
قشون خود باشند که عنقریب رایات جاه و جلال روانه آنصوب
باصواب خواهد شد و خود روز بروز در عیش و کامرانی میکذرانیدند
و هر روز اخبار مسرت آثار از اطراف میرسید ارکان دولت
و اعیان مملکت در آستان ملک پاسبان معتکف بوده در
تدابیر آنها سعی بعمل می آوردند و آنچه مصلحت بعرض بود معروض درگاه
جهان پناه کرده بکثیر مواز خدمات و جانسپاری بتقصیر از خود
راضی نشده آنچه لازمه اخلاصمندی بود بظهور می پیوست مصرع
تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون ذکر مقدماتی که در آخر نهضت بتل روی
نموده و بقتل رسیدن امام قلیخان و فرزندان او و سوانحی
که در ضمن آن امور واقع شد چون واهب متعال مرتبه جلال
هرکس را بحد کمال میرساند آئینه ضمیر او را عکس پذیر حالات
بنی نوع ساخته آنچه سرا و علانیة از ایشان بظهور آید
البته فروغی از ان بران مرآت پرتو انداخته اظهار کردار خود
مینماید اگر در لباس نیکی جلوه گر است صفحه آن آئینه چون نفس
روشندلان منور میگردد اگر بر خلاف آنست نتیجه بجز تاریکی

وسپاهی نمی بخشند . بزرگ آن بود کز نیک و بد . بگردد دمی
غافل از روی کار . بیگان رساند سر اسپهر در ود . بد از ا
برآرد ز هستی دمار . حضرت ظل الهی که ضمیر منیرش آفتاب
درخشانیست که عالمی را در پرتو خود نورانی دارد و ذات با کمالش
دوحه ایست که خلقی در ظل عاطفتش استراحت مینمایند همیشه
منظور نظر و مطمح خاطر عالم آرایش در استکشاف غوامض حالات
مظلومانست و دایم صرف اوقاتش در استطلاع احوال ستمدیدگان
چون درین اوقات از وخامت عاقبت نامحمود داود بردوکه
شیوه نمک بحرامی شعار خود ساخته خدمت و بندگی چندین ساله
خانواده آباء و اجداد خود را بصرصر فنا داده بود اثری باحوال امام
قلیخان و سلسله او که در آداب طرزدانی و نیکوخدمتی بیمصادا شدند
بجزای اعمال گرفتار شدند اگرچه کلیه مفاسد این قضیه آن بود اما آه
مظلومان فارس نیز که از ستم و دست درازی منسوبان نی ماک آن
خان بایشان رسیده علاوه آن معنی شد . تیر ضعیفان چو کشاید
از کمان . بگذرد از نه سپر آسمان . آه کسان خورد نباید شمرد
آتش سوزان چه بزرگ و چه خرد . حضرت ظل الهی را بالهام غیبی معلوم
شد که مرهمی بر دل مظلومان نهند و انطفاء آتش ستم را با آب تیغ دفع

نماید در شب شنبه غره شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۴۱ بعد از آنکه چند روز
در دار السلطنه قزوین بعیش و عشرت مشغول بودند آداب عشرت
تازه بنیاد نهاده فرمودند که میدان دار السلطنه مذکور را چراغان
نموده هر کس در بزم عیش مشغول باشند و در آن شب حکم شد
که علی قلی بیک دیوان بیگی بقتل امام قلیخان ساعی بوده حسین خان
ناظر صفی قلیخان و ابوالفتح بیک و علی قلی بیک ولدان او را که
باتفاق والد در سده سنیه بودند مقتول سازند ایشان بفرموده
عمل نموده در همان ساعت سر مقتولان را بسم ستور آن مظهر اقبال
انداختند زمانه بزبان حال می سرود . سر دشمنان تو استغفر الله
که خود دشمنان ترا سر نباشد . فدای سم مرکبت باد اگرچه
نثاری از آن کم بهاتر نباشد . سخن بر سر دشمنت قطع کردم
که مقطع از انجای بهتر نباشد . در بنمقدمه چه توان نوشت سبحان
من لا یزول حکمه و ملکه زهی عاقبت وخیم ظلم که چگونه صحایف کار
و بار و رونق او را در طی زوال آرد زهی شآمت شوم ستم که چگونه
اسباب شوکت و عظمت او را داهی و منصرم گردانید نظم
ستم مکن که برین کشت زار روز ازل . بدا بس و سر همان بد روی که
میکاری .. القصه چون طبع پر ملال از آن قضیه فراغت یافت

درهمان شب ایالت کوه‌کیلویه را باغورلوخان ایشیک آقاسی
باشی و دارایی ولایت لار را بفرزند کلب علی بیک ایشیک آقاسی
گردیده و باغورلوخان فرمودند که در دهلهٔ اول که بفارس رسد باقی اولادرا
بقتل رسانیده القارا احدی نفر نمایند و میرزا محسن وزیر نظارت
پناه حسین خان را با میرزا معین الدین محمد وزیرخان مقتول بضبط
اموال و اسباب بتعیین فرمودند که بولایت فارس رفته
دران امر دقیقهٔ فوت و فروگذاشت ننمایند و در روز جمعه چهارم
شهر مذکور در عمارت هشت بهشت نشسته نسق ولایت امام
قلیخان نموده امارت دورق را بمهدیخان بیک عرب و حکومت
سرمور را ببرخوردار سلطان قلیچ اوغلی ذوالقدر تفویض نمودند
و ضبط جزیرهٔ بحرین را بسوندوک سلطان زنگنه مقرر داشتند
امرای مذکور در همان روز بپابوس نواب همایون مشرف
شده روانهٔ مقصد گردیدند دران اثنا واختی سلطان حاکم
شوشتر عریضه بپایهٔ سریر فرستادند که سید محمد خان والی
عربستان جمعیت نموده بر سر قلعهٔ شیخ فرهاد که در اهواز
ساخته رفته و چون بدان صوب میرسند جمعی از عربان
آل کثیر ازو روگردان شده نزد شیخ فرهاد و حمیدان عرب میبرند

در

و مشار الیه را ازین جهت کاری از پیش نمیرود و ازان امری که مصمم
ضمیر ساخته مراجعت مینماید و در طی عریضه خود قید نموده بود که علی
پاشای حاکم بصره باغوای شیخ فرهاد آل کثیر و آل فضول ادوات
قلعه‌گیری مهیا نموده ارادهٔ تسخیر قلعهٔ حویزه دارند و مقارن این احوال
از جانب میرزا تقی وزیر دارالمرز که سرکار عمارت نجف اشرف
بود عریضه بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمده که در دو فرسخی غروه کان
سنگ مرمر ابلقی بهم رسیده که آنقدر سنگ که بجهت ازاره
فرش ضرور باشد بهم میرسد و چند پارچه ازان سنگ نمونه ارسال
داشته بود عرض نموده بود که اتمام عمارت مبارکه موقوف
بچنین سنگ بود الحمدلله که بیمن برکت آستانهٔ مقدسه و اقبال
بیزوال آن آرزو از قوت بفعل آمد و دیگر حالت منتظره نمانده است

ذکر تولد پادشاه اعظم نصرة الحق والدین سلطان محمد میرزا
خلدت ایام دولته و سلطنه الی یوم التناد امید که سایهٔ
عاطفتش بر سر عالمیان تابنده و پاینده و مستدام باد

بماند نام در دوران کسی را . که فرزندی بماند یادگارش
ازان نام صدف در گوش مانده است . که بنامند در شاهوارش

چون همه وقت مهیمنان اقبال نوید فتوحات از اطراف میرسانیدند

واندیشهٔ ملال در دل آن صاحب اقبال و اجلال نماند و سرور
بهزار نوع بساط شادکامی و عشرت گسترده داشتند که در شب
دوشنبه شهر رجب المرجب سنه ۱۰۴۱ مبشران سعادت قرین
بشارت طلوع کوکب اقبال را بآن شاد مانها قدران دادند
مژدهٔ مقدم همایون خسرو جوانبخت را زیب و زینت آن خبر مهیا
گردانیدند انوار مولد همایونش ساحت مملکت را روشن گردانید
اسباب رفعت و کامکاری منتسبان عتبهٔ اقبال بیمن قدوم
این همایون طلعت بمدارج کمال رسید و موجبات اقبال
این آستان سلطنت آشیان بمبارکی طلوع آن کواکب فرخنده
فال میسر و مهیا گشت حضرت ظل الهی را ازین بشارت که غرهٔ
فتوح و نور دیدهٔ مطالب ارجمند بود ریاض امانی چنان شاداب شد
که تا قیام قیامت دست ذبول از تعرض آن کوتاه خواهد ماند از
سرور و بهجت چندان روی نمود که روشنائی دیدهٔ امید معلوم نمی شد
که از طلوع طلعت این نیر همایون است یا از انوار غرهٔ آفتاب
میمون هرچند از طلوع آفتاب طلعت همایونش خورشید سلطنت
روی نمود و از شروق غرهٔ میمونش کوکب اقبال بمدارج کمال منتقل
شد اما بر صحایف عقل دوربین بخامهٔ الهام مسطور بشد که هنوز از نفحات

گلستان این مراد و مسعود نسیمی ظاهر نشده و از لمعات نیر اعظم
بارقهٔ سطوع نیافته. خورشید را انجمن گرد هالات. برافروزند انجم از
جمالت در زمانی که آن گوهر یکتای خلافت از نهانخانهٔ صدف
بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع
نمود. بباغ مجد و معانی گل امید و شگفت. نهال دولت و دین را
بری پدید آمد مهنیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت
افزا را بمسامع جلال رسانیدند بنواختن نقارهٔ بشارت امر شد
روزگار صلای نشاط عام در داده نغمهٔ انبساط در مغز زمانه پیچید
دوران بنشاط محفل آراست. ساقی بنشست و شیشه برخواست
بستند بروزگار آیین. شد انجمنی بهار آیین. گل سبز دولت بوستان
برافروخت. شمع آمد و دودمان برافروخت. شاه آمد و دوا سکام
نشست. در بزم بنقل و جام نشست. هم تاج بر آسمان بر افگند
هم ناصیه گرد بر زمین بند. ساقی سر آبگینه بگشاد گنجور در خزینه
بگشاد. از بس که فشاند در جهان در. شد دامن و جیب آسمان پر
از جمله مآثر شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت ظهور آن
آمده بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بحبایل جرایم الحبس ابدی
پیوستن قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل و قیود یافتند

عشرت را روز بازار دیگر آمد اقبال را چشم و چراغ تازه بر افروخت
امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور حضرت ظل الهی یافته
در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند
و برکات انفاس قدسی به بری صوری و معنوی رسیده در بهارستان
دولت سرسبز و شاداب شوند بموجب اشاره عالی اخترشناسان
حکمت گزین و دانایان صناعت تنجیم در نوشتن زایچه طالع شروع
نمودند بعد از احتیاط تمام بعرض رسانیدند که طالع اقبال بمدارج
کمال مرتفع است و علاماتی که از سیر کواکب مشاهده افتاد چون
آفتاب پرتو عدالت عالمگیر خواهد شد ازین رهگذر خاطر آفتاب
مآثر حضرت ظل الهی را انبساط تازه و نشاطی بی اندازه روی داده
در روز کار بجهت شادکامی آنحال بزبان رسیده اند. نسیم عیش
میاید دماغم. خیال کنج می بندد چراغم. مگر باد بهشت آنجا
گذر کرد. که چندین خرمی در من اثر کرد. الحمد لله که زمین قدوم
مولود مسعود که درین زمان بر ساحت مطالب قطرات سحاب
مواهب بار است خشک سالی فاقه چگونه روی نماید و چمن امید
از رشحات فیض انعام شاداب گشته نهال آرزو از خزه تر مرده
شود ابواب احتیاج بمسامیر افضال محکم است نیاز از کدام

طریق توسل جوید و اطناب اکرام باوتاد دوام مسدود است باب
افتقار چگونه بهم اتصال یابد از عموم عدل و رافت و شمول جود و عاطفت
هرگرا طایر مرادی در هوای خیال پرواز آید تا چشم بهم زدن بلند
پرواز آن امید بر دست حصول مشاهده میکند و هرگرا نقشی از نو
نیرنگ مطلوبی بر ورق ضمیر انداخت تا خیر دارد صورت مقصود تجلی
کرده در عرصه عالم که نمودار خلد برین است پیش نهاد نفوس پیش نهاده
در صحن سرای گیتی که مدار دار السلام است هر جوینده یابنده
شد قدر روز کار را از انحنای سپهری بخط مستقیم بدل شده و چمن آرای افسردگی
از خاطر رفته بنضارت و نزهت بی اندازه رسیده سرو با فاخته
عشوه سازی را برطرف نموده جان در یک قالب است و بلبل را
ناله و افغان فراموش شده با گل در یک بستر و نهالی اند شگوفه
در درم ریزی تقصیر ندارد و بید مشک خرقه پشمینه را بباد داده صدر
نشین باغ است بنفشه سرافکندگی که پیش ازین داشت اینزمان
سر بلند است . هوا از برگ گل اکنون نهد زنگار افسرها
صبا اکنون کشد در باغ از شنگرف چادرها . لبان دیده و اشک بگرد
ابر برگلها . بشکل عارض عذرا بخندد می بساغرها . ز بس غواصی
باران نیسانی بخاک اندر . زمین مانند دریا شد ز بس درها و گوهرها

الحمد لله که صبح دفع عین الکمال را سپند ستاره بر آتش خورشید میریزد
و سعد ذابح جدی و حمل را برسم قربانی پیشکش میکند . روح قدسی پس آن
یکاد بخواند . سوی ملک خدایگان بدمید . سبحه طرازان صوامع
علیین بازوی کامکار خسروی را تعوید نوشته اند و معتکفان معابد
علوی حرزهای موثر بتیمه و شاخ کامکاری ساخته میگویند .
چو برزد آن سرا لجنت هوا بود داد . پس انجام این کار فرخنده باد
وصلی الله علی سید المرسلین و آله اجمعین القصه چون حضرت ظل الهی را
این عارفه از مخزن عدالت واهب متعال نصیب شد ساکنان
و متوطنان دار السلطنه قزوین را از واسطه آن عطیه عظمی دیده روشن
گشت و کوکب رفعت آن گروه از افق جلال لامع شد حضرت ظل
الهی بعد از فراغت از امور کلیه بعزم سیر و شکار کوه متوجه قرای رامند
دار السلطنه ند گوزشته کلنگ و شکاری بسیار صید نموده بمقر سلطنت
خرامیدند و در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان حسین بیک یساول
صحبت که بجهت سان گرفتن عساکر نصرت ماثر رفته بود بعتبه اقبال
آمد نسخه که رستم بیک سپهسالار ترتیب داده بود بنظر انور در آورد
گر حسبانات آنچه روی نموده بعز عرض رسانید و خدمات او
مستحسن افتاده بشفقت شاهانه سرافراز گردید و از جانب حسن خان

حاکم هرات عریضه بدرگاه جهان پناه آمد که حسین قلیخان ولد خود را
با جمعی کثیر فرستادیم که تا حوالی بلخ تاخت و تاراج نموده غنایم
بسیار آورده اند و فرخ خان حاکم شیروان کس فرستاده معروض
داشت که جمعی از غازیان مستحفظ شاخی بابر سر زکم فرستاده تاخت
خولی نموده جمعی از گرجیان را بقتل آوردند و از جانب اغورلو خان
حاکم کوه گیلویه عریضه رسید که شیخ فرهاد و شیخ حمیدان اظهار یکرنگی
و یکجهتی نموده متوجه درگاه گردون پناه هند و بتاریخ ع شهر شعبان المعظم
سنه ۱۰۴۱ ولایت کوه گیلویه را از اغورلو خان بجهت تقدیم رسانیدن
قتل پسران امام قلیخان که حضرت بیچون از خاطر او محو فرموده
بود و تقدیر یابان مقرر بود قطع نموده بنقد یخان بیگدلی شاملو شفقت نموده
فرمودند که ولدان امام قلیخان را که قبل ازین حکم قتل ایشان شده بود
چشم ایشان را از حلیه نور عاطل سازد و وظیفه بجهت ایشان مقرر دارد
که بفراغبال اوقات گذرانند و رقم شد که اغورلو خان بهمان
خدمت ایشیک آقاسی باشیگری مشغول باشد و در روز سه شنبه
ششم شعبان ایلچی اروس را در باغ جنت طلب نموده جشن عظیم
نمودند بعد از آن مهمانی شروع در انعامات و ادرارات نموده
اموال امام قلیخان را بملازمان عتبه اقبال قسمت نمود و بتاریخ

چهارشنبه بیست و یکم عریضه رستم خان سپهسالار را بپایه سریر خلافت
خلافت مصیر رسید که طهمورث مردود در نواحی مغزان توقف داشته
چون خبر ورود عساکر نصرت مآثر را می‌شنود خانه کوچ از ناورکا رخت را
پیش انداخته بجانب باشی آچوق فرار مینماید و عساکر منصوره
او را تعاقب نموده تا آنچه روی دهد بعرض باریافتگان جاه و جلال
خواهد رسید و بتاریخ سه‌شنبه هشتم رمضان المبارک مرتضی قلی
بیک یوزباشی بیحر توشاملو از گرجستان بهشت روز بدار السلطنه
قزوین آمده خبر آورد که عساکر فیروزی مآثر که تعاقب طهمورث نموده
بودند پنج شش هزار اسیر و زنده بدست آورده طهمورث نیم جانی
بصد هزار تشویش از گرداب هلاک خلاص ساخته بباشی آچق
فرار نمود و در همان وقت از جانب مرتضی قلیخان حاکم مرو خبر
به پیشگاه عتبهٔ اقبال آمد که جمعی اوزبکان بحوالی سرخس و درون
آباد بتاخت آمده بودند کس فرستاده آن بخت برگشتگان را
مغلوب ساخت چون حضرت ظل الهی از همه جهت خاطر مبارک
جمع نمود از اخبار مسرت آثار که از اطراف منتشر بود انواع سرور
و نهایت حبور بهم رسانیده در آنسال رفتن آذربایجان را بتعویق
انداخته در قزوین رحل اقامت انداخت و سر روزه بسیر و شکار

مشغول بوده ابواب مرحمت و عاطفت بر روی عالمیان گشوده داشتند

نظم
همیشه تا که بر اورنگ زرنگار سپهر • نشسته خسرو سیارگان باستقلال
بتخت و پادشهی همچو قطب ثابت باش • نه بیند اختر جاهت تغیر احوال

رسیدن نوروز تخاقوی ئیل اثنی واربعین والف و وقایعی
که در ینسال خجسته فال منصهٔ ظهور جلوه گر شده و رفتن رایات
جاه و جلال بجانب ولایت آذربایجان و آنچه در آن حدود
بعمل آمد انشاء الله همیشه اعادی دولت روزافزون
منکوب و مخذول باشند نوروز رسید و شد جهان زنگاری
گردید چمن ز عکس گل گلناری • از فیض بهار شد جهان باز جوان
ایام بدی داد خط بیزاری • در روز دوشنبه دهم شهر رمضان المبارک
سنه اثنی واربعین والف در دار السلطنه قزوین که پنج ساعت
از روز مذکور گذشته مهر خاوری از خانه حوت نقل مکان کرده ببرج
حمل که بیت الشرف اوست نزول نموده در عمارت بهشت بهشت بزم
پادشاهانه ترتیب کرده اقاصی و ادانی درین روز بهجت افروز
بتقبیل قدوم مبارک سرافراز شده عالم آراستگی تازه نصیب شد
و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع پشت بهزیمت داد و از مهب هوا
دمخزن غرایب و هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمته

از باد هوا عیسی دمی برانگیخت که در احیای نبات نبات ید بیضا نمودی
آراستن هر شاخ نمود دست قدرت مشاطه وار عروس باغ را
بزیور لطف و جمال آراست و طفل رضیع نبات از پستان ابر مطیر
شیر تربیت و ترشیح نوشید پیراهن شجره از طره سنبل و بنفشه مشکین
گردید سوسن آزاد خنجر همین بر اعداء دولت و دین کشید گل جلوه
کنان برقع و گوشه هودج بر انداخت و لاله صحرا نشین زبان
آتشین بمدح خسرو روی زمین گشاد از بوی بهار هوا چون زلف دلبران
معطر گشت و بساط خاک چون ناف آهوان ختن بمشک آگین
شده بسعی مجاهدان جنوب و شمال از یمین و یسار باغ و راغ طرفه لطایف
و اصناف تحف طرایف از یاقوت رمانی و سجاده بهرمانی و عود قماری
و مشک تتاری از کتم عدم بصحرای وجود آورده • از خاک برانگیخته شد
لعل و زبرجد • با باد برآمیخته شد مشک و قرنفل • مرغان قدس
در بستان انس و بستان سبحان من حسن کل شی خلقه
سرائیدن آغاز کردند و از کمال شوق زبان صدق بنظم این مقال
آراسته شد • سحاب از هوا باز گوهرفشان شد • مگر دست خورشید
سلطان نشان شد • چه پیر است در عهد طفلی شکوفه • عجب سالخورده
جهانی جوان شد • چو رمح جهانگیر شاه زمانه • برزم اعدا زان لاله لعلی سنان شد

مگر طینت از آل عباس دارد • بنفشه که نیلوفری طیلسان شد • در هر طرفی بیاری
با لکاری آرام گرفت و در هر گوشه ظریفی با حریفی بنشست چون خالق بیچون
بنازکی طبقه انسان را که اشرف مخلوقاتست از شمیم عنبر نسیم بهار روح
افزای دماغ جان گشت و از کدورت ظلمت دی و سرما و شدت محنت
خریف و شتا خلاص و نجاح داد و دلهای پژمرده را حیات تازه
بخشید ندای فانظروا الی آثار رحمة الله بگوش هوش ایشان رسانید
تا موجب تزاید طاعت و عبادت و وسیله شکرگذاری و متابعت
گردد حضرت ظل الهی خلد الله و حفظه الله تعالی شانه بعد از تمادی جشن
نوروزی در دکوهی کافه برایا ساعی بوده ابواب مرحمت بر روی
عالمیان گشوده با انعامات و خلاع فاخره هر یک از منتسبان عتبه
علیا را سرافراز ساختند و پایه مرتبه ایشان را از اعلا علیین بگذرانیدند
و اخبار مسرت آثار هر روزه بدرگاه عالم پناه میرسید و در آن روز
جانی بیگ شاملو یساول صحبت که با ایلچی گری بجانب ولایت روم
رفته بود مراجعت نموده بشرف پای بوس مشرف گردید و اوضاع
و اطوار آن مرز و بوم را آنچه معلوم کرده بود بعز عرض رسانیده منظور
نظر عاطفت گشت مقارن اینحال از جانب میرزا تقی وزیر دار المرز
که در نجف اشرف بامر سرکاری عمارت مبارکه مأمور بود خبر آمد که حفر

نهر آب که باپستانه عرزوه می آوردند با تمام رسیده آب آمده بروضه
داخل شد و یک تنگ آب بجهت تیمن و تبرک مصحوب ملازم خود
انفاذ درگاه جهان پناه نموده بود عالمی ازین شادمانی سجدات شکر
الهی بتقدیم رسانیدند و در روز دوشنبه بیست و چهارم مزاج
باعتدال حضرت ظل الهی از رهگذر هوای نامعتدل سوء المزاجی در
یافته از جاده صحت منحرف شد بخوردن منضج و مسهل شروع نموده
فصدهای متواتر واقع شد طبیبان جالینوس فطرت در معالجه
ید بیضا نموده در ازاله مرضی که بوجود آن مرکز اقبال راه یافته
بود ساعی گشتند تا بالکلیه رفع آن آلام شده صحت هم آغوش
گردید و زمانه باین رباعی تر زبان بود رباعی صد شکر که گلشن شفا
گشت تنت • صحت گل عیش ریخت بر پیرهنت • تب را الغلط
بر توره افتاد و ز شرم • مشت عرقی گشت و چکید از بدنت •
عالمیان ازین موهبت عظمی چه خوشیها که نرسید و خلایق را
ازین عطیه والا چه شادمانیها که روی نداد هر کس بفراخور حال
بتصدقات لایق جیب و کنار مستحقان را پر ساختند و بدعای
دوام دولت رطب اللسان گشتند چند روزی که از آن واهمه
متمادی گشت حضرت ظل الهی بعزم شکار محوز که قوری ایلخیهای خاصه

شریفه است و در ری شهریار و ساوج بلاغ واقعست میل نمودند در
روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال از دار السلطنه قزوین بآن سمت
روانه شده ملازمان همیشه کشیکان عتبه اقبال را بجهت جرگه نمودن
شکاری مامور ساختند بعد از چند روز آن خدمت متمشی شده بیست و چهار
گاو کوهی با سایر شکارهای متنوع در جرگه جمع شده حضرت ظل الهی چند
گاو را بدست مبارک صید نموده نهایت انبساط نمودند بعد از فراغ
روانه قریه کره و نیکی ایام شده سایه مرحمت بفرق ساکنان آن قرا
انداختند هر یک را بنوازشی و تلطفی سرافراز ساختند در آن وقت
از جانب طهماسب قلیخان قاجار چخور سعد خبر رسید که چون از
گرجستان مراجعت نموده بحوالی آب کر آمد خبر رسید که بهاء الدین
بیک و محمد بیک محمودی و تاج الدین بیک ملا دخردی و احمد بیک
ولد شیخی جان پاشا و باقی امرای کردستان و غلامان قارص
و دیار بکر قریب به چهار هزار سواره و پیاده جمع نموده بقصد تاخت چخور
سعد روانه اند بعد از استماع این خبر در کنار کر ایلغار نموده
بناحیه فرخ بلاغ نزول نمود خبر رسید که مخالفان از آب
ارپس گذشته بتاخت و تاراج مشغولند غلامزاده قدیمی
همان لحظه توکل کل بذات بیهمال ملک متعال و اقبال بیزوال

آن مرکز دایره اجلال نموده در کنار ارس خود را بآن بخت برگشتگان
رسانید چون تلاقی فئتین روی داد در دهله اول شکست بمخالفان
روی داده بنیروی بخت جوان ولی نعمت حقیقی شکست بر مخالفان
افتاده روی بفرار نهادند خود در گذار و مرادبیک ملازم خود را با جمعی
از غازیان قاجار شیر شکار در گذار دیگر گذاشته راه عبور بران
طایفه مسدود ساخت از هول این واقعه بعضی از آن مخذولان با آب تیغ
و برخی با آب ارس غریق بحر فنا گشتند و بهاء الدین بیک و محمد بیک
محمودی زخم دار از معرکه بیرون رفته اثری از ایشان ظاهر و مشخص
نیست که طعمه ماهیان شدند یا نیم جانی بیرون بردند و یار علی سلطان
و سکر یوردی سلطان بیات که بزبان گیری آمده بودند بلشکر شکست
خورده برخورده جمعی کثیر را دستگیر می‌نمایند از یمن دولت بیزوال
این چنین فتحی روی نموده آنچه تاخت کرده بودند از دست ایشان گرفته
بصاحبان بر محل سپرد . هر چاره که بد کرد بد اندیش ولیکن . دولت که
بما داد حکیم که جدا کرد . حضرت ظل الهی از صیدگاه بقصد نزول دار السلطنه
قزوین و دولتخانه مبارکه در حرکت آمده در آن وقت از جانب مرتضی
قلیخان حاکم مرو عریضه بدرگاه جهان پناه آمد مضمون آنکه قزاق
قزاق و قلماق جمعیت نموده بر سر تاشکند که نزدیک بسمرقند است

آمده محاصره نموده اند و جمعی تا حوالی بخارا آمده تاخت و تاراج کرده اسیر
و غنیمت بسیار برده اند و اوزبکان که خبر وصول سلطنت پناه رستم
محمد خان را شنیده اند جمعی از امام قلیخان روی گردان شده میخواهند
که بر سر او جمعیت نمایند و تا حال آن اراده از قوت بفعل نیامده آنچه
روی دهد بپایه سریر خلافت مصیر عرض خواهد کرد چون در کتب خانه
الهی که لوح محفوظ ازلی و ابدیست و جمیع عقول و افهام در آن حریم حضور
سواد خوان مکتب تعلیم اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل در مبادی
ظهور بتعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که بتلاحق افکار و تجارب افهام
فراهم آمده دارند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک عقول فرمایند
حضرت ظل الهی را از آنجا که ادراک طبع بلند و دریافت عقل ارجمند بود
اراده مطالعه کتب از خاطر آفتاب مآثر سر زد و در تاریخ دوشنبه
سلخ شهر شوال سنه ۱۰۴۲ ابتدا آن امر مبارک نموده بمعلمی حکیم احمد ولد حکیم
سلمان شیرازی شروع در خواندن و نوشتن نمودند اگر چه در نظر ظاهر
بینان بآموزش فرستادند اما در دیده معنی شناسان بارگاه ظهور
آنحضرت را بپایه والای آموزگاری بردند بتوفیق ملهم غیبی در اندک زمانی
تخته دانائی بر سر معلم زده در ادراک دقایق از همه کس در پیش بودند
و در غره ذی قعده رستم بیک سپهسالار رسید که چون طهورث فرار نمود

بنسق ولایت گرجستان با حسن وجهی نموده قلعه ترقی که بمتانت
حصار مشهور بود بدست آورده اسیری بسیار بدست غازیان نصرت
شعار آمد بعد از اطلاع آن احوال خدمات او پسندیده افتاده
و افاضت پناه مولانا کمال ولد مولانا جلال منجم را که از دیرباز در عتبه
اقبال به نیکو خدمتی شهرت داشت بخدمت سپهسالار فرستادند
که اگر امری واقع شود ساعت تعیین نموده آنچه لازمه است بعمل آورد
مشار الیه بعد از تقبیل آستان روانه گرجستان شد و در روز
جمعه چهارم ذی قعده مرتضی قلیخان حاکم مرو مسرعی بدرگاه جهان
پناه فرستاده در طی عریضه قید کرده بود که ندر محمد خان والی بلخ جمعیت
نموده معلوم نیست که اراده تاخت خراسان دارد یا بمحلی دیگر خواهند
رفت آنچه روی دهد بعز عرض باریافتگان درگاه جلال خواهد رسانید
و از جانب سپهسالار امیرخان داغستانی بعتبه اقبال آمده معروض
داشت که قلعه الادردرا که قبل ازین خراب شده بود بحلیه آبادانی در آورده
با تمام رسید و سیاوش بیک یوزباشی را با پانصد نفر تفنگچی در آنجا
گذاشته آذوقه تعیین نمود و اراده آنست که بجانب محال گوری
که قرای معظم گرجستان است رفته قلعه صفی آباد را بسازیم و جمعی از
مردم کاخت که عصیان ورزیده تمرد نموده بودند بجزای اعمال

رسیدند و درین محل از جانب خان احمد خان اردلان عریضه بپایه
سریر رسید که چون اکراد مخالفت داشتند و در حوالی رودخانه
زاب جمعیت نموده باراده آنکه دستبردی نمایند این غلام قدیمی
بر آن احوال مطلع شده بتاریخ روز دوشنبه شهر ذی قعده از شهرزور
روانه آنحدود شده بعد از تمادی ایام و قطع مسافت بقلعه اربیل
رسیده تفنگچیان و ملازمان قلعه را احاطه نموده عثمان پاشای مستحفظ
قلعه بقصد محاربه بیرون آمده بعد از تقابل فئتین شکست بر لشکر مخالف
افتاده صد و پنجاه نفر از ایشان طعمه شمشیر و سنان غازیان اردلان
شدند الکای اربیل و حوالی موصل بالتمام و الکای سلجه و سقلاباد و کله
زیر که تعلق بسفید خان کرد داشت و کوجر نیز و قمطران بالتمام بتاخت
و تاراج در آمده از سم ستوران غازیان نصرت نشان نشیب
و فراز آن ولایت بخاک یکسان شد و اسیر بحد و مواشی و مراعی بیحد بدست
غازیان افتاده سالماً غانماً مراجعت نمودیم و در روز پنجشنبه
دویم شهر ذی الحجه الحرام حسین بیک بیات اول صحبت را نزد سپهسالار
فرستادند و رقمی باو نوشته مضمون آنکه در تاخت و محاصره
ارزن روم و وان هر کدام صلاح داند حقیقت آنرا بالعرض باریافتگان
جاه و جلال رساند و پیش ازین در گرجستان مکث نکرده متوجه

جهات مذکور گردید بتوفیق الله آنچه موافق دولت روز افزون باشد
از قوت بفعل آید مقارن آنحال امیرخان قوم شرف خان
کرد و ذکریا خان به پابوس اشرف مشرف شده عرایض از جانب
امرای کردستان که محتوی بر اظهار یکرنگی و اخلاصمندی بود
بنظر همایون اعلا رسانیده بنوازشات و تفقدات سربلند
شدند و در روز سه شنبه بیست و یکم شهر مذکور از جانب طهماسب
قلیخان حاکم ایروان سر و زنده جمعی را که قبل ازین عرض
کرده بود دلسته سپینه آوردند و محبوسان از قید سلاسل خلاصی
یافته منظور نظر عاطفت گردیدند مقارن انحال خان احمد خان
اردلان نیز احتیة و دو پیتاق و جمعی را که در الکاء موصل
بقتل آورده بودند بدرگاه جهان پناه آوردند میر عماد الدین کرد
که از جمله محبوسان بود بنظر نوازش اختصاص یافته سربلند گردید
هنوز چشم ثوابت و سیار از تماشای روس دشمنان سیر ابدار
نیاسوده بود که رستم بیک سپهسالار اسار ای که در گرجستان
بدست آورده بود با رؤس مقتولان و جمعی از گرفتاران مصحوب بنده رو
بیک غلام خاصه شریفه باستان ملک آشیان ارسال نموده
این فتح عظیم بغایت مستحسن افتاد بجهت جلدوی غازیان

شیر شکار

شیر شکار مصحوب محمد صالح بیک برادر میرزا تقی وزیر دار المرز مبلغ
پانزده هزار تومان بار دوی سپهسالار فرستاده مقرر شد که بعساکر
نصرت مآثر قسمت نماید مشار الیه بتاریخ سه شنبه دوازدهم
روانه گردید بر رای ارباب الباب پوشیده نماند که در قانون
جهان گذران این عادت پستار بر قرار است که هرکس باکه باید
سببی سوء الزاجی در صفحه سینه رسید تا دلی را پر خون و دیده را جیحون
نسازد هیچ چه تسلی نمیکردد این قاعده در مذهب اخلاص و شیوه
اختصاص کدام عاقل رخصت دهد که در مصاحبت دوستان
یکدل مشفق و یاران همدم موافق دوری جویند و بر منشور یکانگی طغرای
بیگانگی و رقم بی شفقتی کشند و عهدنامه دوستی اکطی السجل الکتاب
در نوردند و بر عیار الفت غبار وحشت اختیار کنند و بزنگ تغیر
بر آینه مودت راه یابند و نقش سکه مصافات بر قرار بگذارند و قدم
از دایره وفا بصحرای جفا نهند و از جاده وداد و نهج اتحاد دگیر شوند
و آب بیرحمی آتش مهر نشانند ترجمه اینقال آنست که میرزا تقی وزیر
دار المرز که قبل ازین مذکور شد که سرکار عمارت مبارکه غروبه بود
بجهت رنجشی و خلشی که میانه او و سیکتاش خان بیکلربیکی دار السلام
بغداد بهم رسیده چون بعد از انجام متوجه سده سینه گردید

ظاهر اسرار را علانیه بعرض باریافتگان جاه و جلال رسانیده که بکتاش خان را
خیال فاسد در دماغ راه یافته اراده باطل در خاطر دارد حضرت
ظل الهی از آنجا که ذات مبارکش آینه جهان نماست آن حرف را
پر وقعی نگذاشته در مخزن نسیان جای میدادند اما چون بعضی
از دوستان بیگلربیگی دار السلام ازین خبر اطلاع می یابند که یکی
از آنها حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو برادر شاهرخ بیگ وزیر قورچی
که با بیگلربیگی مذکور قاعده یکجهتی را قایم داشته بود و هاشم
بیگ مستوفی خاصه شریفه که با حیدر بیگ مذکور مصاحب بودند
میگوید که این قسم گفتگوی شنیده ام و یقین میدانم که بکتاش خان
ازین گمان خطا همچو مشک بی آهوست بهتر آنست که او را ازینمقدمه
اعلامی حاصل شود شاید که بتقریب عداوت میرزا تقی را بالعرض رسانند
آن غافل از سر انجام خویش قلم بی سعادتی را قط زده صفحه کاغذی را
بجهت اعلام اینمقدمه و سجل قتل خود نوشته بملازم بکتاش خان
که در اردوی معلی بود داده که روانه بغداد نماید ملازم مذکور
کاغذ مذکور را بوساطت میرزا محمد واقعه نویس آورده بمیرزا تقی میدهد
خدمتش آن کاغذ را بجنس بنظر نواب کامیاب میرساند که
شاهد گفتگوی من همین نوشته است حضرت ظل الهی ازینمعنی

آشفته گردیده حکم بر قتل حیدر بیگ مذکور نموده هاشم بیگ را مثله فرموده
چشم او را از حلیه نور عاطل ساختند در همان روز قراقالش چاپار را
بقدغن طلب بکتاش خان فرستاده او را بدرگاه جهان پناه خواستند
چاپار مذکور بچهار شبانه روز از دار السلطنه قزوین بدار السلام
بغداد رفته بود و بتاریخ شانزدهم شهر مذکور حسین بیگ یساول
صحبت که بجهت عرض لشکر و معاینه محاصره جهات رفته بود مراجعت
نموده عریضه رستم بیگ سپهسالار آورده که تاخت و محاصره شرو
محال که فرموده بودند ممکن است بهرچه امر اشرف صادر گردد
بدان عمل رود در جواب عریضه حکم محاصره قلعه وان نوشته شده
مصحوب کلرا آقا جلودار خاصه شریفه نزد سپهسالار فرستادند
و درین چند روز نفر از جماعت لرستان که بمار خوری اشتهار
دارند بعتبه اقبال آمده چند افعی که از شیراز آورده بودند در حضور اشرف
نوش جان کردند و آسیبی بایشان نرسید و در غره شهر صفر سنه ۱۰۴۲
بکتاش خان باعتقاد تمام روی نیاز بر آستان ملایک پاسبان
مالیده نقد اخلاص خود را بمحک امتحان رسانیده منظور نظر عواطف
خسروانه گردید و حسب الامر مقرر شد که طالبخان اعتماد الدوله و امیر
خان قورچی باشی بحقیقت افترایی که بخان مذکور کرده بودند برسند

ایشان بعد از رسیدن منجمان اهل غنا دریافتند که چراغ گذرا
نبود فروغی را استیهار البغرعرض رسانیده بکتاش خان بشفقت
شاهانه و عنایت پادشاهانه تشریف خاص و شمشیر و اسب با زین
و لجام طلا سرافراز شده رخصت مراجعت بجانب دار السلام
یافت و در عرض همین روز عریضه سلطنت پناه رستم خان والی گرجستان
رسید که مردم قلعه صخری که از قلاع معتبر باشی آچوق است شاهی
سیون شده قلعه مذکور را بدست ملازمان انتخاب سپرده اعیان
ایشان بتفلیس آمده دم از اطاعت میزنند حضرت ظل الهی بر لحظه بهجت
ورود اخبار مسرت آثار شکر موهبت الهی بتقدیم رسانیدند و در آن روز
در عمارت هشت بهشت جشن عظیم نموده بساط نشاط کامی گستردند امرا
عظیم الشان و بیگلربیگیان والامکان و وزرا و کلانتران و میران و صبا
دیوانی فراخور حال پیشکشهای لایق منظر اثر گذرانیده بانواع نوازشات
سرافراز شدند و در همین روز عریضه سپهسالار بنظر کیمیا اثر رسید
که بتاریخ سلخ محرم بحوالی روان رسیده در شب بیست و سیم شهر صفر
سنه ۱۰۴۲ که منجمان ساعت تعیین نموده اند بتوفیق مهیمن متعال
واجب الاذعان محاصره قلعه روان خواهم کرد اما ورود موکب اقبال
و سایه چتر همایون فال بمملکت آذربایجان ضرور است حضرت ظل الهی بابا

نیز اراده کوچ از خاطر فیض مآثر سر زده اول مرتبه فرمودند که جبادار باشی
یراق جباخانه و قورخانه و آلات قلعه گیری برداشته با کهزار تومان
روانه اردوی سپهسالار شود که رایات ظفر آیات متعاقب بدولت
و فیروزی روانه الکاء آذربایجان است و رقم شفقت آمیز به سپهسالار
نوشته مصحوب قراقالپش فرستادند که روز بروز آنچه روی دهد
بپایه سریر عرض نمایند و بالحتاج که ضرور باشد تفصیل نموده بفرستند
که در عز انجاح و اسعاف او سعی نماید و در خدمات تقصیر از خود راضی
نشود که عنقریب ماهچه رایات نصرت آیات از وسعت آباد آذربایجان
طلوع خواهد نمود چون ضمیر مهر تنویر حضرت ظل الهی که مهبط انوار است
از رهگذر آن مقدمات و سفارشات جمع شد در روز یکشنبه هجدهم
شهر صفر خبر رسید و عریضه طهماسب قلیخان مطالعه شد مضمون آنکه
ابراهیم پاشا حاکم فارس بعزم تاخت بحوزه سعد آمده بعد از اطلاع
غازیان ظفر توامان ایروان از قلعه بیرون رفته با ایشان معارض
میشوند و بتوفیق مهیمن متعال و اقبال بیزوال ولی نعمت حقیقی بدرگ
فرصتی بر منی لغان دست یافته جمع کثیر از آن مخذولان بعاقبت
دستگیر و اسیر میکردند و برخی مقتول گشته فرقه راه گریز پیش گرفته
متوجه فارس گردیده در کنج خفا پا متواری میکردند امید که دشمنان

عاقبت نامحمود همیشه منکوب و مخذول باشند ذکر نهضت کوکب
همایون از دار السلطنه قزوین بصوب الکاء آذربایجان و محاصره
قلعه وان و سوانحی که دران اوان روی نمود اکناف پشتها زگرانان
شود تهی بررخش چونکه رستم دستان شود سوار چون خاطر
خطیر از انتظام امور عراق فارغ شد و رای منیر از ازاله مآرب امور
پرداخت معتمدان درگاه عالی را بهر ناحیه روان گردانید
تا بر کجا رایتی از تعدی انتصاب یافته منطمس گردد خبر رسید
که چون موکب اقبال پی سپر ولایت آذربایجان نشده ازین رهگذر
متوطنان آن ولایت را از عبور لشکر مخالف آسیب و ضرر شدید
اگر شهباز بلند اقبال و همای همایون فال در عرصه آن مرز و بوم
پرواز آید ساکنان آن خطه در مهد امن و امان آسایش مینمایند
چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت عزم جزم نموده در روز یکشنبه
بیست و دویم شهر صفر سنه ۹۴۲ سحرگه که طاوس مشرق خرام
برون زد سر از طاق فیروزه فام از دار السلطنه قزوین روانه خطه
آذربایجان و دار السلطنه تبریز شدند و منزل اودر قوشخانه
توقف نموده روز دیگر بدولت و اقبال کوچ بر کوچ روانه مقصد پیمودند
در اثنای طی مسافت سپهسالار دو نفر جاسوس را که پاشای

ارزن

ارزن روم نزد ذکریا خان کرد بجهت اخبار آمدن قزلباش
بجانب وان فرستاده بود بدست آورده بعتبه اقبال
آوردند و حضرت ظل الهی بلفظ گهربار اخبار کیفیت آثار ولایت روم را
استفسار نمودند و چون رایات اقبال بحضرت نشان بلده
زنجان رسید ملازم طهماسب قلیخان بیگلربیگی چخور سعد عریضه
بدرگاه جهان پناه آورد مضمون آنکه خلیل پاشای حاکم ارزن روم
جمعی از ملازمان خود را بسرکردگی حسین بیک بجهة زبانگیری
بچخور سعد فرستاده ملازمان این غلام با آن جنود نامحدود در خورده
شکست بایشان داده حسین بیک بقتل رسیده جمعی زنده بدست
غازیان ظفر شکار افتاده جماعت اسیر بندگور ساختند که جم غفیر
و جمع کثیر از سپاهیان قارص و سغازبرد تاخت بر سر ایل قراقلر
و شمس الدینلو برده اسیر و غنایم بسیار بدست آورده متوجه
مقصد خود شدند این کمترین بندگان سده والا چون ازین احوال
اطلاع یافت جمعی از ملازمان متحفظ قلعه را بر سر راه ایشان
فرستاده در سه فرسخی قارص تقابل فئتین روی داده جنگ عظیم
واقع شده مخالفان به نیروی دولت روزافزون روی گردان
شده شکست فاحش بحال ایشان راه یافت بغیر پانصد نفر

ازیشان مقتول شده غنیمت بسیار بدست غازیان شهرسکار می افتد
حضرت ظل الهی ازین خبر نصرت اثر شکفته و شادمان گردیده بعزم
شکاری بر نجانه رود متوجه گشتند و از زنجان بقصد تقبیل آستان
سدره نشان سلطان الاولیا روانه اردبیل شده و از قریه شماسبی
که تا قرب جوار آستانه منوره مقدسه جنت بالانوار القدسیه
دو فرسخ باشد پیاده گشته بعزم طواف آبای کرام خود متوجه گردیدند
و در ان روز بعد از مراسم طواف و زمین بوسی از جانب خلف
بیک خبر رسید که با لشکر خراسان بعزم تاخت حوالی بلخ و اندخود
روانه شدیم انشاء الله بیمن دولت بیزوال آنچه روی دهد بعرض
خواهد رسانید و بعد از ان بعزم زیارت سلطان الاصفیا سید
جبرئیل بموضع کلخوران رفته آنچه لوازم طواف و ضراعت بود
بعمل آمد بعد از فراغ ازین مقدمات بامور ملکی پرداخته کلب
علی بیک دوات دار را مقرر فرمودند که بدار السلام بغداد رفته
دو هزار نفر از ملازمان بکتاش خان را آورده با لشکر خان احمد
بتاخت و تاراج موصل اشتغال نمایند و از اردبیل کوچ
نموده در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول داخل دار السلطنه
تبریز شده کاتب حروف را که یکی از بندگان درگاه است و همیشه

سایه مثال در رکاب دولت و اقبال متمکن بود درین سفر که از اردبیل
کوچ نمودند کوفت صعبی عارض شد که نه زبان را قدرت گویایی
و نه دست و پا را قوت گیرایی از ضعف و ناتوانی بصد مشقت روزی
یک فرسخ طی مینمود تا نیم جانی را به تبریز رسانید چون سابقه خدمت
این غلام ملحوظ خاطر فیض مآثر حضرت ظل الهی که شفاخانه عوام الناس است
بود بمجرد شنیدن این واقعه حکما بجهت استعلاج تعیین نموده اکثر
اوقات بلفظ گهربار استفسار احوال مینمودند و ازین مرحمت الهی
و توجه شاهنشاهی ماده قوی روی بانحطاط نهاد چون در اجل تاخیری بود
بعد از چند روزی بتقبیل آستان مشرف شده بشفقت شاهانه سرافراز
گردید انشاء الله که دشمنان دولتش تا ابد مخذول بوده دوستانش
خوشوقت و خوشحال باشند از اظهار این گفتگو از سر مطلب افتادم
باز عنان سخن را اگر بدست آرم در نزد سخن فهمان بهتر خواهد بود حضرت
ظل الهی در دار السلطنه تبریز متمکن شده قضا موافق رای و قدر
متابع عزم ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین بداد خواهی
مظلومان پرداختند و دست نوازش بر سر محتاجان آن دیار کشیده
بریزش زر دامان آمال ایشان را گرانبار کردند که درین وقت
ولد محمد شریف خان قورچی استاجلو از جانب سپهسالار آمده

شخصی را که شاهی شیون شده بود بنظر کیمیا اثر رسانید و از حصانت
و متانت قلعه وان در عریضه خود شرح و بسطی داده که این کمترین بندگان
شمه از ان بیان میکنم چنین قید نموده که چون غازیان نصرت قران
بمحاصره قلعه اشتغال نمودند بمعونت عنایت الهی و توجه امداد پادشاهی
شروع در سیبه و نقب شده اما قلعه مذکور بطریق قلاع دیگر نیست
بنائیست که از غرایب تاسیس عبرت نمای وهم دور اندیش و اندر
مکان حیرت افزای عقل دوربین کوهی در میانه دریایی بر آورده
و جزیره در گردابی بصنعت دست ترتیب داده و راست چون کوهی
زمین در میان آب قرار گرفته یا کشتی در بحر عمان لنگر انداخته
انشاء الله باد اد حضرت بیچون بدست اولیاء دولت قاهره خواهد
آمد عنقریب ببازوی قوت خرابش کنند و بسیلاب خون
غرق آتش کنند. حضرت ظل الهی را چون همیشه کارهای گران
بعون ملک منان از پیش میرفت تکیه بعون آفریدگار کرده منتظر
واردات غیبی میبود درین اثنا از جانب طهماسب قلیخان عریضه
آوردند که بجهت استخلاص قلعه وان متوجه شوند حضرت ظل الهی
در همان روز جانی بیگ یساول صحبت را مقرر نمود که بکجور سعد
رفته با قشون آن ولایت سر راه لشکر مخالف متوجه وان شوند ایشان

نیز از ان سمت بالکار آن جماعت رفته تاخت و تاراج نمایند مشار الیه
بجهت تقدیم آن خدمت بپابوس اشرف مشرف شد و در روز دوشنبه
بیست و یکم شهر ربیع الاول محمد علی بیگ گرگیراق که قبل ازین بسفر سندوستان
بجهت ایلچی گری رفته بود آمده بعد از شنیدن پیشکش که قریب بدو
هزار تومان بود بشرف پابوس مشرف شد و در روز جمعه بیست و پنجم
شهر مذکور از جانب خلف بیگ خبر رسید که چون یلنکتوش قبل
ازین با یکهزار نفر از اوزبکان بقلعه اشرک باغ آمده قلعه مذکور را مستحکم
کرده باقوام خود سپرده بود این غلام چون ازین معنی اطلاع یافت
با سلطنت پناه رستم محمد خان و امرای خراسان سوای حاکم هرات
ایلغار نموده قلعه مذکور را محاصره کردیم و بعد از چند روز که سیبها
پیش رفته بحوالی خندق رسیدیم اهل قلعه دست بامان در آورده
بیرون آمدند و قلعه مذکور بتصرف اولیاء دولت قاهره آمد قوچ قار
بهادر عم زاده یلنکتوش و مراد قلی بهادر قوم مشار الیه حاکم قلعه را با
دویست نفر از اوزبکان که در قلعه بودند بدست آورده سرداران را
نگاه داشته مابقی را بقتل آوردیم بتاریخ سه شنبه هفتم شهر ربیع الثانی
قراقالپش و بحری بیگ از جانب سپهسالار باردوی کیهان پوی آمده
خبر آوردند که عساکر روم بسرکردگی مرتضی پاشا و خلیل پاشا بغراگرنی آتش

ششم فرسخی وان نزول فرمودند در روز دوشنبه یازدهم چون لشکر مخالف
نزدیک قلعه آمده صف آرای گشتند عساکر منصوره با وجود آنکه جمعیت
تمامی نداشتند و فوج فوج بجهت آوردن آذوقه و خدمات متفرق شده
بودند در برابر سپاه رومیه در آمده شروع در محاربه نمودند بنابدانست
که تیغ بسالت اگر کشیده بازوی شهامت بود در قطع و فصل مقاصد
سرخ روی آید و سفارت تیر اگر با بشارت تدبیر بود در دل دشمن
جایگیر افتد تیز زبانی خنجر آبداری امضای عزایم آتشبار بعید
نیفتد و حجت قاطع شمشیری تایید رای منیر مطلوب بنجاح نرسید
از دریا و غا بلنگر حلم گران سنگ بساحل نجات توان رسید
و از بحر امواج سحابهای عزیمت برق مثال توان گذشت
القصه چون تلاقی فریقین دست داد از اول روز تا سه ساعت
شب میان آن دو گروه بساط شطرنج افکنده پیادگان طرفین
در دست و پای اسبان افتاده غبار معرکه بالا گرفته بود آخر الامر
سرداران روم بطرز رفتاری نموده خود را در دامن کوهی که در حصانت
و استحکام نظیر نداشت کشیده از ان مقدمه لقایی دست بر داشتند
رستم بیک سپهسالار و امرای عالیشان مثل محمد قلیخان مصاحب
زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و فرخ خان بیگلربیگی شروان

و آقا خان مقدم و امیر خان حاکم گسکر و دیگر سلاطین در خدمت
سپهسالار جاتقی نموده آرای همگی باین قرار یافت که چون لشکر مخالف
دست از محاربه برداشته خود را بمکان محکم رسانیدند فی الحقیقه
این نیز علامت مغلوبی آن گروه است همان بهتر که ما نیز با جنود
نامعدود دست از محاصره قلعه برداشته در مکان وسیع رحل
اقامت اندازیم و انتهاز فرصت نماییم تا آنچه پیش نهاد همت است
از قوت بفعل آید حالی بهمین جهت شده از حوالی قلعه کوچ کرده
یکدو فرسخ راه طی نموده رحل اقامت انداختند بر عالمیان ظاهر
و هویداست که از مبدا تکوین که گوی زمین در خم چوگان اقتدار
بنی آدم آمده و عرصه میدان خاک جولانگاه نوع گشته هیچ دیده
اینچنین رزمی ندیده و هیچ شاهبازی صید خود را اینچنین بنده نکرده
ز صد گیر یکی باشد آنکه توفیقش حسام قاطع و بازوی کامکار دهد
چون خبر این واقعه عظمی بعز عرض رسید ارقام مطاعه شرف نفاذ
یافت که خان احمد خان اردلان و شاهویردی خان لر فیلی و
طهماسب قلیخان بیگلربیگی چخور سعد و کلبعلیخان افشار حاکم ارومی
چون بر مضمون حکم جهان مطاع عالم مطیع مطلع گردند با قشون خود
متوجه اردوی سپهسالار شده بگذارند که لشکر مخالف از مقام خود

حیان
فرار نمایند و اغورلوخان ایشیک آقاسی باشی شاملو را با جمعی از قور
و غلامان و آقایان و تفنگچیان نیز بجهت تمشیت این امر مامور
ساختند چون ارقام روانه شد از جانب سپهسالار کچل مراد
قورچی آمده خبر آورد که چون در میانه اردوی کیهان پوی عسرت
و تنگی آذوقه بود لا علاج کوچ نموده چهار فرسخ از قلعه دور شده در
میانه الکاء زنیل جلالی نزول نمودیم که خاطر از رهگذر آذوقه
جمع شود و در عریضه قید نموده که طهماسب قلیخان با لشکر جور سعد
و کلب علیخان افشار و اغورلوخان ایشیک آقاسی باشی داخل
اردوی کیهان پوی شدند و اراده آنست که در میان الکاء
زنیل جلالی قلعه ایست که در حصانت و متانت قرین ندارد
و موسوم بکرلک است و لاچین بیک برادر زنیل جلالی مستحفظ
آن حصن حصین است چون سد راه مترددین شده او را تصرف
اولیاء دولت قاهره در آوریم حکم قضا مضا صادر شد که مطمح
نظر فرخنده اثر و همت والا نهمت آنست که قلعه وان تصرف
در آید و ادوات قلعه گیری و مایحتاج آن همگی مهیاست میباید
که سعی در استخلاص قلعه مذکور شود که عنقریب رایات جاه و جلال
نیز روانه آن حدود است الحال بعد از گرفتن قلعه کورلک حقیقت را

بعزعرض رسانند که بدانچه مقرر شود عمل نمایند و حکم مذکور را مصحوب
علی بیک قورچی روانه ساخته خود بدولت و اقبال در دار السلطنه
تبریز رحل اقامت انداخته اوقات شریف را به پرسش قضایای
مظلومان صرف مینمودند که در روز یکشنبه بیست و هشتم قرالوداق
قورچی قاجار بعتبه علیه آمده چند نفر ورزنده و دو سه نفر شاهیسیون
بنظر کیمیا اثر آوردند و مقارن اینحال گرگین جلودار که نزد خان احمدخان
رفته بود که جمعیت لشکر نموده بتاخت موصل روند و در ثانی الحال خان
مذکور را باردوی معلا طلبیده آمده بودند عریضه خان احمدخان را بنظر
رسانید آنکه قریب بده دوازده هزار نفر از غازیان نصرت شعار
در حوالی قره باغ جمعیت نموده اراده رفتن موصل دارند چون
کس بطلب این غلام آمد واجب بود که بعزعرض حجاب درگاه برساند
که چون در ینولایت ایل و الوس بنهایت جمع شده اند مبادا از
آمدن این غلام چشم زخمی از رهگذر لشکر مخالف برسد بنابران آمدن را
موقوف بعرض داشت که هر امری که از کریاس گردون اساس
عز ورود یابد بدان عمل نماید وزرا و امراء عالیشان صلاح دران
دیدند که آمدن او موقوف باشد بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ
که خان احمدخان آمدن آذربایجان را موقوف نموده در تاخت

و تاراج موصل ساعی باشند و بعد از فراغ از مهمات عریضه مرتضی قلیخان
حاکم مرو رسید که امام قلیخان والی ترکستان و تاشکند را که قبل ازین
مخالفان بدست آورده بودند در استرداد آن کوشیده بتصرف
خود درآورده اند ملک از کف رفته باز آید بکف حضرت ظل الهی
ازین خبر خشنود شده بعیش و کامرانی مشغول شدند و در روز چهارشنبه
ششم شهر جمادی الاول میرزا صدرای استهاردی که سابقه
خدمت درین سلسله علیه داشت بجهت وزارت آذربیجان تعیین شده
بشرف پای بوس مشرف شد و در روز چهارشنبه سیزدهم شهر مذکور
سلیمان بیگ توشجی از اردوی سپهسالار آمده خبر گرفتن قلعه گورلک
شاهی سیون شده بتقبیل آستان مشرف شدند مقارن حال از جانب
خلف بیگ عریضه رسید که چهار پنج هزار اوزبک باتفاق عبد العزیز
خان بتاخت خراسان آمده تا حوالی جام و لنگر تاخت نمودند لشکر
فیروزی اثر خراسان ایشان را تعاقب نموده بقدر دستبردی
نموده و بعضی از غنایم را استرداد نموده سالما غانما مراجعت
کردند حضرت ظل الهی از استماع این خبر بمحض الهام غیبی قرار آن
دادند که امیر خان قورچی باشی را بجهت محافظت خراسان روانه
آنصوب باصواب نمایند مشار الیه بتاریخ جمعه پنجم شهر رجب المرجب

بان خدمت سرافراز گشته پابوس نمودند و روانه مقصد شدند و در همان روز
الکا مزبور را بتیول لاچین بیگ جلالی داده موی الیه را با جمیع اکراد روانه
آن محل کردند که برفاه بال در آن ولایت زندگانی نمایند و از جانب خان
احمد خان خبر رسید که باتفاق کلب علی بیگ دواتدار بتاخت
موصل رفته ساحت آن ولایت را بسنابک یکران نموده غنایم بیحد و نهایت
بدست غازیان ظفر شعار افتاد و جمعی از اکراد یزیدی که از صدمه شکوه جنود
نا معدود در مغارها متواری شده بودند وجود ایشان را در اندرون
مغارها با آتش سوزناک تادیب نموده خاکستر ایشان را بباد فنا دادند
حضرت ظل الهی را ازین خبر انبساط تازه و فرح بی اندازه روی داده شکر
خالق ذو الجلال بتقدیم رسانیدند و در روز سه شنبه هشتم شهر مذکور
سیاوش بیگ یوزباشی غلامان بجهت قوللر آقاسی گری تعیین شده
سر مباهات بفلک رسانید چون همت والا نهمت حضرت ظل الهی
همیشه مصروف و معطوف بر آنست که هر یک از بندگان در جاده
خدمتکاری ثابت قدم باشند سر او را بتربیت از گنبد گردون
برافرازند لهذا مقرر شد که جمعی از غازیان که در سفر گرجستان و وان
آثار جلادت و مردانگی از ایشان بظهور آمده باشد اسامی ایشان را
مستوفیان عطارد نشان بقید تحریر درآورده فراخور خدمات

انعام و تحصیل دهند ازین جهت جمع کثیر از آن موهبت مستطیع
شده کیسه آمال ایشان از وجوهات انعام مالامال گردید بعد از
فراغ از مهم مذکور هر روزه بقصد شکار سوار شده کوههای اردک و کلنک
صید مینمودند و بخوشی و فرحی اوقات صرف میکردند ایام بکام
اختران فرمانبر و افلاک نهاده سر خط فرمان برسیدن نوروز
ایت قیل سنه ثلث و اربعین و الف و سوانحی که در طی سنه
مذکوره بوقوع بفعل آمد و توجه رایات جلال در بهار این فرخنده
سال بجانب ییلاق سهند ابر نوروزی علم بر گوشه افلاک زد
ذره خروش فاخته گل جامه بر تن چاک زد آب خورده یاسمن
بر چشم نرگس خاک ریخت لاله خیمه در جوار خیمه چالاک زد در روز
سه‌شنبه بیست و یکم شهر رمضان المبارک سنه ثلث و اربعین و
الف که سه ساعت از روز مذکور گذشته بود در دار السلطنه تبریز
خسرو فلک چهارم از نهانخانه حوت بخلوتسرای حمل قدم نهاده
عالم را خرمی تازه بخشید در تالار مبارک جشن عظیم ترتیب کردند
از یمن عاطفت آن صدرنشین سپهر خنجر بید را آب دادند و پیکان
غنچه بدست شبنم سوده گشت سنان نیزه خار بحمایت گری فهد
گل برخاست و سپر زرکوب گل پیش تیرباران ابر بهاری آمد در ع

سیمای آب از صیقل و ضیا شعاع بر آینه سپهر انداخت و تیر ز حد
از کمان قوس قزح جهیدن گرفت و درخت عریان از اوراق
پریشان لباس عاریتی در برکرد و در عرصه باغ نقش ارژنگی و بساط
پدید آمد خاک خشک اغبر با مشک اذفر آمیخته عقدهای مروارید
از گوشهای اشجار آویخته شد عقل خردمند ازین کسوت شریف
که بطراز صنعه الله و من احسن من الله صنعه مزین گشته حیران
و سرگردان است دوران گل و لاله در ایام بهار است
عالم چو رخ خوبان پر نقش و نگار است نرگس بچمن در صنم سیر لباست
سوسن بصف اندر به بر سیم عذار است از مژده آمدن بهار
عالم را شکفتگی روی نموده ساکنان خطه غبرا را سرودی و متوطنان
عرصه خضرا را حبوری بی اندازه روی داد برای خردمندان
دوربین و سخن فهمان نکته آفرین روشن و مبرهن و مدلل و مبین
خواهد بود که رتبه ظل الهی که مراد از آن پادشاهیست بعد از درجه
نبوت و امامت کیفیت جهانبانی است بیت درین دایره
خرگهی رتبه به از رتبه ظل الهی قرب همسایگی رب بود
سایه شخص از همه اقرب بود و بدین سعادت همه کس را دست رس
نیست و این دولت بسعی دریافت قدم هر کس نی پی شبهه

تا آب از منهل اقبال قویم الالطاف نباشد آن نهال مراد در فلک اجلال
بالا نکشد و آن شجرهٔ طیبهٔ معنویه با اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بگل و میوه آراسته نشود یقین که سعادتی در سرشت هست که این
دولت سرنوشت شده . هرکه افسر سرش از فرزدانی بود
گوهرش را آب و رنگ از نور ربانی بود . آیدش از مصحف امید فالی
بر مراد . رایت اقبالش از آیات سبحانی بود . لاجرم بر هفت
اقلیمش سرافرازی رسد . مسندش بالای سو رنگ سلطانی بود .
بر سریر دولتش تمکین بود حسب المراد . در ازل هر کو بفیض دولت
ارزانی بود . در ازل از عین اقبالش آب حیات دهنده تا ابد
جام مرادش همدم جانی بود . لاجرم چون سعادتمندی
ازلی الاقبال بر سریر عزت و جلال و قلمرو عدالت و افضال
نزول فرماید فلک در تربیتش افزاید و ملک بتهنیتش زبان گشاید
چون از لطف و رحمت الهی ابواب شفقت نامتناهی بر چهرهٔ آمال
حضرت ظل الهی باز بود بر مسند اقبال تکیه داده بعد از تمادی ایام
جشن نوروزی بدادرسی مظلومان و بدلداری و دلجویی عجزه پرداخته
و دامان آمال ضعفا و مستحقین را از نوال پر میساختند و بعیش
و کامرانی مشغول بوده اخبار مسرت آثار هر روزه از ممالک محروسه

بپایهٔ سریر میرسید و در روز شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک
از جانب طهماسب قلیخان خبر حرکت خوندکار از استنبول باسکو
درآمد که چون پادشاه والاجاه روم بعزم سفر از دار القرار خود متوجه
میشوند در ان اثنا منهیان ایشان خبر تسلط فرنگ را می آوردند
که با جمعی از فرلکان با کشتیهای آماده بعضی از بلاد اروم ایلی آمده تاخت
و تاراج نموده و حصر نموده با غنایم و اسیر بسیار مراجعت میکنند خوندکار
این مقدمه را بفال خوب نگرفته مراجعت مینماید حضرت ظل الهی
در روز غرهٔ شهر شوال مبارکی عید فرخنده فال در تالار کی نشیمن
آن بلند اقبال بود جشن عظیم نموده پیشکش حسن خان حاکم هرات
و امیر حمزه خان دارای سیستان و وزیر خراسان با چند نفر شهر و زرنده
که خان احمد خان از تاخت موصل بدست آورده بود در ان روز
از نظر مبارک اشرف گذشته محفل نشینان بزم اعلا نیز فراخور
احوال بخشش و نصیبی یافتند و در روز دوشنبه چهارم شهر مذکور بنده
نام شخصی از ملازمان بکتاش خان حاکم بغداد برسم چاپار از بغداد
آمد عریضهٔ خان مذکور را آورده مضمون آنکه سردار عساکر رومی
جمعی را بجهت تاخت حله مقرر نموده احتیاط آن لازم است بنا
بر آن احکام مطاعه باسم شاهوردی خان لر و خان احمد خان

اردلان و امرا فارس عز ورود یافت که جمعیت نمایند که اگر از جانب
رومیه حرکتی واقع شود ایشان نیز در برابر بجهت دفع صایل سعی بعمل آورند
بعد از چند روز از جانب خان مذکور خبر رسید که کنعان ولد ناصر
مهنا خبری بمن نوشته فرستاده است که جمعی از اعراب حلب که
بجهت شتر خریدن آمده بودند چنین مذکور ساختند که ینکچری آقاسی
جمعی از ینکچری را بجهت تقصیری بقتل آورده آنجماعت نیز یکجا جمعیت
نموده کمر قتل او را بمیان می بندند و در میانهٔ ایشان آتش فتنه
بالا گرفته بنابران خوندکار که از استنبول بعزم سفر عجم بیرون
آمده بود مراجعت نماید و مفتی را بقتل آورده شورش عجیبی در
بلاد روم روی داده ازین رهگذر بجانب حله آمدن موقوف شد
درین روز نیز از جانب مهدی خان سلطان حاکم دورق عریضه
بدرگاه گردون اساس آمد که سید منصور خان حاکم عربستان
با جمعی از اعراب آل کثیر و آل فضول جمعیت نموده بر سر قلعهٔ محسنیه
رفته قلعهٔ مذکور را بدست می آورد اما ازین قلعه بدست سید
محمد خان است و امیر نعمت الله خالوی سید محمد خان ازین قلعه
مذکور را محافظت نموده مخالفان را راه نمیدهد تا آنکه سید محمد خان
بکومک او آمده داخل قلعه میشود و سید منصور خان منکوب شده

از پای قلعه فرار مینماید و از جانب ایوب خان حاکم سلماس نیز
خبر آمد که عساکر روان و اکراد آن محال جمعیت نموده ارادهٔ تاخت
آذربایجان دارند حضرت ظل الهی تکیه بعون عنایت بیزوال نموده
بهر طرف روان ساخته اشهار فرصت داشتند که عریضهٔ حسین خان
حاکم هرات رسید که عبدالرحمن اتالیق با دوازده هزار اوزبک از
المانچی و غیره از راه چهل دختران بکسویه آمده جمعی را احدا نموده بولایت
خراسان فرستاده تاخت و تاراج نمودند و در روز پنجشنبه
هیجدهم از آب مرغاب عبور نموده مراجعت کرده اند و بملازم
بیکتاش خان حاکم بغداد خبر آمدن ینکچری آقاسی را به بیره حلب
و خروج سردار از حلب آورده بعز عرض رسانیدند و نواب
کامیاب درین روز جاسوسی از اهل روم را که در دار السلطنهٔ تبریز
بدست آمده بود بپای فیل انداخته مقتول ساختند و میر فتاح
اصفهانی را رخصت انصراف بجانب بغداد داده روانه کردند و دری بالا
که مسکن آن مظهر اقبال بود در آن روز جشن نموده امرا و اعیان
دولت ابواب خوشدلی و شادکامی بر روی آمال خود گشوده بگشیدن
جامهای راح روحانی مبادرت نموده داد عیش و عشرت
دادند نشستند باهم بعیش و سرور کدورت همین بود نالان زدور

در روز شنبه هشتم از جانب امیر خان قورچی باشی سردار خراسان
رضا قلی بیک ملازم او بچاپار آمده خبر آورد که عبد العزیز خان ولد نذر
محمد خان بعزم تاخت خراسان با بیست هزار اوزبک بکنبویه آمده چند روز
توقف نمودند اما چون متوطنان خراسان از آمدن مطلع شده بودند
اسباب و اموال خود را بقلاع محکم برده آنچه لازمه مردانگی بود بعمل
آوردند مشار الیه را از ان حرکت ناهنجار کاری از پیش نرفته بقصد
محاصره فراه از ان راه روانه شد بیست روز در پای قلعه فراه توقف
نموده از انجا نیز چون حصانت قلعه را مشاهده مینماید با هزار خواری
یأس رو بولایت خود میگذارند و خاطر از رهگذر ایشان جمع شده
حضرت ظل اللهی بجهت ورود این خبر خلاع فاخره بجهت قورچی
باشی با ارقام مطاعه روان ساختند و درین روز میر هاشمی ایلچی
دارای ممالک هندوستان را که بجهت اسب خریدن آمده بود
طلب نموده مجلس بر روی آراستند و سوغاتی که میر مذکور همراه داشت
از نظر مبارک همایون گذرانیده بتفقدات شاهانه سرافراز
گشت و در روز چهارشنبه نوزدهم از جانب سلطنت پناه رستم خان
والی گرجستان عریضه بدرگاه جهان پناه رسید که چون قبل از این
والی دادیان اظهار مصاهرت با این غلام نموده بود درینولا

همشیره خود را برداشته که بپاورد حاکم باشی آچوق و طهمورث مردود
از ینمقدمه آگاهی یافته سر راه بهار را مسدود ساخته اظهار فرصت
داشتند که شاید دستبردی نموده مانع آن ازدواج شوند این بنده
خانزاد چون برین احوال مطلع شده با عساکر نصرت مآثر امرا قراباغ
و شیروان و کلجهتان کارتیل روانه آنصوب گردید و در پای التون
قلعه که سرحد باشی آچق است و صفر پاشا حاکم اردهان و چند نفر
تفنگچی بکومک جماعت باشی آچق فرستاده بود رسیده ایشانرا
منهزم ساخته جمعی از ملازمان خود را از راه ولایت کوریال بساری
والی دادیان فرستاده خود نیز از التون قلعه کوچ نموده در یکفرسخی
محلی که طهمورث و حاکم باشی آچق توقف داشتند نزول نمود و روز
یکشنبه نهم شهر ذی قعده والی دادیان با جنود نصرت توامان خود
در برابر طهمورث و لشکر باشی آچق صف آرای میگردد چون تلاقی
فئتین دست میدهد باندک فرصتی شکست عظیم بلشکر باشی آچق افتاد
حاکم مذکور با چند نفر از اوزناوران کاخت و باشی آچق اسیر
و گرفتار گردیده دو سه هزار نفر دیگر مقتول میشوند طهمورث و ولد
پادشاه باشی آچق گریخته خود را بقلعه کتت می اندازند و والی دادیان
دیدی قال همشیره خود را بعد از فتح چنین بمصحوب ملازمان اعتباری

باردوی اعلام فرستادند و اراده چنان است که فیمابین والی زادگان
و این کمترین بندگان ملاقات واقع شود اگر از بنده سینه رخصت
انصراف حاصل شود تعجیل خواهد آمد حضرت ظل الهی از شنیدن
این خبر کمال بهجت و سرور روی داده ملازم رستم خان را با خلاع
فاخره و اسب و زین با ساخت طلا روانه نموده در رقم قید نمودند که
اگر ملاقات فیمابین آن سلطنت پناه و والی دادیان روی دهد
چون در این اولا دم از یکرنگی میزند قصوری ندارد و رقم از تعجیل روان ساختند
مقارن این حال عریضه رسید منصور خان عرب که بر قلعه حویزه دست
یافته بود بدرگاه جهان آمده اظهار ایلی و بندگی پیش از پیش نموده
بود ارقام استمالت نامه با خلاع فاخره جهت آن فرستاده
در دلجوئی او دقیقه فرو نگذاشتند و در روز پنجشنبه بیست و پنجم
میرزا محمد واقعه نویس بجوار رحمت ایزدی پیوسته جای او را بعد از
چند روز بمیرزا معصوم مستوفی لقا با شفقت نمودند چون کار آگاهان
عالم صورت و معنی در ضمیر روشن لقمان عالم التحقیق دائم بدریافت
معانی دقیق که سرآینه صلاح امور ملک در آنست سعی بنمایند
لهذا درین ایام قاید توفیق بالهام حضرت واهب واجب التکریم
در سراچه خاطر آفتاب مآثر حضرت ظل الهی که پرتو تجلیات غیبی است

راه یافت که چون دار السلطنه تبریز اکثر اوقات از ممر سیل و باران
خرابی بآن راه یافته خانواده های قدیم از رهگذر آن آب بخاک
برابر میگردد هیچ بهتر از آن نیست که چون بنفس نفیس در آن ولایت نزول
واقع شده ممر سیل را حفر نموده راهها و ممرها را با سنگ و صاروج
مسدود سازند که دیگر اذیت و خرابی بشهر راه نیابد فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که در روز غره شهر ذی الحجه الحرام قورچیان و غلامان
و آقایان و عمله بیوتات بر سر کار حاضر شده در کندن نهر مذکور
ساعی باشند حسب الفرمان همگی با بیل و کلنگ و اسباب و ما یحتاج
متوجه شدند و زمین مذکور را قسمت نموده بفراخور هر کس رسید
در حفر آن شروع نموده در اندک فرصتی باتمام رسانیدند قضا را پیش
از شروع این امر اصلا قطره باران از ذروه سما بکره ارض
نمی نمود بعد از اتمام نهر مذکور از اثر باران بسیار سیل عظیمی بهم رسید
که اگر آن کار متمشی نمیشد بنای تبریز را از شدت آن سیل در
عدم آباد می یافتند این مقدمه عظمی بی آنکه پای مشوره و صلاحی در میان
باشد از خاطر همایون سر زد امید که تا خامه تقدیر رقم منشورها را
بطغرای هلال موشح میگرداند منشور دولت و اقبال بتوقیع جاه
و جلال حضرت اعلی مخلد باد ایام در آباد بیرون از عدد احاد تا عدد

باشد از آحاد مولف بر رای الباب اهل استعداد مخفی نباشد که چون
میرزا تقی وزیر دار المرز که بجهت سعایت جمعی از نظر عاطفت شاهنشاهی
افتاده با طالبخان اعتماد الدوله مجادله آغاز نهاده بود مدتی چون غریقی
که بهر چیزی تشبث نماید بجانب هر کس توسل مینمود و چون گمراهی که
بهر وجه راه جوید بران طرف تمسک مینمود تا آنکه هواخواهان جان سپار
در محل مرغوب محاسبه او را که مبلغهای کلی می شد نوشته در روز
چهارشنبه سیم ذی حجه بخدمت اشرف آورده گذرانیدند و چون حساب
او بی باقی در آمد نواب همایون تفقدات بی نهایت نموده مجددا
وزارت دار المرز را باو شفقت نمودند مشار الیه بشرف پابوس
مشرف شد و درین روز ملازم رستم خان والی گرجستان آمده
خبر ملاقات والی مذکور را با حاکم داذیان و مراجعت سلطنت پناه
معظم الیه را با لکار کارتیل آورد حضرت ظل الهی در روز عید
اضحی بباغ تقی سلطان رفته جشن عظیم ترتیب داده درین روز
میرزا معصوم بجهت واقعه نویسی و میرزا ابو الفتح ولد میرزا محمد
بجهت وزارت غلامان بشرف پابوس مشرف گردیدند و مقرر شد
که سپهسالار در تبریز توقف نماید و خود بدولت و اقبال در ساعت
سعد سوار شده متوجه ییلاق سهند گردیدند و چون چمن سعد آباد که از قرای

معه

معتبر تبریز است و در نهایت صفا و فضا و در نظر همگنان جلوه گر بود نزول
واقع شد ساکنان آن سرزمین بعرض رسانیدند که در یک فرسخی
محل مذکور مغاره ایست که از ابتدا تا انتهای آن بیست گز بیشتر نیست
و در آخر آن مغاره گوی است که عمق آن سه گز باشد و آن گو را ابر تیره
عفونت و سمیت غالب است که هر ذی حیاتی را که دران بیندازند
فی الحال کشته می شود حضرت ظل الهی را اینمعنی گوش زد گردیده بعزم
سیر آن مغاره روانه شدند و چند راس گوسفند و غیره دران مغاک
انداختند به تجربه حاصل شد که سخن مردم آن ولایت خلاف بوده حقا
که آن مکان محل تعجب است دران سرزمین ملازم بکتاش خان
آمده بعرض رسانید که چون دایم از اعراب موصل دستبرد باروی
نموده بود بجهت تلافی مقدمات ایشان کنعان آل مهنا ابا خالد
بیک فرستادیم که در تلافی آنچه از دست برآید تقصیر ننمایند ایشان
با قشون خود بجانب آن ولایت رفته اهل موصل تاب مقاومت
نیاورده فراری میشوند اعراب مهنا ایشان را تعاقب نموده تا حوالی
دیار بکر میبرند در [illegible] کوکت با اهل موصل رسیده جنگ عظیمی واقع
میشود آخر الامر شکست بر لشکر مخالف افتاده جمعی اسیر و دستگیر
میشوند و پانزده هزار گوسفند و شتر و گاو بدست اعراب افتاده

سالم خانمان مراجعت نمایند و آخشتی سلطان نیز عریضه فرستاده
در طی عریضه قید نموده که سید محمد خان که قبل ازین از صدمه سید منصور
خان گریخته به بصره رفته بود سید منصور قلعه محیسنه را نیز متصرف خود
درآورده این کمترین بندگان با شیخ فرهاد بحوالی قلعه محیسنه رفته
که شاید سید منصور دم از ایلی بزند خدمتش از قلعه بیرون آمده
شروع در جنگ و نزاع نموده جمعی از طرفین مقتول شدند آخر الامر چنین
مذکور شده که سید منصور از کرده خود نادم است حضرت ظل الهی
درین روز کوچ نموده متوجه ییلاقات سهند بود در هر روزه اخبار متواتر
از اطراف رسید درینولا طهماسب قلیخان کس خود را بدرگاه جهان
پناه فرستاده خبر آمدن سردار بدیار بکر و آمدن بارزن روم را آورده
اظهار نمود که خواندکار ابازه پاشا را بقتل آورده با فرنگیان صلح نموده
متوجه ولایت حلب است حضرت ظل الهی بسعادت و اقبال ازین
اخبار چیزی بخاطر راه نداده از کدوک شبلی عبور نموده بقوریی گل نزول
اجلال واقع شد درین روز حسن خان حاکم هرات و خلف بیک
بشرف پابوس سرافرازی یافته منظور نظر عاطفت شاهانه گردیدند
و بزم عیش و شادمانی برروی ایشان آراسته هر لحظه بشفقتی ممتاز
و سرافراز می‌شدند بعد از دو روز ازان مکان کوچ واقع شده بحوالی

سهند

سهند رسیدند در تعریف خوبی آن ییلاق و چمن زبان روزگار الکن است
غایتش شمه از فضای آن بیان کردن لازم است **ذکر ورود مخیم اقبال
در ییلاق سهند و بعیش و کامرانی بودن و بقتل آمدن طالبخان
اعتماد الدوله و اغورخان ایشیک آقاسی باشی و دیگر سوانحی که
دران مکان روی نمود** چون آن سرزمین محل ورود آن مرکز دایره
اجلال گردید در هر طرف آن وادی که سیاح نظر پرواز مینمود چشم
بر روی گل و لالهای رنگارنگ می‌گشود و بهر مکانی که سیار خیال
عبور مینمود تکیه بر سبزه میکرد و سبزه زارش نزاهت چون روضه
ارم و ریاض عرصه اش سبز و خرم آب روان آن مرغزار
چون جعد بتان پرشکن و آب انهارش بغایت صافی و روشن
طره سنبل شانه زده باد صبا و زلف بنفشه بدست مشاطه نسیم مطرا
جام شقایق چون ساغر صهبا لبالب باده ارغوانی و کاسه گل بالامال
شراب زندگانی صحرایش از طراوت و صفا قبول جان خردمندان
و از خضرت و نزاهت غیرت نمای مرغزار ارم چون ساحت جود کریمان
طول آن بی سنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن
بسیار گفتی از خط استوا سطحی راست کرده و از دایره معدل قطعه
برانگیخته از سرسبزی مرغزارش زمانه خط نسخ بر طراوت ریحان

کشیده و بساط زمردی پیکرش آب روی زمرد و پیروزه برده از سبزه و صفا
چون آینه که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد یا خود آبگینه که از
رطوبت هوا زنگار پذیرد • چو مینا چراگاهی دید دید • روان
آب در سبزه آب خورد • چو سیماب در پیکر لاجورد • چون حضرت
ظل الهی به دولت و اقبال آن سرزمین را بفر و شکوه آراسته و در
منزلی که محل نزول پادشاهان سابق و بصورت پاکیزگی اشتهار
داشت فرود آمده سایبانهای منقش به پا و زربفت بر سر پا کرده
بر چهار بالش دولت و متکای عظمت تکیه نموده آیین عیش و سرور
تازگی روی داده هر روز طرب و هر لحظه روشنی زنگ زدای ضمیر آفتاب
تاثیر گشته در مراعات خاطر نکهتیان ساعی بودند برای کار آگاهان
عالم کون و فساد و بر ضمیر دانایان و متوطنان سبع شداد ظاهر و باهر است
که پادشاهان اولوالعزم برگزیده حضرت واهب متعال اند و با آنکه
در اندیشه خواص و عوام در نیاید سرپنجه نجدت و بسالت و قوت
بازوی کامکاری میسر میگردانند و هرچه به رزانت رای و تدبیر صواب متعلق
بود با استشارت رای روشن و استعانت ضمیر منیر به تفصیل
میرسانند هرچند آن امر در نظر دوربینان بلباس دیگر جلوه نماید
اما عاقبت آن محمود است انموذج این مقدمه بقتل آمدن طالنجان

که از خرمی سر بکیوان کشید

اعتماد الدوله است که چون در ایام منصب از باده خوشگوار دولت
عنان تمالک و دوراندیشی را از دست داده مدام با جام هوش ربا
دست در آغوش داشت معاندان که از دیر باز رشته مخاصمت را
در پیچ و تاب داشتند و در انتهاز فرصت بودند بگفتگوهای سعایت
آمیز مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل الهی نسبت باو منحرف ساخته
تا آنکه در روز جمعه دویم شهر صفر سنه ۱۰۴۲ که نواب همایون در خانه حسن خان
حاکم هرات مهمان بودند آن وزیر عالیمقدار را با اغورلو خان ایشیک
آقاسی باشی و حسن بیک یساول صحبت مقتول ساختند آری در این
سخن بینت که سرپنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان پیچید و با شخص قضا مقاومت
مفید نیاید چند اسبکروحی که با قضا نازل از راه مرافقت مسارعت
ننماید و خوشا کاهلی که با اجل موعود بقدر مخالفت تبدل نکند
خنک برق کو جان بگرمی سپرد • یک لحظه زاد و یک لحظه مرد
نه افسرده شمعی که چون برفروخت • شبی چند جان داد و آنگه بسوخت
بعد از کفایت مهم ایشان قاضی محسن ولد قاضی معز را نیز سیاست
نموده بجزای اعمال سزا دادند در همان روز امر وزارت بمیرزا تقی
و منصب ایشیک آقاسی باشی گری بامام قلی بیک یوزباشی اینانلو
نامزد شده حکم جهانمطاع بطلب او روان شد و در روز جمعه شانزدهم

شهر صفر میرزا تقی برتبه وزارت سرافراز گشته بتشریف پای بوس مشرف
گردید و درین روز سید محمد خان ولد سید حسین خان ولد ان ذکریا
خان با پنجاه نفر شاهی سیون شده در مجلس همایون مشمول نظر عاطفت
گردیدند و جمعی از اکراد را که ایوب خان حاکم سلماس گرفته بود بنظر آورده
مورد سیاست گشتند و در روز سه‌شنبه یازدهم ربیع الاول سنه [illegible] امام
قلی بیک ایناللو بجهت منصب ایشیک آقاسی باشی گری و رضای
خلیفه بجهت اسم خلفای و اغورلو بیک بجهت نظارت دفترخانه
مقرر گشته بپای بوس مشرف شدند و در بیست و پنجم شهر مذکور که از ییلاق
سهند کوچ نموده متوجه چمن اوجان گردیدند در اثنای راه محمد خان بیک
برادر میرزا تقی اعتماد الدوله بجهت وزارت مازندران و آقا زمان
اصفهانی برای وزارت رشت و میرزا تقی اصفهانی جهت منصب
وزارت لاهیجان و عماد که قبل ازین کشک نویس بود بجهت وزارت
قزوین و محمد بیک ولد منوچهر بیک غلام بجای حسن بیک به یساولی صحبت
تعیین شده پابوس نمودند و از چمن اوجان بعد از چند روز توقف کوچ
نموده متوجه دار السلطنه قزوین شدند و بدولت و اقبال در عمارت دولتخانه
نزول نموده متوطنان دار السلطنه مذکور از ورود موکب مسعود سر مباهات
بفلک اثیر رسانیدند و در روز پنجشنبه سیم جمادی الاول عریضه از جانب

علیمردان خان بپایه سریر آمد که صفدر خان ایلچی هند بجلدوکی آمده
چنین مذکور می‌شود که در غره جمادی الثانی داخل قندهار خواهد شد
نواب همایون در تدارک آن مقدمه کوشیده ارقام مطاعه بجانب
مذکور نوشته شد که چون وارد قندهار گردد اوضاع و اطوار او را بقید
تحریر در آورده بدرگاه جهان پناه ارسال نماید و در آن روز پیساجان
ویردی بجهت یساقچی باشیگری و مقصود بیک ولد خلف بیک بواسطه
یساولی صحبت تعیین شدند و در خاطر همایون خطور کرد که در حله
قلعه بنا شود که متوطنان آن بلاد از رهگذر متمردان در امان باشند
و در چهارشنبه بیستم حاجی بیک برادر جبادار باشی بجهت مهیا ساختن
اسباب قلعه متوجه حله شد و حضرت ظل الهی در دار السلطنه قزوین
بعیش و کامرانی مشغول بوده در دلجویی مظلومان و تنبیه ظالمان سعی
موفور مینمودند که در روز شنبه پانزدهم شهر جمادی الاول از جانب
امیرخان قورچی باشی که سردار خراسان بود عریضه بدرگاه گردون
اساس آمد که عبد العزیز خان ولد نذر محمد خان با بیست هزار اوزبک
بعزم تاخت خراسان آمده اراده داشت که نواحی مشهد و سبزوار
ویران نموده محالی آباد ان بگذارد چون این خبر را سپاهیان آوردند
این کمترین بندگان در جمعیت لشکر خراسان و تفنگچیان آن مرز و بوم

سعی نموده باتفاق منوچهر خان حاکم مشهد و جمعی از مردم هرات و میر کلان
خفاجه و سایر تفنگچیان خراسانی بعزم جنگ ایشان روان گردیدند چون
نامعدودا اوزبکیه در حوالی قریه تخرودنز ولنموده بودند که عساکر
نصرت ماثر را بر داشته بتعجیل از پی راه روانه گردیدیم و بنوعی طی
منازل واقع میشد که چون خیال در دل شب پنهان از طلایع جواسیس
میراندیم و چون ضمیر در خزانه راز دار محجوب از دیده بان خواطر
می آمدیم روی زمین را بدست و پای اسپان چنان می سپردیم
که دل خاک از ان آگهی نمی یافت و فرود و فراز راه چنان طی میکردیم
که برید انفاس در صعود و هبوط بدان وقوف نیافت قطع منازل
از ماه چنان استعاره نمودیم که عین الشمس بر ان دیده ور نشد
و پروین مثال لشکر چنان جمع کردیم که دیده مواکب منزل را ندید و
یک منزل چنان راندیم که همراهان جهات بر ان اطلاع نیافتند
و چهار گوشه بیابان را چنان در نوشتیم که مسافران صبا را
خبر نشد بامدادی که هندوی پاسبان شب دریچه صبح را از روی
ترکتاز مشرق باز کرد و لشکر نیروز از کمینگاه ظلام بر عرصه سپهر
تاختند ؛ چو خورشید تابنده بنمود چهر ؛ در باغ بگشاد گردون سپهر
بمحل موعود رسیده بی آنکه ملاحین از ورود جنود مسعود اطلاعی باشد

در برابر ایشان صف آرای گشته شروع در مجادله شد دلاورانی
که تیغ مردانگی را از سرچشمه شجاعت آب داده بودند و بلارک هندی
را از ترکتاز جلادت و مردانگی بصیقل را زدوده تیغ انتقام از نیام
کشیده بران گروه حمله ور گشتند نایره قتال از محل بام تا وقت
شام بنوعی مشتعل بود که باب سیل العزم منطفی نمی شد چون آفتاب
در پرده خفای مغرب متواری گردید آن بخت برگشتگان مشعلها
افروخته بکارسازی اسباب معرکه مشغول بودند اما معلوم
شد که مضمون الحرب خدعة را بخاطر رسانیده برافروختن مشاعل را
بجهت روشن ساختن راه گریز مهیا نموده بودند که درین اثنا
جمعی از قراولان خبر آوردند که عبد العزیز خان با لشکر اوزبکیه فراری
شده روی بولایت خود گذاشته غازیان شیرشکار از شنیدن این
خبر مسرت آثار آن گروه را تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده
قریب بسه هزار کس را مقتول ساختند و اسباب و خزاین عبد العزیز خان
بدست عساکر افتاده جمعی اسیر و برخی مقتول شده عنقریب بپایه سریر
خلافت مصیر خواهد رسید حضرت ظل الهی را ازین خبر مسرت
وحبور بی اندازه روی داده خلاع فاخره بجهت قورچی باشی
و امرا و مین باشیان و یوزباشیان که در ان معرکه حاضر بودند

فرستاده ارقام مطاعه عز ورود یافت که در محل خود هریک که در جانفشانی
تقصیر نکرده اند بجایزه و انعام سرافراز خواهند شد و ایشان را بهمه
جهت استمال ساخته بنوازشات و تفقدات سرافراز ساختند که
درین روز خبر رسید که از جانب والی داغستان ایلچی باتفاق کیخسرو
بیک قوم سپهسالار بدرگاه جهان پناه آمده بجهت آن مقدمه
مهماندار تعیین نموده ایلچی را بمحل خاصی فرود آوردند بعد از ورود
آن خبر عریضه سید منصور خان حاکم حویزه رسید که سید محمد خان
ولد سید مبارک که ببصره رفته بود بقصد استرداد قلعه حویزه با جمعی
از اعراب آل کربلا بفضول آمده اینغلام سید هاشم پسر خود را
برادرا و فرستاده بعد از جنگ سید محمد خان بدست آمده اراده
آنست که این کمترین بندگان بشرف پابوس مشرف شوم و از جانب
علیمردان خان خبر آمد که صفدرخان در بیست و سیم شهر جمادی الثانی
داخل قندهار شد حضرت ظل الهی ارقام مطاعه با خلعت فاخره مصحوب
محمد بیک یساول صحبت بجهت ایلچی مذکور روانه نمودند و در بیست و هشتم
شهر مذکور سرورنده که امیرخان قورچی باشی دران جنگ بدست
آورده با کتابخانه و اسباب عبدالعزیز خان بنظر مبارک اشرف
رسید اسباب او را بانعام سلطنت پناه محمد خان مقرر نمودند و درین

روز

روز از جانب طهماسب قلیخان خبر رسید که ابدال نام شخصی از اهل
شوره گل یار و میان قارص زبان داده جمعی از اهل قارص را القلعه مغاز
برد آورده و ولد حاکم مغازبرد را که جانشین پدر بود دستگیر کرده
قلعه را باهل قارص داده است و در روز چهارشنبه دهم شهر رجب المرجب
امام قلی بیک قاجار ایشیک آقاسی را بجهت حکومت قلعه آخسقه
و سلیمان بیک توشچی را بجهت محافظت الکاء قبه تعیین نمودند و اوتار
خان بجهت سفر خراسان بشرف پای بوس مشرف شد رسیدن
نوروز تنگوزئیل سنه اربع و اربعین الف و وقایعی که درین سال
از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه گر شد بهاری آمد و عالم چمن شد
ز سال نو همه غمها کهن شد ⁘ قدوم عیش را از سر گرانه ⁘ زده ابر بهاری
شادیانه ⁘ جهان از خرمی بر خویش بالید ⁘ گل قالی ز پامالی بخندید
ز بس نرم از رطوبت گشت آهن ⁘ جرس خود بینه شد در منع شیون
چنان گل از هوا شاداب می شد ⁘ که از آسیب شبنم آب می شد
ره توصیف آن را هر که سر کرد ⁘ سخن دیگر نیارد مختصر کرد
در روز چهارشنبه دوم شهر شوال سنه اربع و اربعین و الف که
چهار ساعت از روز مذکور گذشته بود مسندنشین فلک امیر
حوت بخلوتخانه حمل آمده عالم را بنور جمال خود مزین ساخت حضرت

ظل الهی در دار السلطنه قزوین در تالار باغ جنت جشن عظیم ترتیب داده
ایلچیان وادیان وسایر مهمانان را طلب داشته تا غروب آفتاب
بعیش وکامرانی مشغول بوده بانعامات وافر ساحت خاطر همگنان را
شاد ساختند یا کامترها واجب الکرم ومفیض الجودی چنانچه عالم طبیعت را
بر حسب چرخ آبگون چون فرش بوقلمون بازهار واشجار گوناگون رونق
وطراوت بی اندازه بخشیده ذات خجسته صفات عالم ملک وملت
وجهان دین ودولت را بفر آفتاب جلال وسعد اکبر عز واقبال
از مکاره حوادث دوران در حفظ حمایت خود نگاه دارد که باعتدال
هوای دولت که ربیع الابرار ایامست کلبرک بهجت نوبهار سعادت
بر شاخسار آمال علماء اعلام وفضلاء ایام وملوک اکناف واشراف
اوتاد وعباد وکافه انام وسایر خواص وعوام نضرت وطراوت
وخضرت ونداوت تازه یافت که دست آسیب ونکبات
حدثان بذی الشهور والاعوام بل الی منقرض الایام از تعرض دامان
واکمام آن قاصر است درین روز نوروز وموسم فرخنده
فیروز که طراز دیباچه جشن شاهان عجم وطرب نامه فریدون جم است
بر فردی از افراد دولت قاهره واحباء حضرت زاهره با اقسام
تحف وهدایا من الذهب والفضه والخیل المسومه والانعام

بدین درگاه گردون سا وبارگاه فرقدآسا تقرب مینمودند چیست کالان
بنشست ترا تا بر تو آن آرند القصه روزگار فرخنده آثار را انشا کام می
میگذرانیدند که در روز چهارشنبه نهم قباد آقا ملازم طهماسب
قلیخان عریضه بپایه سریر اعلا آورده که سوداگری سر درودی ویکنفر
جاسوس از استنبول آمده خبر آمدن خواندگار آورد که القصد استخلاص
ایروان روانه است واین سخن بتحقیق پیوسته چون در دار السلطنه
قزوین از اثر عفونت هوا طاعون و وبا بهم رسیده نواب همایون
به ییلاق درباوک که در سه چار فرسخی دار السلطنه مذکور بود نقل نمودند
ودر قزوین از اثر صعوبت آن بیست هزار نفر از دست ساقی اجل
شربت شهادت چشیدند واثر آن فتور باکثر ولایات شایع شد
در سلطانیه وابهر وطارم وخلخال وزنجان وبعضی از ولایت
آذربایجان واردبیل وگیلانات جم غفیر وجمع کثیر نابود گشته
ناله وافغان خلایق بفلک اثیر میرسید حضرت ظل الهی بعد از
چند روز توقف در ییلاق درباوک بدار السلطنه مذکور رجعت
نمودند ودر روز یکشنبه نهم شهر مذکور شاهوردی سلطان استاجلو
بجهت حکومت دربند تعیین شده سیاوش سلطان حاکم سابق
او را معزول ساختند ودران ایام از مرسیل در بلده دار المومنین

خرابی بسیار روی داد و شخصی بجهت تاریخ آن واهیه این مصرع را گفته
خاک قم را بباد داد این آب الحق بسیار مناسب واقع است دران روز
بنای عمارت و باغ در حوالی آسیاب سیاوش بیک بنهاده در ساعت
مسعود جشن عظیمی در انجا نموده داد عیش و عشرت دادند و در روز
دوشنبه پنجم شهر ذی قعده جانی بیک یساول صحبت رسیده
فرمودند که چون آمدن خواندکار بحدود چخور سعد مشخص شده با لشکر
قراباغ و شیروان و چخور سعد دران ولایت جمعیت نموده اگر از
جماعت اکراد و مخالفان حرکتی روی نماید در ازاله آن کوشند
خدمتش بپابوس مشرف شده روانه مقصد گردید مقارن اینحال
خبر فوت سلیمان خان حاکم کاخت بدرگاه جهان پناه رسید و بحری
بیک ماموی را که یکی از جانسپاران این آستان بود بحکومت
آن ولایت سرافراز کردند خدمتش با میرزا محمد برادرزاده همین ماهی
تفنگچیان که بجهت محافظت قلعه لوری تعیین شده بودند بتقبیل آستان
گردون اساس مشرف گشته روانه شدند و در روز جمعه نهم
ذی حجه خبر آمدن خواندکار بولایت سیواس بسمع منتسبان درگاه
علیه رسید که از انجا بلا مکث متوجه ارزن روم است و توپخانه را
بیشتر نموده درین روز جاسوسی از جانب طهماسب قلیخان رسید

که خواندکار بعد از ورود بارزن روم خلیل پاشا حاکم آنجا را بایسرش
بقتل آورده روانه ایروان گردید احکام مطاعه بطریق استمالت
بطهماسب قلیخان و سپاهیان قلعه در ایروان نوشته با خلاع
فاخره فرستادند که اینک رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال
روانه الکاء آذربیجان است در خدمات خود مجد و مردانه بوده آثار
سعی بظهور آورند که هر یک مشمول نوازشات شاهانه خواهند شد
و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۴۵ بساعت
مسعود حضرت ظل الهی از دار السلطنه قزوین سوار شده بعزم سفر خیر اثر
آذربایجان پای دولت در رکاب سعادت گذاشته روان
شدند و بعد از طی مسافت بسلطانیه آمده چند روز در قصبه ابهر
رحل اقامت انداختند و دران منزل اعتدال سرشت میرفتاح
اصفهانی از بغداد آمده بشرف پابوس رسید و بعد از چند یوم
مشار الیه را بنوازشات و عاطفات پادشاهانه سرافراز گردانیدند
بعد از انکه خبر نزول عساکر سلطان مراد بحسن سوهی مشخص شد خدمتش را
باتفاق قاسم آقا ملازم طهماسب قلیخان بایروان فرستاده
حکم کوتوالی شفقت کردند که در محافظت قلعه نهایت سعی بعمل آورد
و قزاق خان حاکم سابق شیروان را بجهت مرمت نمودن برج

وباره قلعه دار السلام بغداد روانه کردند که بصلاح دید حاکم آنجا اگر
تعمیری باید بکند و در روز چهارشنبه نوزدهم شهر محرم علی قلی بیگ
برادر سپهسالار بجهت دیوان بیگی گری و میر شاه طاهر ترشیزی
بجهت وزارت اصفهان و ولد فضل علی سلطان حاکم پنج ده بجای
والد حاکم شده پابوس نمودند و حکم ایالت دار السلطنه تبریز باسم
رستم خان سپهسالار نوشته شد و در ساعت مسعود از قصبه ابهر
بجد ترخص رفته علمهای جنگ را بجهت یمن ساعت بسته بتکیه بعون
عنایت پرورد کار کرده روانه سلطانیه گردیدند و در یکشنبه بیست
و هشتم شهر صفر سنه ۱۰۴۰ ملازم رستم خان سپهسالار که بایروان
رفته بود آمده بعز عرض رسانید که سلطان مراد خواندکار با وزیر اعظم
و جنود نامعدود روم داخل قارص شده در این چند روز بمحاصره قلعه
ایروان خواهند آمد و در روز پنجشنبه یازدهم خبر محاصره نمودن
ایروان بسمع بارپایگان جاه و جلال رسید و جمعی از غازیان که
اراده رفتن بقلعه ایروان داشتند مرخص گشته روانه شدند و هر روزه
اخبار متواتر میرسید که عساکر رومیه سیبها و توپخانها را بحوالی
قلعه نزدیک آورده کار محصوران تنگ شده حضرت ظل الهی از
سلطانیه بتعجیل تمام کوچ نموده متوجه گردیدند و چون موضع قرا

بلاغ چرخ بند مخیم سرادق جلال گردید از جانب محمد قلیخان حاکم
قراباغ و فرخ خان بگلربیگی شروان خبر رسید که چون کار بر نگهبانان
قلعه تنگ شده بود تاب مقاومت نیاورده قلعه را تسلیم نموده خود اسیر
و دستگیر تقدیر گردیدند حضرت ظل الهی را ازین خبر فی الجمله ملالی بخاطر
همایون راه یافت و اما چون همیشه تکیه بعون و عنایت حضرت
ذو الجلال داشت از آن منزل کوچ نموده بمقام برکش که از ییلاق
سراب است رحل اقامت انداخته شروع در سان عساکر نصرت
مآثر کرده جمعی از غازیان شیر شکار را بالعزم زبان گیری روانه اردوی
خواندکار نمودند و میرزا محسن مستوفی خاصه بجهت مهمانداری
صفدر خان ایلچی تعیین شد در آن اثنا خبر رسید که خواندکار
از سر تقصیر اهل قلعه گذشته سالماً و غانماً آن جماعت را روانه
نموده خود بعد از تعیین نمودن مرتضی پاشا را با لشکر معتمد خود بایالت
ایروان و روانه نمودن طهماسب قلیخان را با خدم و حشم بجانب
استنبول روانه دار السلطنه تبریز است و چون قبل ازین بسمع جلال
رسیده بود که خلیل سلطان قرامانلو حاکم احسناباد در کومک اهل
قلعه تقصیری نموده حکم بقتل او صادر شد و از جانب حکام قلعه بایزید
و ماکو نیز خبر رسید که بی آنکه آسیبی بایشان برسد قلعه را خالی

کرده بمخالفان سپرده اند حکم قضا امضا سمت ظهور یافت که آن دو میر
عاقبت نامحمود را پوست از تن کنده بنظر همایون آورند بعد از چند روز
آن امر از قوت بفعل آمد و محمد علی بیک که قبل ازین بایلچی گری بجانب
هندوستان رفته بود نزد رستم خان سپهسالار که در حوالی
تبریز و آن حدود انتهاز فرصت داشت فرستادند که تحقیق احوال
ایشان نموده بیاید مشار الیه متوجه گردیده سپهسالار از صدمه ورود جنود
نامسعود و در وهم دار السلطنه تبریز را خالی نموده در زوایای آن در کمینگاه
فرصت نشسته بود خواندکار بعد از گرفتن ایروان و بمقصد رسیدن
به تبریز آمده از راه وان متوجه ولایت خود گردید و سپهسالار با عساکر
فیروزی مآثر ایشان را تا حوالی خوی و سلماس تعاقب نموده
جمع کثیر اسیر و دستگیر نموده بدرگاه جهان پناه فرستادند محمد
علی بیک بعد از تحقیق احوال لشکر بشرف پابوس اشرف مشرف شده
حضرت ظل الهی بعون اقبال و یاری حضرت ذو الجلال از برکش کوچ
نموده متوجه دار السلطنه تبریز شده چون منزل قراچمن محل سرادق
جاه و جلال گردید امرا دولتخواه و منتسبان اخلاصمند بعرض رسانیدند
که استرداد قلعه ایروان از جمله واجبات است چرا که آن محل امسال بدست
نیاید نقصان و خسران بسیار بولایت آذربایجان و شیروان راه خواهد

یافت بلکه اکثر ولایت از دست خواهد رفت حضرت ظل الهی را رای کاردانان
دولتخواه خود خوش آمده بجهت استرداد قلعه مذکور عزم جزم نمودند
بشرح و بسط آن مقدمه در تحت مقدمه ایروان نوشته میشود گفتار
در وقایع آمدن خواندکار فرمانفرمای ممالک روم بصوب آذربایجان
و مراجعت آن و نهضت رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال
بجهت استرداد قلعه ایروان و فتح کردن آن قلعه خیبر توامان را
بعون ملک منان و دیگر سوانح و وقایعی که در آن سفر خیر اثر
روی نمود محجسته ترین بیانی و نیکوترین کلامی که سامعان خلوتسرای
قدس و ملکوت و نظاره کیان عالم لاهوت از استماع بهجت افزایش
جان را آبدریچه گوش و دل را بنزهت سرای آورند تا از تحریر ارقام
عنبرین فام این کلام مشام فهم و خردشان بشمایم حکایات معطر گردد
و سکنه خطه غبرا و متوطنان عرصه بیضا را قوتی در تن و قوتی در بدن
می آورم اگر من بی بضاعت کم استطاعت را از فرد مالکی بجهت
هر لفظی و بواسطه هر معنی بر در خلوتسرای امیر شرف الدین علی یزدی و جناب
فضایلمآب امیر خواندمیر بدریوزه و گدائی باید رفت تا عبارتی تازه
بدست آورده در کار مشکل پسندان روزگار نمایم اما از آنجا که غیرت
طبع بلند و نیت همت ارجمند است بر معانی دقیقشان التفات نمود

بتیمن آنچه از خاطر شکسته سر زند تسلی میشوم . قلم چون از کف سخن پرداز گردد
زعیب آید بگوش هوش آواز . که کلکت گرچه باشد بی بضاعت
ز فیض شاه یابد استطاعت . ملتمس آنکه سروری که از تحیر خاطر نظر صیرفیان
رسته معنی پژوهی در آورم اگر در آن نقدی با آب صد فی ملاحظه کنند
در ازاله آن بکرم عمیم سعی نمایند و بجان خزین این کم مایه دستگاه عبارت
پردازی منت نهند غرض از تلفیق الفاظ شکسته بسته این ساکن زاویه
خموشی آنست که چون در آن معرکه حیرت افزا که نمونه روز فزع اکبر بود
در رکاب ظفر انتساب سایه وار مقیم بود و آنچه بقلم تحریر آمده بی دستگاه
سخن آرایی است . آنچه قلم نگارد امروز . مملو از درست فتح و ظفر
باید دانست که سبب تلفیق این اوراق بلاغت نشان بعقد رقم فتح و نصرت
صاحب شکوهیست که ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان
خطه غبرا و سرچشمه لطف و عاطفتش منبع آب حیوان تشنگان بادیه خضرا ست
رهنمایی که بدستیاری قاید توفیق ره گم کردگان مسلک دین قویم را
بشارع مستقیم در آورده ندای جنود داعی الله بچهار طرف اقلیم بینا رسانیده
وحق سبحانه وتعالی کلید فتح و نصرت در چنین سر پنجه نهاده
و چنین بازوی کامکار را محل تایید و تقویت گردانیده بهر جانبی که
روی رایت ظفر پیکر بدان آورد مباسم آن ثغر با داد فتح قریب

خندان شد و بهر طرف که باد حمله بر انگیخت نسیم پیروزی معطر گشت . با عزم تو (مشام ایام از)
کاسمان بگردش نرسد . جز فتح و ظفر کرا رسد همراهی صحیفه
خاطر شریفش محل نقوش حقایق و لوح ضمیر منیرش مهبط انوار دقایق
طبع گوهر افشانش مخزن اسرار الهی و ذهن وقادش مورد لطایف نامتناهی
ز درک غایت علمش عیون مدرکه قاصر . ز کنه آیت نعتش نقوش ناطقه مضطر
قبه زرنگار چتر نصرت شعارش منور عرصه سپهر و غبار مواکب
کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر پرچم علم کشور گشایش غیرت
افزای زلف پرخم حور و خدم مجلس بهشت اساسش حیرت ده عقول
غلمان دار السرور در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخه صور عدم
بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای غمزدای مرحمتش
جان اولیاء دولت را مبتهج و مسرور گردانیده سموم قهر جانسوزش
جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل افروزش نضارت
بخش ریاض ستمدیدگان خنجر سر افکن و تیغ بیدریغش لسان صرصر (تیزش چون غمزه خوبان شور انگیز)
اجل قاطع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و آویز وسعت ساحت
ملک اسکندر در نظر همت عالی اثرش تنگ تر از حوصله مردم بخیل و رفعت
شجره قدر گستری و قیصر در برابر عظم شان ملازمانش بی وقع تر از فروع
نخیل . ای تختگه ملک ترا عالم تنگ . یک پایه ز تخت قدر تو هفت اورنگ

لطف تو نموده سوی پرسش آهنگ :: رخ سوده بخاک کف پایش از رنگ
بعد از آنکه دهان را بهفت آب بشویم نام نامی و القاب سامیش را
بگویم مبارز الدنیا و الدین مشید آثار الشرع المبین ناصر امیر المومنین
محی الدولة الصفویة صاحب الدولة الباقی منبع الآمال و الامانی
شاه صفی الدین الحسینی الموسوی صفوی خلد الله ملکه و سلطانه و اوضع
علی العالمین برهانهای بی شایبه تکلف و سخنوری و غایله تصلف مدح گستری
از مشاهده صادرات افعال و ملاحظه و ارادات اعمال این پادشاه
ستوده خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصری از اعصار
فرهمای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ تاجداری مانند
ذات بزرگوارش سایه سعادت و افضال نفکنده و باز بلند
پرواز تایید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمند کامکاری
بسان وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمت هریک از ابنای سحبان
دبیای براعت و ناسخان اوراق بلاغت و فصاحت واجب
مینماید که در نظم فراید وقایع و نثر مآثر بدایع آن شرایط اجتهاد
و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند و بر ذمت فضلاء جهان لازم منت
که در بیان مواقف مقدس آن مظهر انوار آله جهد مستطاع
بتقدیم آورند و در ضبط جمل و تفاصیل واقعات همایون عنایت

اجتهاد مبذول و سعی کرد بینند و من بنده که از مبادی ایام صبی
الی یومنا هذا ذره مثال خاک بر داشته عنایت و عاطفت آن
مرکز دایره اقبال بوده ام و مانند شاخ ضعیف بنیه نبات پرورده
ابر احسان این پادشاه والاجاه گشته مدتی بود که این اندیشه را
همخوابه ضمیر داشت که در جزایل نعمت آن حضرت که رقاب شکر از
طوق منت آن عاجز است و صحایف سپاس داری
از ذکر شمه از آن قاصر مقابله خدمتی تلقی نمایم تا میامن ذکر بعضی
از مواقف مقدس . نشاطی در آرد بخوانندگان بمفرح
رساند بدانندگان . فسرده دلان را در آرد بکار . غم آلودگان را
شود غمگسار . بنوشتن این مسوده شروع نمودم و آنچه در ایام
دولت بوضوح انجامیده بی شایبه تکلف و تصلف بر اوراق اظهار
نگاشتم چون مقدمه استرداد ایروان از معظم امور بود در ان
باب پای ثبات افشرده شمه بیان خواهم کرد تا وقوع این واقعه
عظمی بر عالمیان مبرهن گردد تا انقراض عالم دیگر چنین فتحی صاحب
شوکتی را روی نخواهد داد انشاء الله که آنچه پیش نهاد همت است
از قوت بفعل آید بمنه وجوده چون در فن سیاق تاریخ اولیست
که نخست شمه از کیفیت حالات والی روم و آمدن او بآن مرز و بوم

در حیز تحریر آورد تا سلسله سخن را ربطی بهم رسد و بعد از ان شروع در
اخباری که موقوف علیه فتح قلعه است نماید از ان سبب بتحریک
نسیم عبارت آرایی زلف شاهد معنی را بپیچ و تاب آورده مفصل
آن وقایع را بزبان بیزبانی بیان مینماییم و قامت شاهد سخن را
بدیبای آن معنی می آراییم که چون سلطانزاد فرمانفرمای مملکت روم
باغوای شیطان و رهنمونی جمعی از جهول و ظلوم از ولایت خود
بعزم تسخیر آذربایجان در حرکت آمده عنان کشورستانی باصوب
معطوف داشت بتاریخ یازدهم شهر صفر در حرکت آمده عنان کشورستانی
سنه خمسین و اربعین و الف حوالی ایروان مضرب خیام او گردید
درنخستین گام یکی از قلعه داران بی سرانجام که همیشه از باده
سرشار پندار در محنت خمار بود سررشته احتیاط از دست داده پای
وفای خود را به تیشه ادبار بی اعتباری لنگ ساخته چهره مراد را
به نیل بدنامی سیاه گردانیده بی آنکه برج و باره قلعه را ملاقات
صدمه توپ و شعله قاروره واقع شود بی منازع و معارضی در تاریخ
بیستم شهر مذکور در تسلیم نمودن قلعه ساعی گشت و دودمان آبای
خود را که از دیرباز بملازمت این آستان ملک آشیان مباهات
نموده مغز استخوان از خوان نعمت بی اندازه این دولت بلند آوازه

پرورده و آسوده داشتند خراب و ویران ساخت اینمقدمه را رو سپاه می
مقدمه فتح عظیم دانسته بتصور آنکه در هر قدمی همچون صیدی و در هر گامی
همین آشیانه پابرجاست از چخور سعد بعد از آنکه ساحت قلعه را از مردم
کاردان و بسیاری ذخیره و وفور توپ و تفنگ آراسته و پیراسته
و مرتضی پاشای ثانی وزیر اعظم را که از معارف دلیران روم و مشاهیر
بزرگان آن مرز و بوم بوده برتبه دامادی آن سلسله سرافرازی داشت
و شجاعان و رزم آزمایان بقوت شهامت او استظهار تمام داشتند
بکوتوالی و سرکردگی آن قوم مقرر فرموده تیغ خونریز را بعزم تسخیر تبریز
نموده متوجه آنحدود گردید چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر آفتاب
تأثیر نواب همایون اعلی تافت از دار السلطنه قزوین که یورت
قشلاق آن برگزیده جهان آفرین بود در حرکت آمد حکم قضا جریان
بجمعیت جنود ظفر ورود و باحضار عساکر گردون مفاخر شرف نفاذ
یافت تواجیان بهرام صولت باطراف و جوانب دیار و امصار
متوجه گشتند و خود بنفس نفیس بجهت عرض لشکر قیامت اثر در ییلاق
سراب رحل اقامت انداخته دست اعتصام بر حبل المتین
توکل زده همواره همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند آن سلطان
ظل اله از مبادی نسیم صبا و تبسم گلزار نشو و نما متوجه آن بود که

که هر کتب امری که در نظر ناقص فهمان کوتاه بین شاق نماید بی گمان در تسلیه
خاطر نارسای ایشان کوشیده بنوعی در انجام و تدارک آن سعی نماید
نه دست تو دار دخبر نه تیغ تو آلودگی ظاهر گردد از آن جهت در نظر دقایق
سنجان و دانش پژوهان صورت و معنی این ارادت دلیل قاطع
و برهان ساطع است بر خدا آگاهی آن یگانه زمان که امور کلی و جزوی
او بی معاونت هاتف غیبی و پیر حضرت الهام لاریبی تمشیت پذیر نیست
پس هرگاه ابواب عنایت الهی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح
شود اگر بخندد او را از طلعت جمال عروس آمال مهجور داشته
بظهور صور ناگواره بیازاید نباید رنجید چه عاقبت غنچه مطلب شکفتن گیرد
و شاهد مراد در آغوش آید همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل تا بالقاء آتش
باقدام رضا و تسلیم پیش نیاید خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما
از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان
قربان را بر طبق آیه وافی هدایت یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد
پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش
نتافت و نبی عربی تا کربت غربت و شدت اعدای دین و ملت
نکشید شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت رسالتش نوزید
براه عاشقی هرکس نهد گام ∴ نه بیند بی تعب روی دلارام

درین صورت خاطر فرخنده مآثر را از رهگذر چشم زخمی که بکید و خدیعت
بظهور آمده چرا متوزع و متفرق باید ساخت ∴ تو کار خود بخدا واگذار و
رنجه مشو ∴ که کارسازی تو لطف کردگار کند ∴ سبحان الله این چه حیرت شکستگی و سکوت
و این چه راست که میپویم از بیهوشی سر رشته کلام از دست دادم
و عنان سخن را از کف رها کردم همان به که مطلب طالب را بمطلوب حواله
نمایم و پرده حجاب از روی شاهد مدعا برداشته بغازه عبارات
تازه چهره دلبر معنی را گلگون سازم که چون ملک آرای ولایت روم
با لشکر خصایل مذموم که همگی را نقش معدومی بجای خط سرنوشت در ناصیه
مثبت بود وسعت آباد دار السلطنه تبریز را مخیم سرادق خود
ساخت از ورود جنود آن خرابی بسیار بر ابنیه و عمارات آن بلده
طیبه راه یافت سپهیان قضا و قدر از صبا و صرصر سرعت سیر
استعاره نموده شمه از حرکات ناهنجار ایشان بسمع حجاب درگاه
عرش اشتباه رسانیدند آتش غضب شاهنشاهی شعله ور و سطوت
قهر پادشاهی پرده در گشته بعزم مقاتله و مجادله لشکر نصرت اثر را که
بجهت مصلحت و تدبیر چون شیر در رخنه گاه میداشت رخصت انصراف
ارزانی فرمودند که در اراقه و سفک دمای آن خون گرفتگان سعی
نمایند دلاوران ظفر توامان ∴ چه از نشئه نغمه رخصت شنیدند

از عرض گاه لشکر فیروز تا ساحل بحر جنود کینه اندوز مخالف که بقدر مسافتی
بود بیک چشم زدن طی نموده محیط آن دریای زخار شدند و از یک
طرف سورن انداخته در قطع آمال آن بخت برگشتگان چون پیک
آجال در کار بودند و ساحت آن عرصه بهشت نشیم را چون حلقه
خاتم بر سلیمانان آن خیل ذرم تنگ کرده نمودار صحرای جهنم ساختند
و در عرض سه روز توقف آن مخذولان چندان بی سر و سامانی و قلت
بیجان گردیدند که در ضبط حافظه مهندسی نمی گنجید دلیران لشکر بدستیاری
شمشیر هندی نسب افسونگر خط مندلی بگرد اردوی فلاکت اثر آن قوم
کشیدند که هر که پای از خط بیرون مینهاد سر بجای نقش قدم در
پایش می افتاد و هر که دست از آستین جلادت بدر میکرد دستش
از جلد دستی جلاد اجل دیگر روی آستین نمیدید در اردوی آن گروه
شدت جوع و محنت بی برگی بنوعی سمت ظهور یافت که متمولان آن طایفه
از روث دواب و رؤس کلاب تغذی مینمودند و در آرزوی
جان میدادند و در عوض ماست مهتاب می لیسیدند چون تنگنای
آن معرکه پر آشوب در نظر پادشاه آسمان کلاه رومی سپاه
که دم استبداد و استقلال میزدند و بزبان او بغیر لفظ انا و لا غیری
جاری نمیگشت و باد نخوت جبروت عظمت نمرودی را بر روت خود نمی آورد

سربست
و اساسه اسکندری کمترین پایه وقار خود میدانست درآمد دا
که از حرکت بی هنجار فایده بغیر از گردانی رتبت نیست و از تخم افشانی
زیاده طلبی بری بجز پشیمانی حاصل نه طبل رحیل کوفته کام و ناکام
از جنگ ستیز عازم زم شتاق جسته از راه گروه سپاس
متوجه دار الامان و ان گردیده شفقت و مرحمت حضرت ظل الهی
لشکر نصرت پناه را مانع تعاقب شده نگذاشت که بتکامشی آن
گروه روند باوجود قدغن پادشاهی و غضب شاهنشاهی جمعی از
دلیران شغار صولت شاهین طبیعت مقید بطعمه روی نشده
از شکاری خود دست بر نمیداشتند تا مورد سیاست گشته
باعث تنبیه فوجی از جانسپاران شدند چون بخار نکبت
مخالفین را وزیدن آخر شده و دبور ادبار آن طایفه بی عار چون گردباد
بهوا رفت نسیم امنیت از مهب فیض الهی در اهتزاز آمد و صبای
رفاهیت از گلشن عیش بریاض خرمی وزیدن آغاز نمود و خبر معاودت
آنجنود نامسعود بسمع مبارک حضرت ظل الهی رسید بنابر اعتقاد
درست که همیشه پیش نهاد همت والانهمت بود سجدات شکر تقدیم
رسانیده بواسطه تدارک خللهایی که در ولایت راه یافته بود
عنان عزیمت بسمت دار السلطنه تبریز معطوف داشت

راقم این مسوده بجهت بازگشت لشکر مخالف این تاریخ را گفته بنظر
مبارک حضرت ظل الهی رسانیده مورد عاطفت و شفقت بی‌نهایت گردید
قطعه جهانگیرا شب دوش از ستمهای فلک بردم • غم و اندوه می‌شد
بر نشاط و عیش من غالب • که یارب از چه رو این جرات از قیصر پدید آمد
مگر اقبال شه گردیده بود از چشم او غایب • صفی آن شاه نیکو اعتقادی
کز شرف او را • نموده مهدی صاحب زمان بر جای خود نایب •
درین بودم که گفتا هاتفی با من که اینک شد • به پیش صاحب دین دفع
این بدطینتان واجب • ز بیم تیغ شاهنشاه ایران لشکر رومی
گریزان شد چنان کز دیده افلاک شد غایب • رواج مذهب اثنا
عشر بهتر ز اول شد • که غالب شد سپاه نور چشم سرور غالب
پی تاریخ این فتح همایون طبع موزونان • شده در جستجو چون خاطر
مشتاق من راغب • چو وحی منزل این تاریخ عالی ز آسمان آمد
که فانی کرد رومی را علی بن ابی طالب • القصه چون دار السلطنه
تبریز محل نزول شاه دوران جلالت و اقبال گردید بدستور سلاطین
سلاطین و پادشاهان باداد و دین در دلداری رعایا و متوطنان
و خاطر جویی مسکینان و حاجتمندان نوازشات لایقه و تفقدات
انیقه بظهور رسانید و آن گروه بزبان استشفاع روی مسکنت

بر زمین نهاده میگفتند نظم دیدیم روی غصه کنون وقت خرمیست •
خوردیم زخم فتنه کنون جای مرهمست • ارکان دولت و اعیان
ملت فراخور احوال بتکلفات شاهانه و عنایات خسروانه سرافراز
گشته مطایای آمال خود را پربار ساختند پادشاهی که همای همایون فر
در هوای فضای هدایتش بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان
در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده
زبان الهام بیانش کاشف اسرار الهی و ضمیر خورشید تنویرش
مطرح انوار حقایق نامتناهی است چگونه در تسکین قلوب ستمدیدگان
اقطار سعی ننماید و چه واسطه بر زخم ناسور محنت رسیدگان آفاق
و امصار مرهم التفات نگذارد و برهان این کلام خجسته انجام که از زبان
قلم بعرصه بیان جلوه گری آغاز نهاده استرداد قلعه ایروان
و التیام جراحات متوطنان آن عالی مکانست که چون سپند
آرای ملک روم از تصرف قلعه که بخدیعت بدست آورده بود مبتهج
و مسرور گشته بنوعی که قبل ازین مسطور گشت روانه ولایت خود گردید
حضرت ظل الهی بجمعیت وزرا و امرا و اعیان دولت و سرداران
جنود ظفرنشان امر فرموده معامله کنکاش استرداد ایروان از
خاطر آفتاب مآثر سر زده در باب نسق و اوقات قلعه گیری بلفظ

کهبارند گور ساختند . هرچه آید از ان خلل در کار . هست اول علاج
آن ناچار . چون درین یورش خجسته اثر بر آیینه ضمیر منیر آفتاب
تاثیر آن دارای کشورگیر صورت فتح مصور شده بود بعد از اظهار مشورت
ملازمان عتبه اقبال روی ضراعت بر زمین نهاده بعز عرض رسانیدند
که چون توسن ملک رام کرده سیاست و الاست عنانش بر صوب
مراد معطوف باید گردانید و باز بلند آشیان حکومت دست آموز
همایون همت اعلی است بهوای خاطر پرواز باید داد نظم
ایزد که وا داد جوانی و ملک . ملک ترا داد تو دانی و ملک . حضرت
ظل الهی نخست بترتیب آوردن توپ گران از دار السلطنه اصفهان
بوسعت آباد ایران حاضر سازند هر یک از اخلاص نشان عتبه علیه را
بقدر وسع و قدرت خیال این مهم خطیر که از عظایم امور دولت بنظر شان
مینمود بخاطر میرسانیدند که آیا تمشیت این امر عظیم بقوت بازوی
کدام صاحب رای دولتیار صورت پذیر گردد که ناگاه قرعه اختیار
بالهام حضرت پروردگار بنام سامی حسین بیگ که امارات
سعادتمندی و اخلاص گزاری از جبین او ظاهر بود بر آمد خدمتش
در روز چهار دهم شهر جمادی الاول از قراچمن که در دوازده فرسخی
تبریز واقع است بسرعت تمام متوجه اصفهان گردید بعد از انجام

امر فرمودند که بفرصت اندک
چند عدد توپ گران

آن مهام حضرت ظل الهی بر تصمیم عزیمت تسخیر جازم شده بر ضمیر منیر خود
استخلاص آن قلعه را تصمیم نموده بکوچ نمودن و حرکت کردن جنود
ظفر ورود امر فرمود با وجود کثرت سرما و شدت شتا که مزاج هوا روی
بسردی داشت و ابر و باد سر تلون مزاج پیش گرفته بود گاه از سیمای
برق خنده دلفروز و گاه از باران و رعد گریه و شور میفزود و برف از
کوه سنگین دل قساوت قلب آموخته گاه از سهام برد دلها
میخراشید و گاه نمک سوده بر آن می پاشید . گشت قاطر چو چشم
دلبر من . چشمه گرم آسمان پیما . ناتوان ناتوان ز بر قطار .
بکرشمه همی کند ایما . حضرت ظل الهی در روز دوشنبه دویم شهر
جمادی الثانی از دار السلطنه تبریز بوثوق عنایت بیچون و قوت دولت
روز افزون عنان بقاید توفیق و من یتوکل علی الله فهو حسبه
سپرده روان گردید عساکر نصرت قرین و غازیان ظفر آیین که بجان سپاری
و خدمتکاری بر میان جان بسته فتح کردار ملازم رکاب ظفر انتساب
مینمودند در اثنای طی مفاوز کلب علی خان حاکم لار را بآوردن توپی
که قبل ازین در بلده خوی ترتیب داده گذاشته بودند و در ثانی الحال
از شرف سعادت رافقت موسوم بیولداش شد مامور ساختند چون
کنار آب ارس که از انهار معظم بلاد و امصار است مخیم سرادق

جلال گردید خان مذکور توپ بالیمز مشهور را باردوی معلا رسانیده
از آب گذرانید چون اردوی همایون را عبور از آب ارس آسانی
روی نمود حسب الفرمان قضا جریان عمدة المقربین خلف بیک
برسم منقلای با چند نفر از امرا نامدار روانه مقصد شده خود بنفس
نفیس نکتیه بلطف و عنایت حضرت رب العزت و تایید و معاونت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امام المتقین و یعسوب الدین امیر المومنین
علی بن ابی طالب و لواطن قدسی مواطن حضرات ائمه المعصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و روح پر فتوح حضرت صفیه صفویه جنت
بالانوار القدسیه نمودن عنان یکران دولت بنیت فتح و نصرت
بصوب ولایت چخورسعد که ساحت باراحتش رشک افزای
خلد برین و عرصه جنت نشانش خلاصه معموره روی زمین است
مصروف و معطوف داشتند و در سر قدم مبشر فتح خبر الامان
بگوش جان میرسانید که اینک دروازه قلعه در انتظار موکب شاه
چشم براهست و در سر گامی منهی اقبال مژده میداد که برج و باره از
صلابت جنود ظفر قرین روی بر زمین نهاده در انتظار مقدم
شاه جهان پناه قلعه بغل گشاده نشسته لشکر سراه القصه بعد از
طی مفاوز و مسالک و صحاری و بوادی چون قصبه شرور محل عبور

گردید بخاطر آفتاب ماثر که آمیزج جام جهان نماست که سکان قلعه را
که از جام غرور و [illegible] ساغر نخوت مست و بی شعورند از طلوع ماهچه
رایات اقبال مطلع سازند که شاید بخت خواب آلوده آن روز
برگشتگان از صهبای نوم غفلت بیدار گشته بسر حد تیقظ و انتباه
از روی لطف و مرحمت بزبان عفو و نصیحت و کلماتی که دلیل بر حجت
قاطع بود اعلام نمودند که ذات همایون ما بنا بر عادت جبلی از جرائم
و ذلات شما گذشته رقم عفو بر آثام جملگی کشیدیم باید که بزبان
اعتذار و استغفار پیش آمده باستلام آستان سپهر توامان
شرف استسعاد دریابند و بیقین دانند که دولت مرغی نیست که بهر آشیانه
فرود آید و مملکت عروسی نه که بهر کس چهره نماید عنایت ازلی باشامل
حال که شود و بخشش لم یزلی تا مقرون روزگار کدام سعادتمندی
گردد و آیه یختص من یشاء بعد از اتمام نصیحت نامه یکی از ملازمان
جانسپار داده روانه نمودند با این الطاف پادشاهانه و اعطاف
خسروانه خبث طبیعت و حرص جبلت آن مدهوشان باده غفلت را
بر مکر و خدیعت باعث و محرض آمد آری چون تدبیر خواهان
موافق تقدیر ملک قدیر نبود عاقبت از آن همه سعی و کوشش
جز حرمان و خسران نیافته خسارتشان موجب خسارت گردید

کتابخانه آستانه قدس

بعد از آنکه بخاطر آفتاب تأثیر پادشاه جهان المحفوف بعنایت
ملک المستعان که همت بلندش کمند تسخیر بر کنگرهٔ و شرفات ایوان
کیوان می‌افکند لمعه باحوال کثیر الاختلال آن طایفه پرتو انداخت
و بعین الیقین مشاهده رفت که کلک قضا منشور ادبار ایشان را
بتوقیع خسران موشح گردانیده به نیت قویم و عزم مستقیم از آن مرحله
کوچ نموده رایت قلعه‌گیری برافراشت بتاریخ روز پنجشنبه پانزدهم
ماه مبارک رجب که روز استفتاح بود ساحت با نسحت ایروان
محل نزول اجلال آن برگزیده لم یزل و لایزال گردید و عرصهٔ آن
سرزمین آن سرزمین از سم سمند باد رفتارش مشک ختن
و عنبر سارا تبدیل یافت محصوران قلعه بعد از ملاحظهٔ اینحال دل
از جان و مال برگرفته بجد و جهد تمام در اسباب حصار
داری ساعی شدند و در همان روز یرلیغ واجب الاذعان که
بتوقیع ملک بنیان قرین بود نفاذ یافت که قدوة الامراء العظام
رستم خان سپهسالار ایران و بیگلربیگی آذربایجان حوالی قلعه را
بر امرا و غازیان نصرت فرجام قسمت نموده جهت سیبه ترتیب دهند
سرنقبی بعهدهٔ امیری و سرسیبه بوقوف صاحب تدبیری مقرر دارند
که هر یک بقدر وسع و توان جان شیرین در کف نهاده در خاراشکافی

کتابخانه آستانه قدس

چون فرهاد ضرب المثل روزگار کردند حسب الفرمان قضا جریان توپچیان
مریخ هیأت سطح آن سرزمین را چون کرهٔ افلاک بقسمت در آورده
در امر نقب کندن و سیبه بردن جازم شدند و در آن روز امرای آذربایجان
و قراباغ و شیروان و بردع و خواجه شیر که قبل از این بسرکردگی عمدة الاعاظم
سیاوش بیگ قوللر آقاسی که در قشلاق قراباغ بجهت تمشیت
مهمات گرجستانات توقف نموده بودند و یکعدد توپ بالیمز همراه داشتند
بعز بساط بوسی مجلس بهشت آیین شرف استسعاد یافته در آن امر
با سایر دلاوران معرکه نبرد کمر خدمتکاری بر میان جان بسته دست
یکی داشتند بر رای الباب ارباب روزگار پوشیده نیست
که قادر مختار کلید هر بند بسته را بدست اقتدار صاحب قرانی نهاده
و گره هر کار فروبسته را برای مشکل گشای سرو الا شکوهی حواله کرده
حضرت ظل الهی حل آن عقده که روزگار از آن بستوه آمده بسر انگشت
تدبیر آسان کرده و کشف هر معضله که ایام از آن درمانده باشارت
رای منیرش سهل آید   همان چاره دید آن خردمند شاه
که بر دارد آن بند از آن بندگاه   بفرمود تا لشکر نامدار   در آیند
پیرامن آن حصار   ببازوی قوت خرابش کنند   ز سیلاب
خون غرق آتش کنند   عساکر نصرت مآثر دور دایره قلعه را محاصره

نموده مرکز وار در میان گرفتند تا بتوفیق حضرت متعال در روز پنجشنبه
بیست و پنجم که ده روز از ورود جنود مسعود بآنحدود گذشته بود
نظارت پناه حسین خان ناظر سه عدد توب بالیمز قلعه کوب را بیمن
توفیق و تایید حضرت علام الغیوب با جمع کثیر از بیلداران و تفنگچیان
و عراده سازان و حدادان چابک دست بپایه سریر خلافت
مصیر حاضر ساخته بشرف پای بوس اشرف مشرف گردید
و از شنیدن نغمات تحسین سر مباهات بفلک رسانید مردان
کاردیده روزکارکردیده ازین حرکت حسبت و چالاکی که از آن
اخلاصمند بمنصه ظهور آمده بود انگشت تحیر در دندان گرفته از هر طرف
صدای آفرین بلند کردند خدمتش در اثنای طی مراحل از
اصفهان تا ایروان مسافت راه را بذرع در آورده یکهزار و دویست
و هفتاد و هشت هزار و یکصد و پنجاه ذرع که دویست و نه فرسخ و نیم و یکصد و پنجاه
ذرع بوده باشد مشخص کرده و در عرض چهل و سه یوم از دار السلطنه مذکور
بایروان آمده بعز بساط بوسی مشرف شد دانشمندان با عقل آشنا
و خردمندان بادراک هنر او اینمقدمه را از برکت حصول
دعای خیر که در طی مسالک از آن اخلاص بناص بوضوح پیوسته
بود و محض عنایت بیچون دانسته رجوع باقبال بی‌زوال پادشاه

صاحب فرکیتی بهال نمودند اگر نه حرکت کوه البرز در نظر ایشان از
قبیل خیالات باطل و تصورات بیحاصل مینمود سخن بسبب عقل دور
بین موشکاف را ازین تردد وا رهانم و رخسار پرده‌گیان عبارت را
آب و رنگی تازه دهم که چون بفرمان قدر توامان پادشاه عرصه امکان
باره و برج قلعه ایروان بجنود نصرت ورود غازیان ظفر نشان
تقسیم یافت هر یک بقدر حالت بازوی جلادت گشاده در انجام
آن مهام ید بیضا نموده داد مردانگی میدادند بجهت ترتیب
و تنسیق توپخانه رستم خان سپهسالار نهایت سعی بعمل می‌آورد
و در محاذی هر برجی که بحصانت و متانت آن روز برگشتگان
قلعه پناه را اعتقادی بود توپخانه نصب فرموده در برابر برج
سفید که از بروج اعظم آن حصن حصین بود و سپهای آن محل
بعهده محمد قلیخان زیاد اغلی مصاحب قاجار و بیگلربیگی قراباغ
و کلبعلیخان حاکم کسکر و عمله بیوتات بود توپخانه ترتیب داده
توپ مشهور بحرت را در آن مکان مهیا نموده حسین بیک ناظر را مقرر
داشت شد که در آن توپخانه آنچه لازمه سعی است بعمل آورد حسین بیک
موما الیه بامرا جانسپار که اسم ایشان نوشته شد در تخریب
آن باره آسمان کردار کمر اجتهاد در میان بسته داد مردانگی

میدادند و آن خدمت را عطیه عظمی دانسته در سیبه ساختن و توپ
انداختن دقیقه فوت و فروگذاشت نمیکردند امرا عظام و بیگلر
بیگیان ذوی الاحترام خصوصاً حسن بیک امیر شکارباشی
که بفرمان علیه بسرکاری ضلعی از اضلاع مقرر بود و نهایت جانسپاری
و نیکوخدمتی بعمل می آورد و از صدمه نهیب دلیران معرکه دار و گیر
ناله و نفیر اسیر بفلک اثیر میرسید از بام تا شام نایره جدال
مشتعل بود و از صباح تا رواح باران فتنه میبارید خنجر آبدار
هر لحظه سری بخاک می انداخت و تیغ آتشبار دود از خانمان برمی آورد
و بلارک جهانگیر درع را چون دراعه غنچه تا دامن میدرید و تن عدو را
چون گل در خون غرق میکرد صدای توپ رعد آواز و خروش تفنگ
خارج آهنگ رنگ در روی شجاعان روزگار نمی گذاشت صرصر
غضب الهی آتش رزمگاه را دامن زدن آغاز نمود و تندباد حوادث
غبار میدان نبرد را بر سر محصوران افشاندن شروع کرد از دخان
توپ و تفنگ همیشه آنکه ابری مجاور آسمان قلعه نشینان بی نام
و ننگ گشته بغیر از گلوله تفنگ تگرگی بر سر ایشان نمی بارید
ساکنان حصار پر ادبار که شکاری وار در میان جرگه سرگردان و متحیر
مانده دل از جان برداشته بودند گاهی پای جلادت بمیدان

کارزار نهاده با مردم سیبه دستبردهای مردانه مینمودند تا روزی
سیبه مردم شیروان ریخته بنهایت جلادت و تهور بعمل آورده
اما فرخ خان بیگلربیگی شیروان دران مقدمه داد مردی و مردانگی
داده با عساکر منصور تیغ مدافعت از نیام انتقام کشیده سپر ممانعت
بدست اهتمام گرفته هرگاه آن گروه گامی پیش نهادندی نوک
پیکان خون افشان را چون خار در راه ایشان ریختی و بر زخم
پیکان خارگذار طریق تقدم ایشان فرو بستی تا آنکه چشم زخمی به
بیگلربیگی رسیده بزخم تفنگ جان را فدای آستان ملک پاسبان
نمود فلک را این نشید بزبان آمد
تن شاه باید که باشد درست
من و جمله را گو شود پای سست
القصه بعد از وقوع آن قضیه آن بخت
برگشتگان از عرصه معرکه برگردیده روی بحصار آوردند در انداختن
توپ و تفنگ و قاروره کمال جلدی و چابکی بکار میبردند از مبداء
جلوس آل عثمان الی الآن مبارزان عرصه دوران این پایه شجاعت
و بسالت بر میان کمان نمی بردند حقا که نقد جان را در راه ناموس
حقیقی خود در کف گرفته برضاجویی و خشنود بودند باید دانست
که چون مطمح نظر فرخنده و منظور خجسته حضرت ظل الهی که ارتفاع سده مناقب
و اعتلای عتبه مناصب درایتش در مرتبه ایست که سیاح

عقل روشن رای بساحل دریای مرحمت بی پایان او غوص نمی تواند
نمود . الهی باد تا افلاک و انجم . مبادا نام نیکش از جهان کم
بتایید الهی باد منصور . بتدبیرش ممالک باد معمور . دعای صبح
خیزانش قرین باد . سعادت یار و دولت همنشین باد . آن بود
که ساکنان عاقبت نامحمود قلعه را بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند
امیدوار سازند که بضرری از سپاه کینه خواه متضرر نگردند اما
چون فرمان شقاوت نشان ارباب بغی و طغیان بطغرای بی
سعادتی موشح بود درر غرر آن مواعظ روحانی را ناشنیده انگاشته
از توهمات و تسویلات شیطانی مخزن سماع انباشته راه نزاع
می سپردند و غافل ازین . بر نفسی کو بندامت بود . شحنهٔ غوغای ١
قیامت بود . بعد از آنکه حضرت ظل الهی از روی موعظه و دلیل
راه حجت بر القوم مطرود ذلیل سپرده و گردانید با وجود حصانت
و متانت قلعه که از ثری تا ثریا فرود و فراز خندق و باروی اوست
و از سمک تا سما امتداد سور و بارگین اوست نه بر بامش طایر بلند
آشیان از بیضه برف تواند نهاد و نه در دامنش از دوری
راه قطرهٔ باران تواند رسید . با پشت گاو و ماهی و با اصل همقرین
با برج گاو و ماهی و با فرع همقران . در همان روز معتمدان سدهٔ

والا بالهام ملهمان عالم بالا و بفرمان سریع الجریان آن نمودار
موهبت ایزد تعالی در انهدام بنیان قلعه کمر بمیان بسته در اندک
فرصتی بروج حصار را که با بروج سماوات دم مبارات میزد بضرب
توپ پر آشوب بزمین هموار ساختند و مجموع جنود ظفر ورود بروجی که
منسوب بایشان بود مجوف کرده بچوبها استحکام داده و بتعبیهٔ انباشتن
هیمه و نفط پرداختند منجمان و ستخرجان که رصد بند دقایق علوم
آسمانی اند همیشه اقبال آسا در عتبهٔ علیه ربقهٔ اطاعت و انقیاد
دارند و در تعیین ساعت یورش ساعی گشته بتاریخ روز سه شنبه
بیست و پنجم شهر مبارک رمضان در آتش زدن بروج و یورش حکم
قضا مضا صادر گردید در همان لحظه شعلهٔ غضب پادشاهی در التهاب
و زلف غیرت پرچم فتح و نصرت بر پیچ و تاب آمد از حضیض ارض
تا اوج سما شعلهٔ عالم سوز صد نیزه بالا سمت تصاعد پذیرفت
باره که چون باروی کهن برج آسمان بجهت معاونت منی لقان
یک پای ایستاده بود از صدمهٔ آن واقعهٔ هولناک بزانو در آمد
و برج که همچون کوه ستون پای وقار بر زمین استوار داشت
بیک پهلو افتاد دلیران نصرت شعار را که در امر جانفشانی
طاقت طاق و در مقدمهٔ قلعه گیری بغایت مشتاق بودند سطوت

قهر شاهنشاهی مانع آمده نگذاشتند که از محل خود قدم فراتر نهند که شاید
حصارنشینان تیره روز از نارسایی بخت برگشته مطلع شده از تهیب
آنچنان صدمه بضراعت و التماس پیش آیند و بیمن عاطفت بادشاهی
راه نجاتی یابند ایشان خود از غایت غرور قلعه باصابت و کثرت ذخیره مغرور بودند و
نقش اطاعت و فرمانبری بر صفحه ضمیر نمی نگاشتند و شیوه تمرد و عصیان
اظهار مینمودند قزلباش ظفر تلاش را دیگر تاب مقاومت نمانده
بفریاد آمدند امرا عظام با احتشام بواسطه رخصت یورش و انهدام
بنیان آن گروه بی سرانجام در گرمایش گردون اساس زالو
زدند بعد از استشاره و استخاره رای خورشید اعتلا آن بر
گزنده خالق ارض و سماوات قرار یافت که بجهت تخریب بنای
غربی قلعه که تا غایت از اثر لگدکوب توپ محفوظ مانده معتمد الدوله
خلف بیک که بقراولی و محافظت اردوی گردون شکوه اشتغال
داشت و با آن حصار پشته و شور عشقی از دور پیدا ساخت توپخانه
ترتیب نماید و در هموار نمودن باره و بروج آن سعی موفور بعمل آورد
آن خان سپهسالار اخلاص شعار در مدت سه روز باره و حصار
آن سمت را آنجا که راه هموار نموده ممر دخول پیدا ساخت چون مقدمات
رونقی و مهمات سامانی یافت سرداران جیوش گردون خروش

آلات و ادوات یورش را آماده و مهیا نموده در روز سه شنبه هفدهم
شهر شوال ختم الخیر والاقبال که خورشید زرین بال شش درجه
بیت الشرف خود را طی نموده روی بر گز اعتدال داشت مصمم آن
امر خطیر گشتند نخست پادشاه کامکار بر حسب سنت آبا و اجداد کرام
بجهت ظهور فتح و نصرت جبین ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار
آورده از بارگاه مالک الملک استیلا بر معاندان و استعلا بر مخالفان
مسألت نموده چون چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه
گر شد و روی شاهد آرزو را بی نقاب ارتیاب بدیده دوربین مشاهده
فرمود که لشکر فیروزی سمات دل از حیات مستعار برداشته بعد از آنکه
سه ساعت از روز منقضی گردد و لوائی که بواسطه علامت یورش
مهیا شده افراخته شود دلیران معرکه پیکار یکتبه بعون و عنایت
پروردگار نموده بعرصه شیرحاجی آن حصار در آیند و آن شب که حامل
روز سعادت بود پردلان لشکر را از ذوق این خبر پهلو به بستر استراحت
نرسید و شجاعان جنود عاقبت محمود را از شادمانی این مژده
راه خواب بر دیده بسته شد و بتعبیه آلات قتال و جدال
پرداخته بعضی را جز قبضه شمشیر دستگیری و برخی را بغیر از کمان
گوشه گیر یار دلپذیری نبود جلگی سلاح و سلب در بر ترتیب داده آماده

گرفت

جدا گشتند • چنان جنگجو تن در آهن گرفت • که مژگان او شکل سوزن
و در روز موعود که زورق آفتاب بر روی سپهر آبگون روان گردید
و مهر بلند رایت بادبان سیاحت از ساحل مشرق برکشید و
زاغ شب تاریک چهره از صدمهٔ باز مهر بر بدن گرفت و از امداد
نور موکب دیجور هزیمت یافت • دماغ زمین از تف آفتاب •
ز سرسام سودا در آمد ز خواب • و حشر و ثوابت و سیار بعزم
یورش شیر حاجی این نیلی حصار قدم بعرصه کارزار نهاد بعد از
تمادی ساعت مسعود غبار معرکه بالا گرفت بر روی آیینه گردون
نشست و آبگینه سپهر آبگون از خاک آورد که تیرگی یافت نظم

رسیدند لشکر بجای مصاف • دو یکبار گشتند چون کوه قاف •
ز پیکار لشکر از هر دو جای • فرو بست کوشنده را دست و پای
ز تاب نفس در هوا بست میغ • جهان سوخت از آتش برق تیغ

حضرت ظل الهی که نور حدقهٔ اقبال و نور حدیقهٔ اجلال است
نوادر صولت آتشبار را بر تجلیل آن سده شمال داد و عنان نهضت
همایون صوب ارتفاع آن معضله معطوف گردانید نظم

چو زان معرکه یافت شاه آگهی • فرود آمد از تخت شاهنشهی •
نشست از بر بارهٔ ره نورد • برآراست لشکر بسیم نبرد •

خود بنفس نفیس متوجه معرکه دار و گیر گشته تا نزدیکی قلعه آمده دلیران
لشکر را تحریک بر قتال میفرمودند و چون شیر که بسر پنجه خود سپاه شکنی کند
در هر موضع که خوف زیادت بود بنفس مبارک خویش متوجه می شد
و در هر جایی که پای اندیشه میلغزید قدم مردانگی چون کوه ثابت
میداشت تا تیغ آبدارش در آن قلعه کشائی نقشی بر آب زد که چون
نقش سنگ آثار باقی خواهد ماند و آتش خنجر گیتی ستانش از میان
آن آب آتش خشکی افروخت که دود از دودمان دشمن برآورد از غمام
حسام چندان باران بارید که از تلاطم امواج آن وادی ستوه آمد
پیکر خون در سطح آب چون شفق بر روی سپهر آبگون میدرخشید و روزگار
بر دست و بازوی آنحضرت آفرین نثار کرد و سپهر دفع عین الکمال را
دعوات صالحات بادامیر سانید و میگفت • در چشم تیغ بی آب مباد • در زلف زره بی بدت تاب مباد • القصه از آن
حرکت بهنگام که باعث اعتضاد دلاوران عرصه هیجا بود و از
مبدا آفرینش جهان از بنی نوع انسان سر نزده لشکر نصرت
انجام را دل قوی گشته باستظهار تمام روی در انهدام نموده عرصه
شیر حاجی را محل قیام کرده بتصرف آوردند و در نظر موشکافان غوامض
علوی و سفلی آن واقعه عظیمه بنوعی جلوه گر شد که گویا روز فزع

اکبر در برابرش سوری و غوغای عرصهٔ محشر در جنبش جشن بر سروری
مینمود وسعت تنگ شیرحاجی از برق تیغ آبدار آتشبار و شعاع
جبه بهادران نصرت شعار مانند آفتاب جهانتاب منیر درخشید و از
خروش تفنگ گوش گردون کر میشد و از صدای کوس و کرهٔ نای ترکی
زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم می افتاد
چنان تنگ شد عرصهٔ دار و گیر که چون آستین خود صد چین نفیر
دران روز گرد نبرد بمرتبه بالا گرفت که رمد در دیدهٔ خورشید
ظاهر گردید صیاد اجل دستی بر آورده که طریق مناص بر روح بعضی
چون طبیعت مسرور می گشاد و مرغ جان برخی را چون ذرهٔ بی پر و پای
بهوای عدم پرواز میداد و راه گریز جمعی چون حوالی قفس بر مرغ
رمیده میگرفت نظارگیان عالم بالا و تماشاییان ملاء اعلی
ابواب سماوات مفتوح نموده بر جلادت و مردانگی دلاوران معرکه
نبرد زبان بتحسین گشادند سادات و قضات و علما و اعیان
ارباب عمایم بسلامت این فتح مبین استغاثه بدرگاه خالق
بی طینت نموده بخواندن سورهٔ فتح اشتغال مینمودند حضرت ظل الهی
امر فرمودند که علی قلی بیک دیوان بیکی با جماعت همیشه کشیک
بکومک روند ایشان نیز بتعجیل تمام روان شده دران اثر سعی موفور

بعمل آوردند و از صدمهٔ نهیب آن واقعهٔ هایله مریخ از واهمه در زیر
طیلسان مشتری پنهان میگشت و کیوان گوشهٔ ایوان خود را ویران
ساخته در کنج هارب و هراسان مخفی میبود دلیران لشکر نصرت
توامان حسب الفرمان حملات متواتر بر متمردان و مخذولان شکسته
خاطر آورده جمعیت آن گروه که چون پروین یکجا جمعیت داشتند
بنات النعش وار پراکنده نمود سرهای قتیلان برکاب مسعود انداختند
آن بخت برگشتگان نیز از روی شهامت و بسالت بقدر مقدور پای
ثبات قایم کرده نهایت جلدی و مردانگی بعمل آوردند و از برق جهانسوز
قاروره و انداختن توپ و تفنگ بر آفت عرصهٔ رزمگاه را نمونهٔ صحن
قیامت میساختند تا بدان هنگام که مهر جهانتاب بسمت الراس رسید
مبارزان لشکر منصور بامداد و معاونت ملک غفور دشمنان را مقهور
ساخته حصار شیرحاجی را که باعث امیدواری آن طایفه بود مسخر نموده
بتصرف در آوردند آن تیره روزان قلعه پناه از بیم آن واهیهٔ عظمی
شمشیر در نیام نهاده سپر بینداختند و داعیهٔ من نجا برأسه فقد ربح
عنان عزیمت تافته روی بحصار دوم قلعه کرده تا درین قلعه پناه
خود ساختند آن روز از ابتدای یورش تا محل فتح هفت ساعت در میان
عساکر نصرت مآثر و جنود اهل روم بازار قتال و جدال گرم بود و مشاطه

اجل عارض لیمیان محفل بر رمکاه را بغازه خوناب کلکون میساخت
حضرت ظل الهی از ان فتح که بمحض لطف وعنایت ملک بیچون بود سجدات
شکر نموده بدلداری جوانان یکه تاز شروع نموده هر یک را فراخور خدمت
تفقد ونوازش بجا آوردند ومستقر جلال نزول فرموده نظم فروزد باهی و
برزد بماه . بن تیره وقبه بارگاه . وبعد از چند روز عساکر منصور
در تضییق دوایر حصار اجتهاد نمودند آخر الامر سرداران سپاه و
بیگلربیگیان کینه خواه ویوزباشیان و قورچیان و غلامان در اندک فرصتی
برج ومقام خود را که از جنگ مخالفان گرفته بودند مستحکم و آماده
ساختند ودر کندن ونقب زدن بروج بارین قلعه شروع نمودند درا نروز
مسرت اندوز چهارده توب که معشوق ومطلوب اهل قلعه بود ودر برج و
باره شیرحاجی مرتب نموده در انداختن آنها آرام نداشتند چنانکه
از ابتدای محاصره راقم حروف را شبی بخاطر رسید که اوقات صرف
شماره آن بنا هنوز بحیاعت ازان اراده بی فایده نگذشته بود که هفتاد
توب که گلوله آن بار دوی گردون شکوه می افتاد بقلم آمد لا علاج
ازان حساب بیحساب دست برداشته تکیه بعنایت ملک منان
نموده چون شاهد فتح از نقاب احتجاب برحمت مسبب الاسباب
نمودار گشت وعروس نصرت پای ارادت در خلوتگاه عشرت نهاد

حضرت ظل الهی امر فرمود که در تخریب حصار ثانی دلاوران بعون شفقت
ربانی ساعی باشند بر رای ارباب دانش واصحاب بینش که کار کهان را
رموز آسمانی اند پوشیده ومخفی نماناد که سنوح این واهیه عظمی بغیر از
اعتلای دولت وارتفاع رایت بارفعت شهریار کامکاری که سده سنیه اش
قبله گاه آمال پادشاهان ذوی الاقتدار وعتبه علیه اش تقبیل
وتلثیم گردنکشان نامدار است نخواهد بود چرا که مطالعه کنندگان
تواریخ که در فنون اخبار سیر وآثار پادشاهان سلف عمر گرانمایه
تلف نموده اند بورقی از اوراق وبصفحه از صفایح هیچ کتب برنخورده اند
که شمه که دلیل وتصریح اینچنین فتحی که میسر آمده فتوحات بوده ثبت
شده باشد این کمترین بی بضاعت کم استطاعت نیز در عنفوان شباب
که از مصایب پر مصاعب بکار لاعب دنیا چیزی نداشت وناهمواری
ودرشت خویی گردون پرفسون اثری نمیکرد گاهی بخواندن نسخ مشتمل
تاریخ جهانگشای خواجه عطاملک جوینی ونسخه معتمد محمد جریر الطبری وشش
جلد روضة الصفا فضائلمآب محمد بن خاوندشاه امیرخواند ومسودات ثلث
المشتهر بحبیب السیر خواندامیر وبتاریخ وقاد ابن جوزی ووصاف الحضرت
مولانا عبد الله الشیرازی وشرف نامه مولانا شرف الدین علی یزدی
وبتاریخ الفی احمد بن حمد الله مستوفی رغبت وارادت مینمود ونقد روز آتش

دفهم خود از مطالعه آنها محظوظ و بهره مند میگردید در هیچ سطری از سطور
و در هیچ حرفی از حروف آن بنظر نیامد که پادشاهان ماسبق را عطیه
این قسم فتحی روی نموده باشد هرچند وقایع الیم و فتوحات عظیم الشان زبانزد
عالمیان است اما از همعنی که گوش مبارزان و هنگامه آرایان آن
طبقه از بزرگ و کوچک بنغمه سیر آهنگ تفنگ آشنا نگشته و اساس
بنیانشان به آوازه توپ مخالف مغلوب نشده ظاهر میشود که کار معرکه جنگ
بر جنگجویان این طایفه تنگ تر شده باشد دلیرانی را که درین زمانه پر آشوب
گلوله توپ بجای نارنج از کف مطلوب بنظر آید از برق شمشیر و صفیر
تیر و از سنان رمح و صدمه گرز و دست انداز کمند گلوگیر چه بیم خواهد بود

نظم انصاف دهند نامجویان کامروز ۞ صد عقده بکار جنگ بیش افتادست (۱۵)

نفس درازی را سنجه بجز دردسر نیست بدعا کوشیدن بهتر از سرزده
خورشید نیست شهسوار سخن را بمیدان یکتازی جولان دهم و عروس
لفظ را از پی عقد و نتایج معنی زیب و زینت بخشم که چون از قضیه مرضیه
فتح حصار اول هفت روز سپری شد هنر دار آزمایان معرکه دلاوری
بروج و باره حصار ثانی گردون توان را از کاوش بیل و کلنگ چون قالب
بیجان کرده برسه چو بها التعیین نمودند و بروز سه شنبه بیست و چهارم
شهر شوال حسب الامر پادشاه صاحب اقبال در قلع و قمع رو بیان

قلعه پناه جازم گشته چند ذرع آن باره را که آماده احتراق شده بود بجهت
اراده یورش آتش زده مصمم نهب و غارت گردیدند و از خروش کوس
و غریو نامداران صاحب ناموس ولوله در گنبد آبنوس افتاد و فلک زبان
بنصیحت بگوش ایشان این نشید سرائیدن آغاز نمود جهانداری آمد
چنین زورمند ۞ در دوستی ابر و بر بند ۞ بهر جا که آمد ولایت گرفت
جهان را بزیر حمایت گرفت ۞ بدین گونه کار خدایی بود ۞ خصومت خدا
آزمایی بود ۞ محصوران روسیاه روی سپاه را پای تدبیر در لغزش آمده
بقیه که از اسباب قوت و قدرت بتکلف برقرار داشتند از هم فرو بگسلند
حضرت ظل الهی را بجهت صبری که بر مفتاح رباح امانیست غنچه مراد روی داد
و شجره ثبات که کلید بند مشکلهاست ثمره کامرانی بار آورد و بحکم من قرع
بابا و لج ولج ابواب آمال بر روی اقبال گشاده گشت و مضمون من طلب
شیئا وجد وجد غنچه امید از گلستان دولت شگفتن گرفت از خنده تیغ
جهانگشای پادشاه خورشید رای چهره ظفر ضاحک و مستبشر شد و از ابتسام
حسامش فتح مبین خندان شده حصن حصین ایروان بعون و عنایت
ملک منان گشاده گشت قلعه نشینان جز اعتراف بگناه خود چاره ندیدند
بفریاد الامان در آمدند یکدو نفر از معتمدان خود را بجهت استشفاع فرستادند
کسی آمد که دربان این کوهسار ۞ بستاده است بر در بامید بار

چو برشه دعا کردند از ره پیش ‧ کلید در دز بینداخت پیش ‧ چو حکم
از در آسمانی تراست ‧ تو دانی و دز حکم رای تراست ‧ جهاندار شاه
فرشته نهاد ‧ نوازش بجای عقوبت نهاد ‧ حضرت ظل الهی آن چند نفر را
طلب نموده بنوازش و شفقت بنواختند ایشان زبان ضراعت و شفاعت
گشوده گفتند ‧ کای شاه فلک مسند عالیمقدار ‧ رونق ز تو یافت
کار این نه پرکار ‧ آئیم به پشت از نگیری تقصیر ‧ افتیم بپایت از دهان
جبین مسکنت بر زمین نهاده عذر تقصیر قلعه نشینان گناهکار خواستند
وحقیقت حال کثیر الاختلال مرتضی پاشا که از اثر زخم جانگزای باور سنده
مقتول شده بود بعرض رسانیدند حضرت ظل الهی بنابر عفو لذتیست
که در انتقام نیست از سر جرایم و زلات ایشان گذشته تقی بیگ
استاجلو یساول باشی قورا باتفاق مستشفعان روانه نموده
استمالت بسیار بساکنان قلعه دادند و بلفظ گهربار درر نثار فرمودند
که بنابر عادت آبای کرام و اجداد عالیمقام از تقصیرات و آثام ایشان
گذشته بجان و مال امان دادیم در همه باب مطمئن خاطر بوده
خلشی بخود راه ندهند و هر کس از سر طوع و ارادت با آستان ملک
پاسبان ما قرار گیرند در سلک ملازمان منتظم گشته فراخور حال
مورد عنایت ما خواهد شد و هر که را حب الوطن گیر شود و اراده جا و مقام

دامن گیر

اصلی نماید با سلب و سلاح او را روانه ساخته مانع نخواهیم گردید
هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو ‧ کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست
از لذت این خبر خجسته اثر که بمذاق تلخکامان از زندگی نومید رسید
اشباح خالی از ارواحشان بحرکت مذبوحی متحرک شده بخاکبوسی سده سنیه
فلک مرتبه مصمم گشتند و چون طلیعه صبح چهارشنبه بیست و پنجم شهر
شوال از افق دولت و اجلال ظاهر شد و آفتاب زرین طناب از
چار دیوار قلعه این کهن دولاب استخلاص یافته بعزم سیاحت قدم
در عرصه جهان نهاد پادشاه زمین و زمان بترتیب جشن خسروانه و مجلس
پادشاهانه فرمان داد تا فراشان چابکدست برق آثار در محاذی قلعه
سایبانهای اطلس که با سپهر اطلس برابری میکرد برپای سازند و اسباب
مجلس آرایی که هیچ دیده مثل آن ندیده جابجا مهیا نمایند بفرمان قدر
توامان در آن روز محفلی آراسته گشت که مربع نشینان بزم علیین
و مجلس نوازان عرصه غبرا آوازه شکوه آنرا در دور اقالیم ربع مسکون
سیما نیشابور و حجاز و صفهان و عراق عرب و عجم بمسامع اصل
و فرع و بزرگ و کوچک از ترک و بیات و کافه امم رسانیده از رشک
نغمه زیر آهنگ قلوب مخالفان مغلوب را در کوچه تن مستحق مشابه زنگوله
قرین حزین و طپیدن گردانید و صدای نغمات آن مجلس روحانی

از چپ و راست بگوش هوش و اقفان شش آوازه جهات میرسید
بیت فاش گردید است در عهد شه روی زمین . شرح رزم آنچنان و صف
رزم اینچنین . و این کمترین بی بضاعت تاریخ فتح مقدمه را که در این
نسخه ثبت است بنظم در آورده در ان روز بنظر مبارک همایون رسانیده
کمال استحسان یافت و بصله گرانمایه سرافراز شد قطعه دین پناها دوش
در وقت دعا . تیر آهم راست آمد بر هدف . جبهه ام از سجده خاک آلود بود
کامد آوازی بگوش از یکطرف . چشم بگشادم بدیدم طلعتی
چون قمر و زان گوهر از برج شرف . گفت دانی کیستم گفتم کی
گفت سرخیل جهان شاه نجف . آنکه مهر از پرتو اقبال من
هم سعادت وام گیرد هم شرف . گفت با من خیز و از سر کن قدم
گوش بر در کن ز حرفم چون صدف . رو به پیش شاه دریا دل صفی
آنکه ما را هست فرزند خلف . مژده فتحش رسان آنکه بگوی
از زبان من بتعظیم و شرف . گر دو روزی قلعه از دست رفت
غم مخور از مکر دشمن لاتخف . گر بی امداد فتح لشکرت . بر طرف و
ملایک بسته صف . بعد از ان گفتا من کای نکته سنج . با لب خندان و
از روی شعف . زود هر سال تاریخش بگو . ملک از کف رفته باز آمد بکف
مطلب از بر داشت و فرزند و گذاشت کلام مسرت انجام آنست

که از نوید مژده امان ساکنان قلعه نقد جان در کف گرفته از روی اخلاص
بدرگاه گردون مناص رسیدند سرداران و پاشایان عظیم الشان مثل ذوالفقار
کیهاکه رتق و فتق مهمات قلعه و رونق معاملات مرتضی پاشا مقتول برای
رویت او منوط و مربوط بود و تونجی ان پاشای حاکم فارس و ابراهیم پاشای
فرمانروای عرش و سوندوک پاشای بیکلربیکی طفات و موسی پاشای
صاحب لوای قه و علی پاشای والی یوربه و دیگر پاشایان و زعما
و قول بیکیان و ینکچری و شورباجی و دلیران معرکه کارزار دیده با استقلام
آستان سپهر توامان سر مباهات باوج رسانیدند خسرو کامکار گردون
اقتدار بنظر مرحمت التفات نموده بعد از انکه قامت ناساز ایشان
بتشریف گرامی مشرف گردید بحضرت مجلس نشینی یافته جلیس بزم اختصاص
گشتند چون از سورت جام مدام خیالات خام از کاخ دماغ ایشان
بیرون رفت جبین مسکنت و ضراعت بر خاک سوده زبان باعتذار
گشودند و اظهار ندامت و شرمساری خود نمودند طبع سلیم پادشاه هفت
اقلیم بدلجویی و مراغبت احوال ایشان پرداخته لحظه بلحظه بنوازشات
و تلطفات دیگرگونه چهره آمال ایشان را گلگون میساخت و کلمات
شفقت آمیز که مؤید عفو و اغماض بود بسمع آن دل از دست دادگان
میرسانید آخر الامر دریای مرحمت پادشاهی در موج آمده بالکلیه از ایشان تمام

وجرایم آن قوم بی ننگ و نام که در قلعه داری غایت جلادت و مردانگی
بعمل آورده بودند گذشته بمحض اعتراف گناه رقم عفو بر صفحه عصیان
کشیدند بیت دربزم مدبست آرد و دربزم بخشد • ملکی بسواری وجهانی بسوالی
بعد از اطمینان قلب آن جمع سپر و سامان را سوای پاشایان و دلیران
معتبر جملگی با ذخایر و زخارف و اسب و سلاح رخصت انصراف داده روانه
وطن مألوف نمودند و بجهت خدمتکاری پاشایان مذکور مهمانداران
تعیین کردند که همه وقت ایشان را در بزم بهشت آیین حاضر سازند
و خود در کارسازی و تهیه اسباب قلعه ستانی مشغول شدند بیت چنین کنند
بزرگان چه کرد باید کار • چنین بماند ز شمشیر خسروان آثار •

گفتار در آمدن نوروز سیچقان ئیل خمس و اربعین و الف در روانه شدن حضرت ظل الهی بعد از تعیین نمودن بیگلربیگی ایروان و متوجه شدن بجانب عراق و اصفهان و آنچه در آن سال سانح شد

باز این چه جوانی و جمالست جهان را • وین حال که نو گشت زمین و زمان را
هم چهره برآورد فرو بسته نفس را • هم فاخته بگشاد فرو بسته نفس را
در روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال سنه خمس و اربعین و الف هجری
آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خود نزول نموده حضرت ظل الهی امرای
که در سیبه بودند طلب نموده مجلس نوروزی آراستند چون مقدمات

فتح قلعه در سنه سیچقان ئیل روی نموده بنابر آن که سررشته سخن از ربط
نیفتد در یکجا بتفصیل بقید تحریر درآورد چون خاطر آفتاب مآثر حضرت
ظل الهی از مقدمه فتح شادمان گردید از چهره گشایان هوای ربیعی و نقش بندان
قوای طبیعی نیز دکانی این فتح خجسته ثمر لعبتان بهار و نورسیدگان ازهار
چون بتان خلخ و قندهار در حجله حسن و جمال و حلیه کمال جمال و اعتدال
بر منصه آفرینش و نظر ارباب دانش و بینش بخوبترین وجهی جلوه دادند
فتبارک الله احسن الخالقین و دست اصطناع واهب الصور که
عقل فعال و مدبر عالم عناصر است هر یکی را بجهت استعداد و قابلیت
هیولیات و مواد صورتی در کسوت پرنیان و دیبا بخشید و از جامه خانه
تقدیر انه علی کل شیء قدیر قامت هر فردی از افراد خلعتی بتجدید
مطرز بطراز انا لفی خلق جدید ارزانی داشت • زمین چه خدمت شایسته
کرد گردون را • که باز در بر او خلعت شباب انداخت • نسیم باد در احیاء
خاک مرده و شاخ تر مرده دم اعجاز احی الموتی میزند و بر بالای
ابر را الا که در حدقه نرگس که نابینای مادرزاد بود روشن میگردانید
و شکل مستدیر مسدس اطراف او را که از زر ناب و نقره پاکیزه
بر شاخ زبرجد تازه بر بهیائی هر چه رعناتر و صورتی هر چه زیباتر تعلیق
گرفته برد قایق صنع پروردگار شاهدی عدل میسازد ساحت باغ

از آتش گل رونق آب گرفته و اجزای خاک از نکهت باد مزاج
مستحاب پذیرفته و اگر به بسیار هوا و خنده غنچه اندک لقا ثبت آیه
فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا ابعیان پیوسته سرو سهی در مقام آزادی
آن راست استاده و لاله رعنا کلاه از سرمستی کج نهاده القصه عروسان
باغ و گوشه نشینان راغ چون نگارخانه ارژنگ مدینهای هفت رنگ
آراسته گشته چون جهان را سوری و عالم را سروری از یمن مقدم
بهار بهم رسید حضرت ظل الهی بعد از اتمام جشن نوروزی بمهمات
ملکی و جهانداری پرداخته به تعیین امیری صاحب تدبیری که تنسیق
ولایات چون سعد برای صابت تدبیر او مقرر شود امر فرمودند
چون امارت اخلاصمندی از جبین کلبعلیخان حاکم لار واضح ولایح
بود ایالت آن ولایت را بمشار الیه عنایت فرموده بتاریخ غره شهر
ذی قعده بشرف پای بوس سرافراز ساختند و حکم قضا مضا در باب
مرمت خرابی بنای قلعه از کمن لطف و سعادت صادر گردید که بدستور
سابق عمارات عالیه و ابنیه اورا لجلیه آبادانی در آورده بکثرت
ذخیره و وفور آذوقه و اسباب قلعه داری زیب و زینت دهند حسب الفرمان
قضا جریان مقرر شد که قزاق خان توپخانه زیادتی را بجانب عراق
برد چون خاطر خجسته ماثر حضرت ظل الهی را که مهبط انوار الهی و مهبط

فیوضات نامتناهیست از مقدمه اریوان فراغتی دست داد نخست
درروز جمعه بالهام حضرت حی الذی لاینام بمسجدی که در وسط حقیقی قلعه
واقعست بمرافقت سادات عظام و علمای فخام بقرائت خطبه و اقامت
صلوة قیام نموده بعد از نوافل و بخشش و انعام بشاغل بطرب و سرور
و عیش و حضور مشغول شدند و مدت عشرت چون متمادی گردید رهنمای
توفیق اراده مراجعت از الصوب باصواب از ضمیر خورشید تنویر
سرزده حکم همایون شرف نفاذ یافت که لشکر ظفر اثر بتهیه کوچ پرداخته
روان شوند و خود بدولت و اقبال در روز سه شنبه سیم شهر ذی قعده
عنان یکران عزیمت بجانب آذربیجان مصروف داشته متوجه گردیدند
چون بواسطه کثرت سیلاب عبور از آب ارس متعذر نبود از راه بهشت
آباد اردوباد و علی دره سی روانه گشته از پل خدا آفرین گذشته و بصوب
قراجه داغ متوجه شده در طی مسالک ساعی بودند و اردوی گردون
شکوه فوج فوج و گروه گروه صحاری و براری آن ولایت پر کرده و کوه را
بقدوم انقیاد و اطاعت می سپردند فراز و نشیب آن وادی
ساده بی جاده بحدی بود که در هر قدم از فراز آن راهروان را با مشتری
و کیوان مکالمات و محاورات واقع میشد و در هر گام از نشیب
ملاقات گاو ماهی بعین الیقین مشاهده میرفت . گزارش بتخت بلند نشینش

نگون تر زیر نجیم بچندین تیر آن چون مفاوز خیل پر اشکال بعون ایزد متعال
سپری شد در اثنای طی مراحل خبر طاعون و وبا که بغداد را از صدمه آن
نمونه دشت کربلا کرده بود رسید که بیگلربیگی دار السلام در عریضه خود
عرض نموده که جمعی کثیر از ملازمان درگاه و تفنگچیان خاصه و مردم شهر
و ولایت را صرصر آن حادثه بباد فنا داده بنابر آن عمدة الامرا سیاوش
بیک قوللر آقاسی را روانه آن صوب باصواب گردانیدند که لشکر
آن ولایت بر سر او جمعیت نموده در محافظت آن حدود ساعی باشند و خود
بدولت و اقبال نخست از سر اعتقاد درست در قصبه ابهر بطواف قطب الاقطاب
الکرام و رکن الاوتاد و الاغواث العظام شیخ شهاب الدین اهری
نور الله مرقده و مضجعه مبادرت نموده از روح پر فتوح آن بزرگوار اعلی المقدار
استمداد همت نموده احرام آستانه مطهره سالک مسالک طریقت
سیاح بیدای حقیقت سباح دریای مجاهدت غواص بحر مشاهده بادیه
پیمای قیافی تحقیق دشت نورد لوادی توفیق جرعه نوش مصطبه توحید
دردآشام میکده تجرید آنکه راهروان طریقت بی مددکاری همت
والاش بی مقصد نبرند و بی رهنمونی قاید جلالش از سرچشمه مقصود
فیضی نیابند اعنی حضرت شاه صفی الدین اسحق الحسینی الموسوی
از سر صدق و اخلاص بسته متوجه دار الارشاد اردبیل گردیده بتاریخ

روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ذی حجه ساحت آن بلده را رشک فزای
خلد برین ساختند بعد از آداب زیارت و ادای تحیت برضاجویی زیر
دستان و غمخواری مسکینان پرداخته صلات و صدقات مستحقان
ایثار نمودند مبشران قضا و قدر مژده آن فتح خجسته را باطراف عالم
منتشر ساخته باعث آرامش عالمی و آسایش جهانی گردید القصه چون
دار الارشاد اردبیل محل نزول آن برگزیده رب جلیل گردید از اطراف جهان اخبار
مسرت آثار بسده سنیه روز بروز متواتر و متوالی میرسید در غره محرم
سنه ۱۰۴۶ ملازم بکتاش خان خبر برطرف شدن طاعون و امنیت بلاد بغداد
بعرض رسانید و در همان روز ایلچی پادشاه والاجاه اروس آمده در محل مناسب
او را فرود آوردند و خود پای سعادت در رکاب آورده بموضعی که ساروخان
طالش از گل بجهت ترتیب نموده بود رفته شکار بسیار واقع شده و از آنجا
بدولت مراجعت نموده در روز دوشنبه هفدهم در باغی که از بناهای زمان خان
نشینان بود جشن پادشاهانه ترتیب داده ایلچیان اروس که یکدست
شنقار و بیست جانور سمور برسم سوغات آورده بودند بار یافته بشرف
پابوس مشرف شدند و در بیست و ششم شهر مذکور در عمارت دولتخانه
که ذوالفقار خان ترتیب داده بسعادت و اجلال نشسته در تقسیم داروغگی
و فتح نامها شروع کرده پس از فراغ خدمات برجوع مهمات سرافراز ساختند

هر یک از یوزباشیان و قورچیان و ملازمان و تفنگچیان را در خور حال
بانعامات وافره بهره مند گردانیده در احکام فتحنامه قید شد که
حکام هر محل آنوجه را خود مهمسازی نموده برعایا و زیردستان چیزی حواله
ندادند و دران ساعت امیر سلیمان جهت ایالت کردستان و اردلان
و عباس قلی بیک بجهت حکومت اورمان بتقبیل آستان مشرف شده
مقرر شد که علی بیک زنگنه امیرآخورباشی با پانصد نفر تفنگچی باتفاق ایشان
از راه حسن آباد بکردستان روند و عباس قلی بیک یوزباشی تفنگچی را با پانصد
نفر تفنگچی بجهت محافظت قلعه ایروان تعیین نموده روانه ساختند
و در روز شنبه نهم ربیع الاول کلب علی بیک دواتدار را بجهت تولیت آستانه
صفویه و ایالت اردبیل مقرر نموده و مقصود سلطان قراداغی بجهت
منصب جلیل القدر خلفاهی و خانداقلی بیک یوزباشی افشار برای
ایالت و ولایت فراه و حسام بیک ولد ذوالفقار خان برای حکومت
قزل آغاج مأیوس نموده بتجدیدات مشغول گشتند بر رای خرده دانان
دانش پژوه پوشیده نماند که چون قبل ازین خان احمد خان اردلان
حاکم کردستان را بواسطه مرضی که عارض دماغ شده مالیخولیایی
بهم رسیده بود پایه عقلش از بلندی رو به پستی داشت باوجود آن حال
همیشه ملحوظ خاطر شاهنشاهی بوده معالجه حکماء حاذق حدقه از جا رفته

ادبار

ادبار بحال اول رسید چون احوال او روی بهبودی نهاد بولایت خود رفته
خیالات فاسد را از سر هوش او گشته بیباغ نمک بحرامی مدهوش شد
دارادات فاسد بخاطر رسانید خرد که ناصحی خرده بین و دوستداری
امین است نقض آن عزیمت را بهزار زبان بیان میکرد و ابطال
این اندیشه را بهر گونه روا و خرسند میداد یعنی با ولی نعمتی که یکی از او جان — بخشندهای
نازنین است جز طریق بندگی نباید سپرد و با منعمی که گوهر حیات یکی
از احسان او بود جز جادهٔ مطاوعت و انقیاد پیش نباید گرفت
شاخ گیاه چون در سایه سرو سهی تربیت یابد اگر از و سرکشد از سر در آید
و ذره چون خاک بر داشته آفتاب بود اگر از و کناره گیرد سرگردان
الا العن الرحمن من کفر النعم اما چون ابواب صنعا مسامیر خذلان
مسدود بود از جادهٔ انقیاد انحراف جسته راه تمرد و عصیان پیمودن
آغاز نمود حضرت ظل الهی بالهام هاتف غیبی باین معنی ملهم گشته فرمودند
برکشند شاخ نو از سرو بن . تا نزنی گردن شاخ کهن . تا نکنی رهگذر
چشمه پاک . آب نزاید ز دل چشمه پاک . حکم قضا مضا بسیاوش
بیک قوللر آقاسی و شاهوردی خان حاکم لرستان و امرای آن
سرحد نوشته شد که در قلع و قمع آن مرد و دستی موفور بعمل آورند ایشان
حسب الامر جهان مطاع آفتاب ارتفاع از محال خود بحرکت آمده رو بولایت

خان احمد خان میکند ازندخان مذکور بی شعور از صدمه و نهیب دلاوران
سراسان گشته رو بقلعه اورمان که از قلاع حصین آن دیارست نهاده
که شاید چند روز بتحصن آن قلعه پرداخته فی الجمله از چنگ روزگار امان
یابد غازیان شیر شکوه از یمین و یسار راه دخول او را مسدود ساخته مانع
میگردند خان مذکور نیز با چند نفر از ملازمان جان سپار خود در برابر آن
جنود مسعود پای ثبات افشرده شروع در منازعه و مجادله مینمایند
تا آنکه از یمن اقبال بیزوال شکست باو راه یافته پانصد نفر از ملازمانش
بعضی مقتول و برخی مثل میرعلی و محمد قلی توپچی باشی اسیر گشته اسباب
و شتر و کارخانهای او را با کل الیجی بدست آورده خدمتش با چند نفر
راه گریز پیش گرفته بجانب قزلجه و شهرزور میرود و غازیان
بعد از ان فتح سالما و غانما داخل قلعه اورمان شده بعباس قلی بیگ
که بحکومت آن تعیین شده بود میسپارند بعد از شیوع این فتح نمایان
قوللر آقاسی و شاهویردی خان مقدمات مذکور را مفصلا نوشته ارسال
نمودند در روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول این خبر بپایه سریر اعلی
رسید حضرت ظل الهی درین روز مجلس آراسته ایلچیان دادیان
و کوریال را که بشرف تقبیل آستان مشرف شده بودند طلب نموده بخلاع
فاخره سرافراز ساخت و اسبهای خانه زاد را که از جانب عراق آورده

بودند بعساکر منصوره قسمت نمودند و در روز شنبه بیست و یکم از جانب قوللر
آقاسی عریضه که خان احمد خان از گرکوک گذشته نزد کوچک احمد که در حوالی
موصل است رفته استمداد کومک از مشار الیه نموده او نیز بنابر التماس او
یکهزار و پانصد نفر از جوانان روم و کردستان همراه طغیان ملازم خان
مذکور نموده روانه گردانیده اند حسب الفرمان قضا جریان مقرر شد که آقا
خان بمقدم یکویک جماعت رفته در استیصال مخالفین سعی نماید
خدمتش را در روز دوشنبه بیست و سیم متوجه گردیده گشت و پیش از ورود
لشکر مقدم شاهویردی خان با جنودی که باتفاق طغیان آمده بودند ملاقات
نموده بعد از مجادله و منازعه عظیم شکست بلشکر مخالف راه یافته جمع
کثیر مقتول گشته اسباب ایشان بدست غازیان نصرت فرجام در می
آید چون پرتو این خبر بپیشگاه ضمیر انور تافت حضرت ظل الهی در ان روز
بزم پادشاهانه ترتیب داده ایلچی روم و دادیان و سید هاشم ولد سید
منصور عرب و سرخای خان شمخال و اکابر داغستان و اعیان اکراد
و سایر مهمانان را طلب نموده بعیش و عشرت مشغول شدند ایلچی روم
و شمخال را با ولد ایلدار خان بخلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت
انصراف ارزانی داشتند و مصحوب ایلچی روم محمود آقای بلوک
باشی قارص که گرفتار شده بود روانه نمودند و در چهارشنبه نهم

پس ییلاق سولان که از شهر تا آن مکان دل‌گشا قریب بسه فرسخ بود رفته
داد عیش و شادمانی دادند الحق ییلاق مذکور از ییلاقات معظم جهانست
چشمهای آب گرم و سرد دران سرزمین بهشت تزیین وفور تمام دارد
عرصه مینو مانندش طعنه بر خلد برین میزند . اگر بر سبزه‌اش بوسی بقز سنگ
سر خاری بیابی زعفران رنگ . دو روز دران مکان توقف نموده متوجه
شهر گشته بجهت تعیین ساعت خروج از آن بلده و رفتن بجانب عراق
امر فرمودند و در روز چهارشنبه نهم ربیع الثانی بجد ترخص رفته
بزیارت مرقد منور سید جبرئیل نور الله مرقده بکلخوران آمده آداب
زیارت بعمل آورده و در روز سه شنبه پانزدهم سه ساعت از روز گذشته
از دار الارشاد اردبیل بعد از زیارت وداع روانه عراق گردیده و طی منازل
روز بروز واقع میشد تا بمقصد نزدیک شدند گفتار در آمدن خان احمد خان
اردلان باتفاق کوچک احمد حاکم موصل و ماردین و شکست یافتن
آن گروه و بقتل آمدن کوچک احمد و فرار نمودن خان احمد
خان و رفتن حضرت ظل الهی بجانب اصفهان باید دانست که چون
دشمن پا از حد اعتدال بیرون نهد قوی مذهب کامکاری آنست
که با ایشان سازکاری نمی‌باید کرد و در استکفای امور اعادی شیوه
غفلت و تمادی نباید سپرد و چون مخالف از جاده صواب انحراف جوید

پیغام نوک سهام بازبان حسام باید داد و عتاب بتقریر صفاح پایه سنان
رماح باید کرد و چون دشمن از حد وسط تجاوز کرد میانجی از شمشیر بران
باید طلبید و قطع و فصل از بلارک گیتی ستان چشم باید داشت
و چون شواهد جحود محسوس گردد بیان قاطع تیغ را بدفع آن باید گماشت
بهشت در سایه شمشیر است هر کرا نه با آن کار بود در دوزخ مذلت و هوان
باید بود و ورق ادبار در ظلال رماح نهاده هر که نه بدان توسل جوید
ننگ روزی بایدش زیست آنرا که تیغ در نیامست کارش با نظام نیست
و آنرا که صمصام خون آشام نیست رفعتی بر دوام نه هر کرا آفتاب
دولت روشن باید روز معرکه را تاریک باید کرد آنکس که چمن مراد
شاداب خواهد از ابر ناوردگاه باران خون باید بارید بسیاق نمودار این
آنکه چون خان احمد خان اردلان روی اطاعت از آستان بپیچید
هر چند در معارک پای ثبات فشرد از صدمه هولناک لشکر قیامت اثر
کار او از پیش نرفت آخر الامر مصداق الغریق یتشبث بکل حشیش
پناه بکوچک احمد که پادشاه روم بجهت محافظت موصل و ماردین
و آنجا گذاشته و در شهامت و بسالت زبان زد اهل روزگار
و مردم آن دیار گشته بود برد و ازو استمداد کومک و لشکر نموده
بتصور آنکه بقوت بازوی او ابواب آمال توان گشاد و بوسیله جلادت

او به پیشگاه مراد نزول توان کرد کوچک احمد مذکور دست رد بر سینهٔ ملتمس او
نگذاشته بتهیهٔ اسباب رجال و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده
لشکری برآراست که از برق تیغ و ترکشان دیدهٔ آفتاب خیرگی یافت
و از غبار رهنوردشان آیینهٔ سپهر تیرگی پذیرفت بعد از فراغ از آن
خود با جنود نامعدود باتفاق خان احمد خان مظفر و در روی بمقصد
گذاشتند چون قاید صبا و منهی نسیم این خبر را بغازیان شیر شکار
که بسرکردگی سیاوش بیک قوللر آقاسی و داقا خان بمقدم و شاهوردی
خان حاکم لرستان مقرر شده بود آوردند آن گروه نیز تکیه بعون و عنایت
یزدانی نموده در تهیهٔ اسباب مجادله و مقاتله ساعی گشتند لشکر مخالف که
دوازده هزار نفر بحساب آمده از دربند خان عبور نموده در حوالی آن
نزول نمودند سپاه کینه‌خواه با وجود قلت بموجب آیهٔ وافی هدایهٔ
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله عمل نموده با گروهی که از صدمهٔ قهرشان
دم صبح در سینهٔ شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام
ظلام پنهان شدی عزیمت فرموده روی بطایفه آوردند چون تقابل
سپاه و کتایب فریقین نزدیک رسید · دماغ زمین از تف آفتاب
ز سرسام سودا در آمد ز خواب · رسیدند لشکر بجای مصاف · دو پیکار
بستند چون کوه قاف · ز پیکار لشکر از سر و جای · فرو بست گوش شنونده را

برق تیغ
دست و پای · ز تاب نفس در هوا بست میغ · جهان سوخت از آتش
ز پولادپوشان لشکرشکن · تن کوه لرزنده بر خویشتن · ز نیزه نیستان
شده روی خاک · ز کوپالها کوه گشته مغاک · القصه در آن معرکهٔ پر
آشوب آتش قتال شعلهٔ عالم‌سوز بفلک اثیر رسانید نایرهٔ حرب از صباح
تا رواح امتداد یافته دلیران هر دو لشکر داد دلاوری می‌دادند تا بر مقتضای
سبق کلمه بنصرت که اولیاء دین را لازم است نسیم فیروزی بر رایات
نصرت آیات وزیده و همای سعادت موکب ظفر قرین را در ظل جناح
احتشام آورد کوچک احمد پاشا بیگلربیگی موصل مقتول شده و قول آغاسی
شام و سیواس بقیه آسا گرفتار شدند و خان احمد خان بقول آنکه
پهلوان زنده خوشست عنان گردانیده روی بهزیمت نهاد و تمام
لشکر ایشان چون جراد منتشر بادیه و جبال شدند و از فرط رعب سایهٔ خویش را
لشکر جرار می‌پنداشتند و از شخص موهوم شمشیر آخته بر سر خویش
می‌اندیشیدند ذره را بمثابه گروهی و کاهی بمنزلهٔ کوهی می‌دیدند
از هر طرف بوی موت و وام بمشام ایشان می‌رسید و از هر جانب زنگ
موت احساس میکردند از صد جان یکی بصد فلاکت بدر برد و از بسیار
اندکی بسلامت ماند آری آنان که چون پرکار گرد کشورشاهی میگشتند
چون نقطهٔ موهوم شهربند شدند و آنکه بلندی ذروهٔ جاه میطلبید پستی

حوزهٔ چاشت پیش آمد یا منجوق رایات هدایت نهال باغ عنایت
چه بالا تواند نمود و با کمال عاطفت الهی حیالات ملاهی چه قدر آورد
هر فتح کاسمان نهدش منتهای کار   چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگرست
اینچنین فتحی روی نمود سیاوش بیک قوللر آقاسی عریضه بدرگاه جهان
پناه نوشته از کماهی حالات آنچه روی داده بود مصحوب خانولی بیک
یوزباشی و حسین خان کودرزی که یکی از غلامان بود در سلطانیه بعز
عرض رسانید چون نوید فتح خجسته اثر بسمع مبارک آمد دل را نشاطی
و طبع را انبساطی بهم رسید ارقام مطاعه و خلاع فاخره بجهت
سرداران لشکر فرستاده بنوازشات پادشاهانه سرافراز ساختند
و در همان روز ابراهیم سلطان سفره‌چی را بجهت تهیهٔ اسباب آیین
بندی و چراغان و استقبال روانهٔ دار السلطنهٔ اصفهان نمودند
خود بدولت و اقبال کوچ بر کوچ متوجه شدند و در اثنای طی منازل
قوللر آقاسی کس فرستاده بعرض رسانید که بعد از مقدمات فتح
بالکا خان احمد خان آمده قلعهٔ زلم و مهربان و حسن آباد و سایر
قلاع بدست اولیاء دولت قاهره آمد از آن قلعها قلعهٔ زلم و حسن آباد
و مهربان و قرفچه را نگاه داشته بمستحفظان کاردیده سپرد و باقی
قلاع را با خاک یکسان نموده با اسباب خان احمد خان متوجه درگاه

گردون پناهیم حضرت ظل الهی را استبشار تمام روی داده خدمات سیاوش
بیک مذکور شرف استحسان یافت و در محلی که در سلطانیه نزول اجلال
داشتند در خانهٔ علی قلی بیک دیوان بیگی مهمان شده ایلچی باشی
آجق و دادیان را خلعت داده رخصت انصراف فرمودند و مقصود سلطان
خلفا بجهت ایلچی گری ولایت روم تشرف پابوس مشرف شده در تهیهٔ
کارسازی خود شدند حضرت ظل الهی بعد از فراغ این مهمات متوجه
اصفهان گشته روان شدند چون دار المؤمنین کاشان محل و مخیم
سرادق جلال گردید مهیان بعرض رسانیدند که صفدر خان ایلچی
پادشاه والاجاه هند نزدیک رسیده حضرت ظل الهی جانی خان
ایشیک آقاسی باشی را با جمعی از یوزباشیان معتبر باستقبال
او فرستادند و خدمتش را بعد از ملاقات در بیرون شهر فرود آورده
اقامت مهیا نمودند و بعد از دو روز در عمارت دولتخانه جشن پادشاهانه
ترتیب داده صفدر خان ایلچی را طلب داشته آداب ضیافت و مهمانداری
پرداخته خدمتش را بنوازشات پادشاهانه سرافراز ساخته بانواع
شفقت ممتاز نمودند و بعد از چند روز میدان بلدهٔ کاشان را
چراغان نموده ترتیب عیش و عشرت کردند و ایلچی مذکور را در آن شب
نهایت لطف نموده او نیز از این نوع عاطفت شاهانه سر مباهات

باوج سماوات رسانید و در همان روز عریضه جانباز سلطان ولد شهباز
سلطان زنگنه رسید مضمون آنکه جاسوسی از موصل آمده خبر بتحقیق
آورد که خان احمد خان از سبب عارضه که باو روی نموده بود فوت شده
همان لحظه قایلی این بیت را بزبان آورد ・ باولی النعمت اربرون آیی
گر سپهری که سرنگون آیی ・ حضرت ظل اللهی از کاشان کوچ نموده
بتاریخ دهم شهر جمادی الثانی بدولت و اقبال باتفاق صفدرخان که
هفت ساعت از روز مذکور گذشته داخل دار السلطنه اصفهان جنت نشان
گردیده آداب استقبال بنوعی که در قوت متخیله هیچ یک از بنی نوع
انسان در نیامده بعمل آوردند و بعد از اتمام آیین بندی چهار بازار
و خانات و میدان بتماشای آن بزم عالی متوجه گشته صفدرخان
ایلچی با سایر مهمانان دران بزم ارم تزیین سر در قدم مبارک داشته
در عیش و عشرت میکوشیدند ・ شبها ز چراغ و شمع و ز نور سرور
بر ذره زند لاف تجلی از طور ・ هر روز ز شوق این چراغان تا شب
خورشید فتیله تابد از رشته نور ・ چندروز بدینمنوال گذشته بعد از آن
بتهیه اسباب آتش بازی شروع نموده در عمارت علی قاپو مجلس همایون
آراسته شد الحق در تعریف آن سور پر سرور زبان قاصر است اگر در تعریف
آن زبان گشاییم آتش شوق از دلم زبانه میکشد و اگر شمه از وصفش بیان

کن

کنم آه جگرتاب سپهر ایامم را بسوزد همان بهتر که بعبارت مختصر پناه آورم
و دست از آن بردارم القصه چون مقدمه آیین و آتشبازی باتمام رسید
خبر آمدن قوللر آقاسی و خوانین بعز عرض رسید در روز یکشنبه هشتم شهر
رجب مجلس در دولتخانه ترتیب داده صفدرخان ایلچی هند و ایلچی که از
جانب عادلشاه بدرگاه آمده بود طلب نموده اسباب سرور منصه ظهور
رسید قوللر آقاسی و آقاخان و شاهوردی خان و سایر امرا که همراه بودند
بشرف تقبیل آستان مشرف شده سرها و زندهای که همراه داشتند بنظر
کیمیا اثر گذرانیده مورد شفقت شاهانه گشتند و دران روز قراقاخان
بجهت ایالت استراباد و سپیدم سلطان بواسطه قبه تعین شده
پابوس نمودند و در روز چهارشنبه بیست و چهارم بجانب اردستان بشکار رفته
آهوی بسیار در جرگه صید شد صفدرخان ایلچی از تماشای آن محظوظ و بهره مند
گردید حضرت ظل اللهی در کنف حمایت یزدان بسیر و شکار مشغول گشته بخوشدلی
روزگار میگذرانیدند و زمانه بجهت زیادتی دولت ابد سعادت آن سرمظهر
کمال و آن برگزیده ذو الجلال بهمین بیت اکتفا مینمود نظم
امید سپاه و سپهبد بتست ・ که روشن روان بادی و تن درست ・

گفتار در رسیدن نوروز او دئیل سنه ست و اربعین و الف
و وقایعی که درین سال خجسته مآل روی نمود انشاء الله بخیر و خوبی ・

انجام پذیرد صبا سبزه پیراست داردینی را نمونه گشت جهان مرغزار
عقبی را • چمن بکر سرطان شد که شاخ نسترنش • طلوع داد بیکشب هزار مشتری را
درروز دوشنبه بیست وسیم شهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنه ست
واربعین والف هجری نیر جهانتاب از تابخانه حوت قدم بخلوتکده حمل
گذاشت درین روز فیروزی اثر حضرت ظل الهی در تالاری که در میان
طویله احداث شده بود با آئین بزم آرای جلوس نموده صفدرخان ایلچی هند
و ایلچی عادلشاه و ابو الغازی سلطان حاکم اورگنج را طلب نموده بتجرع
کاسات مدام مواظبت جستند از اثر نقل و حرکت خورشید عالمتاب
عالم فرطوط جوانی از سر گرفت سبزه پژمرده سر از خاک بیرون کرد شکوفه
نورس بر سر شاخ خندیدن آغاز نمود سنبل آشفته حال موی بر شانه
زد بنفشه مطرا و نرگس شهلا که در بستر ناتوانی تکیه داشتند چشم باز کردند
ملعب سحاب بر عرصه آب بیدق سیمین حباب رانده و نیلوفر در حسرت
لقاء آفتاب با چشم تر فرو مانده حجله گاه عروسان باغ و راغ چون
نگارخانه ارژنگ بدیبای هفت رنگ آراسته و مرغان بهار بر اطراف
شاخسار در پرده های مخالف سر یکی شعبه گرفته • باغ نزهت چو بارگاه
سلیمان • مرغ سحر کشیده نغمه داود • صنوبر و شمشاد از نسیم
در اهتزاز و بلبل خوش نوا بهزار دستان در نوای حکاوک نغمه سنج

در سراچه خلوت بستان چون مجلس مستان گل عیاشی باز نرگس چمانش
خوش بر آمده و سوسن از سر آزادی باده زبان خاموش مانده • بیت
صحبت باغ خالی و گل آراسته بلبل مست • سوسن از چیست زبان بسته گرجای
لاله لعل پیاله جامه چاک زده و کلاه عاریتی بدست باد بر خاک زده نظم
با لاله بگفتم رخت افروخته است • صحن چمن از تو زینت اندوخته است
گفتم کله از دست که بر خاک زدی • گفتا که ز دست آنکه او دوخته است
القصه چون مراسم و آداب جشن نوروزی بعمل آمد بعد از چند روز
خبر فوت امیرخان قورچی باشی بپایه سریر رسید در عوض مشار الیه
درروز دوشنبه بیست و چهارم جانی خان را که در عوض امام قلیخان
در وسعت آباد ایروان برتبه ایشیک اقاسی باشی گری سرافراز کرده
بودند قورچی باشی نموده منصب جلیل القدر او را بمرتضی قلی بیگ یوزباشی
بیجرلو که ابا عن جد حقوق خدمت دران سلسله عالیه ثابت داشتند
شفقت نموده ابو الفتح بیگ نواده آغزیوار خان شاملو را جبادار
باشی کردند و درین روز احمدخان بیگ قورچی سپر را بجهت ایلچی گری
هند عادلشاه تعیین کرده مرخص ساختند و بعد از انجام مهمات
صفدرخان را التکلیف بکار نموده بجانب الکاء مازندران در حرکت آمدند
دران اثنا چلبی بیگ الوا غلی ایشیک آقاسی باشی حرم بعلت

برک فجأ درگذشت و روز بروز اوقات فرخنده ساعات را بسیر و شکار
گذرانیده صفدرخان را بباغ عباس آباد طلب نموده مجلس پادشاهانه
آراسته شد و دران مکان یادگار بیک ناظر دواب بواسطه ایلچی گری
هند اکرچه اریافته بعد از تقبیل عتبه عالیه رخصت انصراف
یافت چون چند روز از مقدمه مذکور گذشت بعزم زیارت امامزاده
واجب التعظیم شاه طور روانه گشته بعد از تقدیم آداب زیارت بشکار
کلنک اشتغال نموده مراجعت نمودند و چون بمقر سلطنت قرار
یافتند بملازم رستم خان سپهسالار آمده باد و نفر جاسوس معروض
داشتند که پادشاه والا جاه روم اول بجهت سفر عراق مصمم شده
در ثانی الحال آن اراده برطرف شده بجانب فرنگ رفتند حضرت
ظل الهی در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ذی قعده چون عید اضحی را
بود در خانه خسرو سلطان امیر شکارباشی مهمان شده روز دیگر بخانه
صفدرخان ایلچی بسر بردند حسب الامر مقرر شد که چون فصل گل و ایام
ورود خانه زنده رود چون بستان کف در دهن برفتار آمده بود
پل شاهی را آیین بسته باسباب جشن و سرور پردازند و سرکاری
آن خدمت را حسین بیک ناظر فرمودند خدمتش درانک فرصتی
آن قطعه زمین را نمونه خلد برین ساخته بر صفه و طاق او را بزر

خوبی

و امرا و اعیان و کلانتران و ارباب قسمت نموده در ترتیب آیین بستن
سعی موفور بعمل آوردند حضرت ظل الهی صفدرخان ایلچی را با سایر مهمانان
طلب نموده بنوازشات و تفقدات سرافراز ساختند چون آن جشن
همایون بعد از کلریزان و چراغان باتمام انجامید بکتاش خان
مصحوب ملازمی که چهار روز از بغداد باصفهان آمده بود خبر رسید که خواندکار
محمد پاشای وزیر اعظم را بقتل آورده بیرام پاشا را وزیر نمودند و از استنبول
بیرون آمده روانه بغداد است و درین روز از جانب مقصود سلطان خلفا
که بجانب روم رفته بود خبر آمد که از استنبول مراجعت نموده بتاریخ
غره شهر ذی حجه داخل دیاربکر شدیم و عرض نموده که سردار دوازده بمنزل
از استنبول بجانب بغداد کوچ نموده در سره جک جمع کثیر آمده در مهیا نمودن
آذوقه ساعی اند حضرت ظل الهی نیز همت والانهمت را در آراستگی قشون
بسته دارو علی و انعامات وافر شایسته بعساکر فیروزی مآثر دادند
و خواجه مشفق که یکی از معتمدان درگاه بود بجهت صاحب جمعی خزانه
در عوض خواجه محبت تعیین شده بشرف پابوس رسیده و بتاریخ صفر
دراج که از سادات معظم حایریه بود برک فجأ درگذشت و سر روزه از جانب
امرا خراسان خبرهای متواتر میرسید که اوزبکیه اراده تاخت و تاراج
دارند حضرت ظل الهی از ان اخبار خلشی بخاطر مبارک راه نداده تدبیر آن را

بعون ملک قدیر وا گذاشت و شیر کی جلودار را بجهت تعیین خبر بجانب
خراسان فرستادند و سیاوش بیک قوللر آقاسی را بجهت سرداری
ولایت خراسان تعیین نموده روانه ساختند و بتاریخ بیست و یکم
شهر صفر از جانب قرچقای خان حاکم مشهد عریضه بپایه سریر اعلی خلافت
مصیر رسید که جمعی از لشکر اوزبکیه اراده تاخت مشهد مقدس داشتند
چون بحوالی جام میرسند محمد سلطان حاکم سبزوار و یوسف سلطان حاکم
جمشکزک که چنداول لشکر فیروزی اثر بودند با ایشان برخورده محاربه
عظیم واقع میشود آخر الامر شکست بجنود اوزبکیه افتاده الله ویردی بهادر
و علی مراد بهادر که سرکرده ایشان بودند گرفتار شده جمع کثیر مقتول
میشوند از ین رهگذر عطف عنان داده فرار مینمایند اما خرابی بسیار
از آن رهگذر بحوالی جام رسیده حضرت ظل الهی خلاع فاخره و ارقام
شفقت آمیز بجهت امرایی که در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند
فرستاد و درین روز خلیل آقای قوم علی پاشای حاکم بصره که برسم
رسالت با سوغات لایقه آمده بود بشرف پای بوس مشرف شده عریضه
که مشحون باظهار یکجهتی و یکرنگی بود بنظر اشرف رسانیده مورد نوازشات
پادشاهانه گردیده مقارن آن حال ایلچی از جانب ولندیس که پادشاه
معظم فرنگ است آمده آن نیز باظهار بندگی عریضه بنظر رسانیده و ارمغان

لایق که همراه داشت گذرانیده بشفقت پادشاهانه ممتاز شد و خواجه
سرافراز ارمنی را مهماندار او نموده در خانه او فرود آوردند حضرت ظل
الهی در روز جمعه بیست و چهارم صفر در باغ عباس آباد جشن عظیم نموده
صفدر خان ایلچی و خلیل بیک ایلچی حاکم بصره و ایلچی فرنگ و سایر مهمانان را
طلب نموده بزم عظیمی آراسته و در آن روز هر یک را فراخور حال شفقتها
نموده با انعامات شامل سرافراز گردیدند بعد از فراغ آن مقدمه روز دیگر
فیمابین ایلچی هند و ایلچیان فرنگ منازعه شده چند کس در میانه مقتول
شد آخر الامر حضرت ظل الهی امیر قاسم بیک نایب داروغه
اصفهان را فرستاده باعث انطفای آن نایره شد حضرت ظل الهی
بعد از چند روز در تالار طویله که در کنار رودخانه زنده رود است رفته
بقسمت اسب مشغول شد چون شاهرخ بیک امیر آخور باشی بود ده راس
اسب شاهی اعلی بانعام صفدر خان مقرر شد و در روز یکشنبه دهم شهر
ربیع الثانی برادر مراد خان بیک سپاه منصور را با ولد عباس علی سلطان
بجهت آنکه سلطان حسین سپاه منصور را بقتل آورده بودند بجزای اعمال
گرفتار ساختند چون حضرت ظل الهی از مهمات ملکی خاطر جمع نموده
بتاریخ چهارشنبه سیم جمادی الثانی صفدر خان را بخلاع فاخره و شمشیر
و خنجر طلا و اسب با ساخت طلا سرافراز ساخته رخصت مراجعت دادند

خدمتش روانه مقصد گشتند و در دوشنبه هشتم شهر مذکور محمد علی بیک
بوزارت اصفهان سرافراز شد و در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی
ایلچی فرنگ و خلیل بیک بصیر را در عمارت حوضخانه طلب نموده بعد از خلع
ساختن رخصت دادند و خود بسیر و شکار مشغول شده اوقات شریف
بعیش میگذرانیدند و در تومن اعمال اصفهان طرح شکار جرگه انداخته
دامی که بجهت ممانعت بدر رفتن آهو مهیا شده بود در ان صحرا کشیده
آهوی بسیار درمیان جرگه جمع شده حضرت ظل الهی بنفس نفیس شکار افکن
گشته صید بیش از حد نمود متوجه اصفهان گشتند و در ان روز سلیمان خان
اردلان بشرف پای بوس اشرف مشرف گشته بنوازشات
پادشاهانه سرافراز شدند و مقارن ان حال ایلچی فرنگ از جانب له آمده
نامه بدرگاه جهان پناه آورد مضمون آنکه چون همیشه فیما بین دوستی بوده باز
بدستور سابق میخواهد که سررشته اتحاد مضبوط باشد و سوغات که آورده
بود از نظر کیمیا اثر گذرانیده مورد احسان شاهی گردید و چون دو روز
ازین مقدمه متمادی شد از جانب علیمردان خان حاکم قندهار خبر رسید
که از جانب هند میر حسین نام شخصی بایلچی گری آمده متوجه درگاه جهان پناه هست
و از جانب رستم خان سپهسالار نیز عریضه آمده اصل مضمون خبر فوت
زنبیل جلالی بود و متوجه شدن خواندکار بجانب قونیه حضرت ظل الهی بعد از

استماع اخبار بار اسپتکی قشون و انعام دادن ملازمان اشتغال
نموده دامان آمال هریک را فراخور حال مالامال ساختند و در غره رمضان المبارک
عریضه از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی رسید مضمون آنکه
علیمردان خان چیزی بمن نوشته که چنین مذکور میشود که اراده آمدن
بقندهار داری زنهار اراده مکنی که ازین حرکت بجا مرا صاحب داعیه
کرده عاصی درگاه خواهی ساخت و همان نوشته را بجنس روانه ساخته بود
حضرت ظل الهی در همان روز نظر بیک و جلال بیک و ملک بیک
ملازم علیمردان خان را که بپایه سریر اعلی آمده بودند مخلع ساخته
حکم استمالت بعلیمردان خان نوشته روانه نمودند در ان اثنا خبر
آمدن میر حسینی ایلچی رسید جبادار باشی و جمعی از یوزباشیان را
باستقبال او مقرر نموده خدمتش را بشهر آوردند چون ایام تحویل نوروزی
نزدیک شده بود حضرت ظل الهی دیدن او را موقوف بهمان روز کرده
مهمانداران تعیین شد که خدمات شایسته نسبت باو بعمل آورند و خود
بسعادت و اقبال بر متکای حشمت و اجلال تکیه زده بدلجوئی مظلومان
می پرداخت و فلک در وصف ذات بیهمالش این شعر میسراید بیت
بالیده ازین نشاط تخت بر زمین . بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان
گفتار در رسیدن نوروز بارس ئیل سنه سبع و الف و آمدن سلطان نژاد

خواندگار زر وم بسفر بلاد عجم و آنچه در بیلال بروی نمود انشاء الله بخیر و خوبی انجام پذیرد
دگر هی در کوی غزت آشنائی نیابد . و رهی بر هستی
صانع کوائی نابدیت . از وجود این صنایع چشم پر اکحل لیساز
کز هی در چشم عبرت توتیا هی نیابد . در شب یکشنبه پنجم شهر ذی قعده
سنه سبع و اربعین و الف هجری که دو ساعت و شصت و سه دقیقه گذشته
بود که نیر جهانبخش از خلوت سرای حوت قدم بکاشانه حمل نهاده عالم را
ازین حرکت بهنگام سروری و حضوری ارزانی داشت خواب آلودگان
چمن سرا از بستر ناکامی برداشته سبزه پژمرده خود را بلب جویبار رسانیدند
و گلبن از کار رفته کرمانی که از علت سرما داشت طاهر ساخته در اسقلاح
آن ساعی گشت تبارک الله و تعالی صانع واحد که بحسب او ویزش چرخ
دوار و آمیزش هفت اختر سیار درین مرکز شش جهت چهار عنصر
متضاد را با وجود تخالف طبیعی صورت یکرنگی بخشید و کیفیت هر یکی را
بر کمیت دیگری مستولی گردانید تا موجب تشابه اجزاء مجموع گردد
و جمله را در مقام وفاق و محل اتفاق مسخر دارد تا هیات اعتدال که انتظام
احوال مرکبات بدان منوط است حاصل شود و صورت نوعی که مبدأ
خواص غریب و آثار عجیب است بر ان مترتب گردد الحمد لله در چنین فصلی
که مشاطگان طبیعت چهره گل را آراسته اند و طره سنبل پیراسته و عندلیب

نزار آواز ناطقه انسانی که مرغ سرابستان وحدتست زبان بشکر و سپاس
حضرت ظل الهی گشاده بدین نوا مترنم است . درخشنده تیغت عدو سوز باد
درفش سنان تو پیروز باد . چنان باد کاختر بکامت شود . همه دخل عالم
بنامت شود . نگین فلک زیر نام تو باد . همه کار دولت بکام تو باد
القصه چون گریبان روزگار از چنگ عدوی سیه باطن خلاص شد و قدم نوعروس
بهار نهاد حضرت ظل الهی در ان روز نوروز در تالار طویله مجلس آراسته
میرحسین ایلچی هند را با ایلچی فرنگ و ملازمان طهمورث خان طلب نموده
ابواب شادکامی بر روی ایشان گشوده بنوازشات سرافراز ساختند
و ایلچی هند سوغات خود را که یکقبضه شمشیر مرصع بیاقوت و الماس
و یکقبضه خنجر مشحون بلآلی و قدری عطر جهانگیری بود از نظر گذرانیده
بعد از تمادی ایام جشن روز دوشنبه دویم ماه مذکور قربان علی جلودار
از جانب قوللر آقاسی آمده خبر تمرد و عصیان علیمردان خان را که با مردم
هند زبان یکی داشته آورد هنوز این خبر در گوشها جای نگرفته بود که
الماس بیک غلام خاصه شریفه آمده بعز عرض رسانید که علیمردان خان
قلعه را بمردم هند داده و قوللر آقاسی از کوشک نخود که در ده فرسنگی قندهار است
کوچ نموده روانه آن صوب گردید و تفصیل این مجمل آنکه چون علیمردان خان
روسیاه از آمدن قوللر آقاسی و سپاه بتحقیق حاصل نمود پنداشت

که آفتاب را بالکل توان اندود و سیل تقدیر را به پیش بند تدبیر توان بست
جمعی بزدلگان را بجهت خبرگیری فرستادند که شاید تا شیران کارزار را
بروبه بازی بازگردانند و پلنگ بربری را بزخم سر و آهو هزیمت دهند
چون دانستند که دریای انتقام زحیان در آشوب آمده که کشتی اندیشه‌ها را
دران مجال عبوری خواهد بود و امواج فتنه نه بدان حیثیت متلاطم است
که نسبه الباب فکر ناصواب مندفع گردد همتش را خبردار نمودند که تا
از گرداب خطوب جان برکران اندازد و از میان بلا کناری گیرد
او نیز چون امداد حادثه را بحوالی خود محیط یافت و لوازم سیاست
اعمال بگرد خویشتن حلقه دید با جمعی از عورات و برخی از بزدلگان اسباب
و اموال را برداشته قلعه و حصار قندهار را بسعیدخان حاکم کابل داده
بجانب هندوستان روان شده گفت بر داشتیم دل ز امیدی
که داشتیم بر بر نداشتیم ز تخمی که کاشتیم چون این حرکت از و بفعل
آمد آوازه این خبر منتشر شد سیاوش بیک قوللرآقاسی عریضه بدرگاه
جهان پناه فرستاده که سعیدخان و جمعی از سپاه جغتای در بیرون
حصار توقف دارند و حکمی که سلطان خرم در باب مقدمه قندهار بسعید
خان نوشته بود و حامل آن بدست غازیان گرفتار شده بجنس فرستاده
حضرت ظل الهی بعد از استماع این خبر نظر بیک زیک را بایالت قندهار

سرافراز

سرافراز نموده مقرر نمودند که آنچه در باب دفع مخالفین صلاح باشد
باتفاق قوللرآقاسی بعمل آورند حکم را مصحوب چاپار فرستادند اما سیاوش
بیک قوللرآقاسی بعد از نوشتن عریضه بدرگاه جهان پناه نزول در کفر سنجی
قندهار نموده در ترتیب و آراستگی عساکر اشتغال نمود مخالفین چون به
ازین معنی خبردار میشوند با جنود نامعدود بعزم جنگ روی باردوی
دلیران گردون توان نهاده صف آرایی میکردند چون سرداران
سپاه مسعود از آمدن جنود هندی سپاه آگاه میگردند همان لحظه
تکیه بعون عنایت الهی نموده با وجود آنکه اکثری از سپاه ظفر ورود
داخل اردو نشده بودند در برابر سپاه مخالف معارض گشته نایره
قتال اشتعال یافته آتش کارزار بلند گردید دشمنان از غرور کثرت
و قوت تا حمله آتش آهنگ آورده دلیران کارزار معاضدت
بازوی کامکار و معاونت تایید کردگار صدمات کوه گداز مینمودند
و این بیت می سرودند صد بار شسته ایم بخون دو دیده لب
تا عزم خاکبوس دیار تو کرده ایم القصه عرصه دار و گیر از صبح تا وقت
شام چنان از شعله تیغ و سنان سنجان گرم بود که صرصر فنا جیب
آفاق بر نسیم می بست و پیراهن وجود بر اسیر قبا میکرد و راه خلاص
چون نفس بسته بود می بست و طریق مناص بر روح بعضی چون طبیعت

سر و پیکشاد مرغ جان برجی را چون ذره بیسر و پای بهوای عدم پرواز
میداد و در راه گریز جمعی چون حوالی قفس برج رسیده میگرفتند تا آن
هنگام که سپاهی لشکر ظلام لایح شد و هوای موکب شام در فضای
هوا پیچید لشکر هندوی سپاه عرصه شطرنج خود را تقابل ریخته فیل
و بیدق خود را بپای قلعه رسانیده باستحکام آن حصار ساعی گشتند
و لشکر ظفرور و دنیز بخیم خود نزول نموده روز دیگر از آن منزل بنابر
مصلحت وقت عطف عنان داده مراجعت مینمایند چون وقوع این حادثه
کبری را بار یک چاپار در عرض پنج روز از دار القرار قندهار بدار السلطنه
اصفهان آورده حضرت ظل الهی امر فرمودند که ارقام مطاعه عز نفوذ
یافته مقرر شد که سیاوش بیک قوللر آقاسی با قشون میمون
در حوالی فراه و آن حدود توقف نمایند تا آنچه رای قضا مضا
بران قرار گیرد عمل نمایند بعد از وقوع آن مقدمات به دولت و اقبال
در باغ عباس آباد بزم آراسته ایلچی فرنگ را مرخص ساختند
و در آن روز محراب بیک توم صفی قلیخان بجهت امارت قلعه بست
بپابوس مشرف گشته روانه شدند و هر روز از اطراف خبر آمدن سلطان مراد
بقصد استرداد بغداد بسمع همایون میرسید مقارن این حال ملازم
بکتاش خان بیگلربیگی دار السلام آمده عریضه او را با احکامی که خواندگار

بمشایخ اعراب و حاکم بصره نوشته و آن احکام بدست افتاده بود بنظر
کیمیا اثر رسانیدند مضمون آنکه بهمه جهت مستمال بوده آماده
و مهیا باشند که در اول بهار متوجه آن دیار خواهیم شد حضرت ظل
الهی که در تدارک اسباب قلعه داری امر فرموده نقدی خان
حاکم کوه گیلویه را مقرر نمودند که روانه بغداد شده با بیگلربیگی آنجا
میر فتاح و یوزباشیان و تفنگچیان دست یکی داشته شمه از
دقایق قلعه داری فوت و فروگذاشت ننمایند و متعاقب خان
مذکور جمع کثیر از قشون مقرر شد که روانه شوند و در روز یکشنبه بیست و یکم
شهر محرم از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی و محراب سلطان
حاکم قلعه بست خبر بدرگاه جهان پناه رسید که لشکر جغتای با قشون
بسیار بقصد محاصره قلعه بست عازم شده روانه اند و قید شده که این
تکلیف از جانب صفی قلی سلطان سپاه منصور حاکم سابق بعمل آمده
و نوشتجات سلطان مذکور را که بحاکم قندهار نوشته بود آوردند
حضرت ظل الهی فرمودند که سلطان مذکور را بجزای اعمال خود رسانند
و رقم مطاعه لازم الاطاعه در باب استمالت اهل قلعه و محافظت آن
حصار نوشته روان ساختند اما چون لشکر هندی و جغتای قلعه زمین
داور را بدست آورده متوجه قلعه بست می شوند قوللر آقاسی که حسب الفرمان

بکومک مقرر شده و هنوز مطلب فایز نگشته بود که قلعه مذکور را لشکر
هنود بتصرف در آورده محراب سلطان را سالماً غانماً مرخص میسازند
چون مضمون این خبر پرتو بر پیشگاه ضمیر منیر حضرت ظل الهی انداخت
و مقدمه آمدن خواندکار بتحقیق رسیده بود تدارک آن مهم را موقوف
نموده بوقت دیگر وا گذاشت که انشاء الله آنچه در مکمن غیب است منصه
ظهور جلوه گر شود بحق الحق والنبی المطلق ذکر آمدن سلطان مراد
پادشاه روم بجانب عجم و برافراشتن علم استرداد بجهة
استرداد بغداد و رفتن اردوی کیهان پوی بجانب قلمرو علیشکر
و مقدماتی که روی نمود منهیان اقبال هر روز آمدن خواندکار را که در منزل
نزول میکرد بعز عرض میرسانیدند تا آنکه کتابتی که مقصود سلطان خلفا
که بایلچی گری رفته بود برستم خان سپهسالار نوشته خدمتش بجنس
بدرگاه جهان پناه فرستاده بود مضمون آنکه آمدن خواندکار بجانب
بغداد معین شده داخل حلب شد و توپخانه را پیشتر از خود روانه نموده
کوچ بر کوچ متوجه است حضرت ظل الهی تکیه بعنایت بیچون کرده در تدارک
اسباب قلعه داری ساعی گشتند و حسین بیک ناظر را با جمعی
از غازیان عتبه اقبال روانه ساختند که رفته جمعی از الوسات
کلهر و قرا الوس که در شیوه و درتنگ و خانقین قشلامشی کرده بودند

کوچانیده علیشکر آورد و در آن حدود مکث نموده آنچه روی دهد بعز عرض
رساند مقارن اینحال جمعی از غازیان دربند از شاهویردی سلطان
حاکم خود شاکی بوده سینه بپناه جسته عرض حال کردند بعد از دیوان
و تحقیق تقصیر او خدمتش را معزول ساختند و حکومت آن ولایت را
ببهرام سلطان استاجلو کشیکچی باشی شفقت نموده مشار الیه بتاریخ
پنجشنبه دهم شهر صفر پابوس نموده روانه گردید و در جمعه هیجدهم
رستم بیک ولد امیرخان قورچی باشی بمنصب مهرداری و علییار خان
بجهت حکومت ایل گرایلی و میرزا جان بیک برای وزارت خراسان
و میرزا محمد تقی دولتابادی بواسطه استیفاء قورچی بتعیین کمشه پابوس
سرافراز گشتند حضرت ظل الهی همه روزه بامور ملکی و دلداری ضعفا
اشتغال مینمود که ملازم تکتاش خان آمده جاسوسی که بمیان رومیه
فرستاده بودند آورد جاسوس مذکور از آمدن سلطان مراد و عظیم
شان او زبان گشاده میگفت که عظمت و جبروت خواندکار بحدیست
که با لشکر خونخوار صحرا گذار در منزلی که فرود آمد از قابلیت حرث
و نسل نینداخت و در هر مقام که مخیم ساخت کشت و زرع نماند بهر کجا
که قرار گرفت قرار از آن دیار رفت و بهر موضع که بگذشت
امن از آنجا رخت بربست و بهر زمین که نشست قیامت برخاست

در هر دیار که گذر کردند دیار نماندند و در هر خطه که عبور نمودند خط ویرانی بر آن کشیدند
اگرچه هرچند هویداست که ظلم و ستیزه را جز عاقبت وخیم نخواهد بود
و بیداد و کینه را جز سوء خاتمت نتیجه نیست خرد بهزار زبان میگفت
نه بینی که روزی هم آزار او کسادی در آرد ببازار او و غایتش کل
امور مرهونه باوقاتها در هر باب بغیر از صبر و شکیبایی چاره نیست تا آنچه
مکنون پرده غیب است بی غایله مکشوف گردد القصه حضرت ظل الهی
بتهیه اسباب سفر اشتغال نموده در روز پنجشنبه هشتم شهر ربیع الاول
از دار السلطنه اصفهان [illegible] پیشخانه را بباغ قوشخانه طوقچی برده حسین بیک
که بخدمت جمع نمودن ایل و الوس و توقف نمودن در آن حدود مقرر شده
بود بپای‌بوس نموده روانه گردید حسب الحکم مقرر شد که امرا کردستان
و لرستان و حدود بغداد در سپاه جمعیت نمایند و بخدمات مرجوعه
قیام کنند و در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاول میرزا محمد
شفیع بخدمت وزارت قورچی و محمد باقر برادر او بآوارجه نویسی
عراق سرافراز شدند و در چهارشنبه هشتم ربیع الثانی مقرر شد که
رستم خان سپهسالار با امرای نامدار آذربایجان باردوی معلی آیند
و عیسی بیک برادر سپهسالار را مقرر فرمودند که در دار السلطنه تبریز
با قشون آماده توقف کنند اگر از مخالفان اخذ و تعدی واقع

شود مانع آیند و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک توپچی باشی را مخلع ساخته
بجانب بغداد روانه ساختند از جانب حسن خان حاکم هرات در آن روز
خبر رسید که یلنگتوش با جمعی از سپاه اوزبک بقصد تاخت ایل عنبری
و فیروزکوهی آمده اما چندان کاری از پیش نبرده مراجعت کردند حضرت
ظل الهی در آن روز در باغ قوشخانه بزم آراسته ملازمان طهمورث
خان و ایلچی دادیان و باشی آچق را طلب داشته مرخص ساختند و الکاء
کاخت را بطهمورث خان شفقت نموده ارزانی داشتند و در روز دوشنبه
هیجدهم شهر جمادی الاول از جانب کلبعلی خان حاکم ایروان عریضه بدرگاه
جهان پناه رسید که کنعان پاشای حاکم ارزن روم با جنود نامعدود
بعزم تاخت چخور سعد علم استبداد برافراشته بود چون بحوالی قرح بلاغ
رسید خود با جمعی از غازیان قلعه دار باستقبال ایشان رفته دست
بردی فیمابین واقع شد اما چون صلاح در توقف نبود بجانب قلعه مراجعت
نمود علی الصباح خبر رسید که جمعی از تاتار و رومی بعزم تاخت ناحیه گرنی
رفته بودند مراجعت نموده روانه اند این غلام جانفشان از قلعه بیرون
آمده بآن گروه در مقام ممانعه و مجادله آمد موازی هفتصد نفر را اسیر
و مقتول ساخته شکست عظیم بآنجماعت راه یافته فراری شدند
و بیمن اقبال بی‌زوال همچنین فتحی روی نمود القصه حضرت ظل الهی کوچ

بکوچ متوجه ماهی دشت و کنکور بودند در اثنای مغاو حیدر بیک زین دار را
بجهت عرض لشکر قلعه فرستادند که ملاحظه قشون و توپخانه و جبادخانه
نموده نسخه منقح بیاورد چند نفرش رفته آن خدمت را بتقدیم رسانیده
در یکشنبه بیست و چهارم بپابوس اشرف مشرف شده و احوال مردم قلعه
و آراستگی قشون و وفور آذوقه را عرض نموده و در روز یکشنبه
بیست و دویم شهر جمادی الآخر خلف بیک را مقرر فرمودند که چون مرد
کار دیده روزگار آزموده است روانه قلعه گردد و با امرا و بیگلربیگی آنجا
در تدابیر لایقه سعی نمایند و سررشته احتیاط از دست ندهند چند نفرش
بپابوس مشرف شده روانه گردید و در دوشنبه غره رجب سپهسالار
با امرا آذربیجان مثل آقا خان مقدم و نظرعلیخان سوکلن و بوداق
سلطان کرد و اسمعیل سلطان بانه داخل اردوی کیوان شکوه شده
بتقبیل آستان مشرف گشتند در این روز جمعی از دلیران جان سپار
مثل باباخان صالحی و خان احمد بیک یوزباشی ترکمان با جمعی از غازیان
رخصت زبان گیری یافته روانه اردوی رومیه گردیدند در روز
پنجشنبه چهارم شهر رجب مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل الهی از اثر
سوء المزاجی منحرف شده تب لرزی عارض وجود مبارکش گردید
اما بعنایت حضرت بیچون ذات شریفش از آن عارضه خلاصی یافته

لشکر مرض از جنود صحت انهزام یافت حضرت ظل الهی بر سر تصدقات
دست گشوده مستحقان را از جمله متمولان گردانیدند بلی ذات همایونش
که منبع احسان و کان سخاست از جوینده و خواهنده چیزی دریغ نمیدارد
که بزم گوهر که رزم تیغ ز جوینده هرگز ندارد دریغ القصه بتواتر خبر رسید
و بتحقیق پیوست که سلطان مراد شب سه شنبه دویم ماه رجب بپای قلعه آمده
شروع در محاصره و سیبه بردن نموده هر ضلع از اضلاع قلعه را امردان
دلیر قسمت نموده حضرت ظل الهی در روز چهارشنبه دهم رستم خان
سپهسالار را رخصت بجانب ولایت مندلی و جسان فرموده
مقرر داشتند که با عساکر نصرت مآثر آنچه لازمه کومک و جانفشانی است
نسبت بمردم قلعه بعمل آورند و خود کوچ نموده بموضع طاق وسطان که در حوالی
ماهی دشت و کرمانشاهانست نزول اجلال نموده رحل اقامت انداختند
تا آنچه روی دهد از احوال مطلع باشند و در آن منزل دلکشا مسند آرای
گشته در تدارک احوال عساکر میپرداخت که از جانب سلیمان خان اردلان
خبر رسید که جمعی از سپاه رومیه در موضع کوهی که از مواضع گرگوست
آذوقه بسیار جمع نموده اراده داشتند که بدفعات نقل اردوی خود
نمایند بر سر ایشان تاخت برده آذوقه را آتش زده آن گروه را
پریشان ساختیم و بعد از این مقدمه خواندکار مراد خان اردلان را

با دو نفر پاشای و قشون بر سر الکاء اردلان فرستاده بود که شاید
دست بردی نمایند این کمترین بندگان لکتیه بعون عنایت ملک منان
نموده بر آن جماعت مخذول العاقبه مقابل شده مجادله عظیم واقع
شد آخر الامر بتوفیق حضرت سبحانی شکست بر ایشان راه یافته
مرادخان و پاشایان مذکور بقلعه بالغیه متحصن گشتند در باب بدست آوردن
ایشان سعی شده اولا مرادخان گرفتار گردید و پاشایان مذکور از بیم
جان راه فرار در پیش گرفته نیم جانی از آن مهلکه بیرون بردند
که دشمنان دولت قاهره منکوب و مخذول العاقبه گردند حضرت
ظل الٰهی هر روز همان قشونی که از اطراف بدرگاه عالم پناه می آمدند
ملاحظه نموده باردوی سپهسالار میفرستادند تا آنکه از جانب عبدی
بیک بلادروزی جاسوسی آمده که بتاریخ شانزدهم شهر شعبان المعظم
یورش بقلعه انداخته جمع کثیر از سپاه رومی مقتول شد طیار محمد
پاشای وزیر اعظم بزخم تفنگ مجروح شده از سینه بمنزل
خود آوردند و ظاهر آنکه زخم کاری دارد و از شمار مقتولان خواهد بود و از
جانب رستم خان سپهسالار عریضه رسید که ایل باجلان اراده رفتن
پیش خواندکار داشتند شاهوردی خان را با دوازده هزار کس فرستاد
که شاید مانع او شوند خدمتش تا بکجا رشته رفته آن گروه از آب

عبور نمو

عبور نموده بودند اما مواشی و مراعی و اسباب ایشان بدست غازیان
افتاده حقیقت حالات قلعه و تسلط خواندکار را نیز بعرض رسانیده بود حضرت
ظل الٰهی سررشته امور خود را بموجب آیه فمن یتوکل علی الله فهو حسبه
بقادر مهیمن ذو الجلال سپرده بود اصلا از رهگذر این مقالات خلشی
بخاطر راه نمیداد که آنچه در پرده غیب است بظهور خواهد آمد و زبان
الهام نیوش میگذرانید که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و همت
والا نهمت را مصروف باعطاء تصدقات و ادرارات و انعامات
نموده خاطر همگنان را بنوازشهای پادشاهانه سرافراز میساخت و چون
محاصره قلعه دار السلام امتداد تمام یافت و در میانه محصوران
که هر یک بطرفی رشته اتحاد را تاب میدادند تخالفی بهم رسید از آن
جهت مقدمه احتیاط را از دست داده بقدم اعتذار پیش آمده در افتتاح
دروازه قلعه سعی مینمایند و حصاری که در متانت و حصانت با قلعه
آسمان دم مساوات میزد از دست داده خود را غریق بحر بلا ساختند
و در روز جمعه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم لشکر رومیه داخل قلعه شدند
بکتاش خان بیگلربیگی و خلف بیک و نقدی خان و میر فتاح اصفهانی
و بعضی از یوزباشیان و غلامان از قلعه بیرون آمده بدرگاه رفته
زبان اعتذار میگشایند چون وقوع آن حادثه بسمع مبارک حضرت ظل

الهی رسید پای صبر و ثبات فشرده بستوثق لطف الهی بودند القصه
چون قلعه را خواندکار بتصرف درآورد جمعی کثیر از غازیان شیر شکار
فرصت یافته آتش بجباخانه قلعه زده بضرب زور از میان اردوی
آن خونخوار بیرون آمده باردوی سپهسالار می‌آیند و جمعی دیگر
از اداهای آن حرکت ناهنجار طعمه تیغ آتشبار گشته جمعی از بیم جان
باطراف و اکناف متفرق شده بصد مشقت جانی بکنار می‌آورند
سلطان مراد بعد از حصول سرداران قلعه را برداشته در دوازدهم
شهر رمضان روانه الکاء روم شدند چون این خبر بعرض رسید حضرت
ظل الهی ارقام مطاعه باسم رستم خان سپهسالار فرستادند که از
منزلی که توقف نموده بیشتر رفته اطلاعی بر حقایق حالات حاصل
کند حسب الحکم عمل نموده بعد از چند روز بعرض رسانیدند که
سلطان مراد بتعجیل تمام روانه استنبول شده مصطفی پاشا وزیر اعظم را
نایب مناب نموده ظاهرا اراده صلح و صلاح دارند و وزیر اعظم
از حوالی بغداد کوچ نموده متوجه شهربان و قزل رباط است حضرت ظل الهی
در ان روز محمد طاهر مین باشی را بجای میر فتاح تفنگچی آقاسی نموده
زینل بیک ولد نقدی خان را در عوض والد بیگلربیگی کوه گیلویه و عنایت
بیک باقی را بدل جلال امین باشی و علیخان بیک لیساول صحبت را

بجای سارو خان بیک آجرلو حاکم ایل آجرلو و محمد سعید ولد میر فتاح را
بجای محمد صادق برادر او مین باشی نموده بپابوس مشرف ساختند و محمد
طاهر تفنگچی آقاسی را بجهت آوردن چند هزار تفنگچی بجانب اصفهان مرخص کردند
در انثنای آن مقدمات کتابت عبدی بیک و جعفر بیک بلاد روری که سپهسالار
نوشته بودند مشار الیه بخدمت نواب جهانبانی ارسال داشته بود
رسید مضمون آنکه چون بکتاش خان باردوی خواندکار داخل میشوند
بعد از ملاقات پادشاه روم سپاه مهمان وزیر اعظم شده علی الصباح
او را مرده در بستر دیده اند و این خبر بتحقیق پیوست اما مشخص نیست
که این حرکت بقصد شخصی باشد یا باجل موعود واقع شده و در کتابت
مذکور قید بود که بتعجیل رفتن خواندکار بالکاء خود سبب این بود که فرنگیان
جمعیت نموده اراده ولایت روم ایلی نموده اند و سلطان ابراهیم
برادر او در استنبول سکه و خطبه بنام خود کرده از ان جهت توقف جایز
نداشته روانه شد و در همین روز حضرت ظل الهی دگنک مرصع بمرتضی قلیخان
ایشک آقاسی باشی شفقت نموده شیخ علی بیک ولد علی بیک را بمنصب
امیر آخورباشیگری سرافراز کردند و در روز جمعه بیست و یکم شهر رمضان
ملازم رستم خان والی گرجستان آمده خبر فوت کرکین خان والی
باشی آچق را آورد و از جانب سپهسالار خبر رسید که محمد آقا نامی

از جانب مصطفی پاشا وزیر اعظم بعزم ایلچی کری روانه درگاه جهان پناهست
و در روز پنجشنبه بیست و هفتم ملازم احمد کرای امیرزاده تاتار آمده
عریضه مشار الیه آورده مضمون آنکه پناه بدرگاه عرش اشتباه آورده ام
اگر بفرمایند بملازمت ملازمان عتبه اقبال مشرف شوم تا نتیجه
ارجها انطاع صادر کردد بعمل آورم در روز شنبه بیست و نهم مقرر شد
که قراخان بیک برادر جانی خان قورچی باشی و تقی بیک یساول باقورسی
با جمع کثیر باستقبال محمد آقا ایلچی که باتفاق خلفا آمده بود رفته حضرتش را
بار دوی معلا آورد در این اثنا ملازمان آقاخان مقدم قاپوچی باشی
خواندکار را با پنج نفر از سپاه رومیه در شهریان کرفته بنظر کیمیا اثر
رسانیدند و قاپوچی باشی مذکور از آزادکردهای ایروان بود حضرت
ظل الهی از تقصیر ایشان کذشته بنزد محمد آقا ایلچی فرستادند
و در روز جمعه پنجم حضرت ظل الهی مجلس بهشت آیین ترتیب داده
ایلچی مذکور را طلب نموده تنقدات شاهی سرافراز ساختند و نامه که از
جانب والی روم آورده بود بنظر رسانید که مضمون بغیر از حرف
صلح چیز دیگر نبود بعد از تمادی ایام صحبت حضرت ظل الهی روز دیگر که وزرا
کامکار و ارکان دولت پایدار بحضرت اعلی رسیدند باب صواب
تایید ربانی و ارشاد مواهب کامرانی بعزم کوچ از موضع طاق و سلطان

در حرکت آمده بصنوف عنایات سرمدی محفوف و چشم بد روزگار از طلعت
دولت بیدار مکفوف همای اقبال هم پرواز چتر آسمان سای و خورشید
مقتبس از نور رای عالم آرای هلال وار دست در رکاب همایون زده
و مجره عنان مبارک بوسیده چون کنار آب بیلوفر مخیم سرادق جلال
کردید و بیزک نصرت و طلیعه فتح از یمین و یسار پیمودند چون عرصه آن
سرزمین از وجود فایض الجود سرسبزی تازه یافت هر روز اخبار مسرت آثار
از اطراف میرسید و حضرت ظل الهی سجدات شکر بتقدیم میرسانیدند تا طلوع
نوروز توشقان ئیل روی نمود رسیدن نوروز توشقان ئیل سنه ثمان
و اربعین و الف و مقدمات صلح که فیما بین سلطان مراد والی
روم و حضرت ظل الهی روی داد و رفتن نواب همایون اعلی
بجانب دار السلطنه قزوین و سوانح و وقایعی که در ینسال خجسته
فال از مکمن غیب بمنصه ظهور جلوه کر شده انشاء الله بخیر و خوبی انجام یابد
ز عدل شه و اعتدال هوا • صبا برکشاد از رخ کل نقاب • بتان بهشتی
بار دوی بهشت • لکایک برون آمدند از حجاب • در شب دوشنبه
چهاردهم شهر ذی قعده سنه ثمان و اربعین و الف که مسندنشین
فلک چهارم تخت آرای برج حمل کشت جهان نمودار بهشت و زمین
آمنوزج خلد برین کردید نوخاستکان نسیم را پای رفتار آشنا شد

و بلبل با گل عشقبازی آغاز نهاد و صبا گشایش زلف سنبل از سر گرفت
نبات از آزر وی قامت سرو خبر میل بیالا نداشت و نرگس از پریشانی
زلف بنفشه بخواب نمی شد سوسن آزاد بصد زبان میگفت **بیت**
از خار و خاک خاره بار دی بهشت باد . روید بنفشه زار و سمن زار و لاله زار
ار دی بهشت ماه ساقی دهد ندا . خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار
دران وقت شهریار جهان و جهانبانی شهسوار میدان کشورستانی
رحمت فیاض آسمانی مدار مرکز جود محیط مکرمت وجود اعنی حضرت ظل
الهی بترتیب بزم خلد آیین ارم تزیین نوروزی امر فرموده بدولت
و اقبال دران سرزمین بساط شادکامی گسترده و در دلجویی محتاجان
و مستمندان سعی موفور مینمودند و از اطراف اخبار مسرت آثار
بپایه سریر گردون مصیر میرسید در روز چهارشنبه هفدهم شهر مذکور
از جانب رستم خان سپهسالار عریضه رسید و جاسوسی که از
بغداد آمده بود آورد خلاصه کلام جاسوس آنکه در استنبول اورخان
برادر سلطان مراد بر تخت برآمده مادرا و را بقتل آورده و فتور عظیم
ازین رهگذر در آن ولایت بهم رسیده مقارن اینمقدمه از جانب
بکری خان ماموی حاکم لوری بهمین مضمون خبر رسید حضرت ظل الهی
در روز یکشنبه بیست و ششم شهر ذی حجه عمدة الاعاظم محمد قلی بیک جلودار

باشی را که حقوق خدمت دیرینه درین سلسله عالیه ثابت میساز د بجهت
ایلچی گری که مبانی صلح را استحکام دهد بولایت روم فرستادند و در همین
حکیم شمس الدین محمد ولد حکیم سیفا را بجهت تقصیری که ازو سر زده بود
اخراج نموده رخصت داد که دیگر در خدمت نبوده در خطه کاشان توطن
نماید و در پنجشنبه غره محرم از جانب حسین خان حاکم هرات خبر رسید
که شاه شجاع ولد سلطان خرم ایلچی نزد والی بلخ فرستاده مضمون آنکه
بلخ را میباید خالی کرده بملازمان ما سپاری و الا آماده جنگ و ورود جنود
نامعدود باش اما مشخص نشده که ایشان چه جواب گفته اند آنچه روی
بعز عرض خواهد رسانید حضرت ظل الهی چون معامله صلح بر دل آگاهش پرتو
افکن شده و هر روز بتواتر این خبر میرسید عمدة الامرا سارو خان
طالش را بجهت تمشیت این مهم مقرر داشته نزد مصطفی پاشای وزیر
اعظم که در باب صلح از جانب سلطان مراد مرخص شده بود فرستادند
خدمتش با آن خدمت سر مباهات بفلک رسانیده روانه مطلب گردید
بعد از چند روز صلح نامجات از طرفین نوشته شده بمهر آن دو عظیم الشان
مزین گشته مقدمه و معامله صلح استحکام تمام یافت چون لازم بود
که صورت منشور نامه درین مختصر نوشته شود بنابران جرات نمود و کلام
اندک را از تحریر بسیار ساخت **منشور نامه که از جانب حضرت ظل الهی**

نوشته مصحوب بنارو خان ارسال شده و میرزا عبد الحسین منشی الممالک انشا نموده

ستایش و نیایش بی آلایش سزای
عتبهٔ کبریای مبدع لایزال است که بمحض قدرت کامله عالم کون و فساد را
از نهانخانهٔ کمون بجلوه گاه ظهور آورده و بوجود فایض الجود سلاطین [illegible]
اقبال که مظهر جلال و جمال مهیمن متعال اند انتظام و التیام داده
خلعت کرامت نشان را بطراز انا جعلناکم خلایف فی الارض مطرز
و گوش هوش صدق نیوش این گروه والا شکوه را بگوشوارهٔ واتقوا الله
واصلحوا ذات بینکم تزیین ساخته بمودای واذکروا نعمة الله اذ کنتم
اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا از کریوهٔ اختلاف بگلشن
ایتلاف هدایت فرموده بود و تالف ایشان را موجب ترفه احوال
کافهٔ رعایا و عامهٔ فقرا که بهترین ودایع خالق البرایا اند ساخت تعالی
عما یقولون علوا کبیرا و درود بیحد و قیاس افزون از حیطهٔ مشاعر
و حواس شایستهٔ سید قدسی اساس رسول بیهمالیست که ارغبن جمعیت
شاملهٔ سرگشتگان تیه هیمان را بشاهراه امن و امان دلالت نموده بحکم
اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم طبقات امت را بایفای عهود که متضمن نظام
انام و موجب العهد من الایمان که از شعایر شعار اسلامست امر فرموده
که الایمان لمن عهد له صلوات الله و سلامه علیه و آله و اولاده المعصومین

الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون اما بعد چون توجه خاطر عاطر قدسی سرایر
خورشید مظاهر اعلیحضرت آسمان رفعت ثریا منزلت سپهر سریر قمر منیر
عطارد تدبیر ناهید عشرت آفتاب نظیر بهرام غلام مشتری احترام
کیوان احتشام گردون شکوه انجم گروه شهنشاه جم جاه کسری بارگاه شهریار
خورشید کلاه کیهان دستگاه خسرو فریدون فر گیتی ستان خدیو دارا
رای جهانبان سلطان اعظم سلیمان مکان خاقان اعدل اعظم عظیم الشان
ثانی اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین پادشاه اسلام پناه
ظل الله خلد الله ارکان سلطنته و اجلاله متوجه ترفیه احوال عباد
و تسکین مواد فتن و فساد گشته جناب وزارت و ایالت و شوکت
و نصفت قباب ابهت و معدلت مناب متبوع اعاظم الوزرا متبع
افاخم الامرا مؤتمن الدولة العلیة العالیة العثمانیة معتمد السلطنة
البهیة السلطانیة صدر عالیمقدار صاحب تدبیر مشیر کافی رای صافی ضمیر
دستور مکرم محترم مصطفی پاشای وزیر اعظم ادام الله اقباله را
بر سبیل وکالت مطلقه تعیین فرموده بودند که بتمهید قواعد مصالحه
و معاهده مابین و تشخیص ثغور و سرحد طرفین نموده نوعی نماید که من
اهل فتنه و فساد را مجال گفتگو و عناد نباشد و نیز رفاه حال عجزه
و مساکین و فراغبال کافهٔ برایای جانبین را منظور داشته ایالت و شوکت

پناه جلالت و نصفت دستگاه عالیجاه نظاماً للایالة والاقبال ساروخان را
که از جمله امرای معتمد و خوانین معتبر این دودمان ولایت مکان و محل اعتماد
نواب همایون ماست مقرر فرمودیم که از جانب اشرف ما وکیل بوده
باتفاق جناب وزارت و ایالت پناه مشار الیه ارکان صلح و صلاح
و مبانی سنور و سرحد را استقرار و استحکام داده درین باب وثیقه
معتبره مسجله از جانبین موافق صلاح دولت طرفین بتحریر آورند
و ایالت پناهین عالیجاهین مومی الیهما بعد از تشیید مبانی عهد و پیمان آن
سنور سرحد جانب بغداد و آذربیجان را بدین عنوان قرار داده اند
که احدی از امرا و حکام این دودمان مخلد بنیان از آن تجاوز ننمایند از
جسان و بادرای تعلق بپادشاه روم دارد قصبه مندلیجی الی
درتنگ که سنور درتنگ سرمیل است صحرای آن از پادشاه روم
و کوه تعلق بدودمان خلافت نشان دارد درتنگ و دربنه که سنور آن
سرمیل است تعلق بپادشاه روم دارد جاف که ضیاء الدین و هارونی
تعلق بایشان دارد و بیره و زردوی از دودمان خلافت نشان است
قلعه ظنجیر که در قله کوه است خراب شود و دهکده طرف غربی از ایشان است
و دهکده طرف شرقی تعلق باینطرف دارد زلم کوی که در بالای قلعه زلم
و زیر زلم کله میکند از منسوبان پادشاه روم است و قلعه اوریمان و دهکده های

توابع از خاقان همایون اشرف است شهرزور که سنور کدوک
چغان است قزلجه و توابع از پادشاه روم مهربان و توابع آن از دودمان
خلافت مکان است و سایر آنچه در جانب آذربایجان خراب شود،
قلعه قتور و قلعه ماکویه و قلعه مغازبرد احدی از امرا و حکام این دودمان
مخلد بنیان از آن تجاوز جایز ندارند چون حقیقت ما فی المسطور بر ضمیر انور
ظهور یافت رابطه خلت و ولا و قاعده محبت و صفا را واسطه برکات
الهی و حسنات نامتناهی و باعث آسایش عباد و آرامش بلاد
دانسته از صدق نیت و صفای طویت بر آن قرار داد راضی
شده عهد فرمودیم که بعد الیوم در مراسم مصادقت و لوازم
مرافقت و موالات چون صبح دویم صادق دم و مانند قطب فلک
راسخ قدم باشیم و همواره مراسم یکانگی و یکجهتی و قواعد دوستی
و یکتادلی را استحکام داشته تا از الطرف قرین الشرف خلاف عطوفت
و الفت امری بظهور نرسد که مفسدان و حاسدان مجال اغوا و فساد
یابند از ینجانب مضمون وداد که تسجیع شد اد تشیید و موکد بوده
در مراتب محبت اهمال و اسهال صورت محال دارد و از میامن این
صلح خیر انجام عموم خلایق شادان و اطراف ممالک آبادان
و طبقات انام که از وقوع وقایع گوناگون و حدوث نوایب دهر بوقلمون

اسیر محنت وبلا و پایمال مشقت وعنا گشته اند تا انقراض زمان
در بسیط امن وامان آسوده حال وفارغ البال کردند واز دل صاف
ونیت خالص بحکم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود عهد کردیم که بدین
قواعد موکده با پیمان وفا کنیم واز خلف ونکث آن اجتناب نمائیم
فمن نکث فانما ینکث علی نفسه والسلام علی من اتبع الهدی

صورت نامه در باب مصالحه که مصطفی پاشای وزیر اعظم
بوکالت پادشاه ذیجاه سلطان مراد نوشته مصحوب رودخان
ارسال نموده بود الحمد لله العزیز الکریم الفتاح الذی افتتح ابواب الصلح
بمفتاح ان ارید الا الاصلاح وارتفع ظلام المصاف والکفاح بمصابیح
صباح الفوز والفلاح والصلوة والسلم علی رسوله الذی اظهر واوضح
الدین بکمال الایضاح ونشرح صدر الاسلام بطلعته السعیده وای
انشراح وعلی آله واولاده واصحابه الذین هم الاشباح الذین ارواحها
ما فاح نشر الایضاح ونور الصباح مشیت وارادات رفع السما
بغیر عماد حکمت وقدرت مبدع المرکبات عن الاضداد جل شانه بین
مشاکله الامداد ایله مدار انتظام احوال عباد منتاوب ودوام عالم
ایجاد پادشاهان با عدل وداد وشهریار مکارم اعتبارنک حسن
اتفاق واتحادلرینه منوط واوامر ونواهی الهیه سنه اتباع واقتدا

اینه

لرینه مربوط درکه واتقوا الله واصلحوا ذات بینکم فحوای شریف اوزره
سلاطین شوکت آئین همت اصلاح مستوجب الفلاحه عزیمت وجانب
خصومت کفاحدن عودت بیوردلد قلریچه تیغ خلافت طرفین درغلاف
وارباب مصاف جانبین هربریله سینه صاف اولا کلمشدر ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بنا علی ذلک بو اضعف
عباد الله جناب جلالت مآب دین پناه وذات سعادت دستگاه
شهنشاه سلیمان بارگاه خلیفة الله فی العالمین ماصدق مصداق
السلطان العادل ظل الله فی الارضین بلاذ اعاظم السلاطین
معاذ اکابر الخواقین ناصر الاسلام والمسلمین قاهر الکفرة والمشرکین
سلطان البحرین والبرین خاقان المشرقین والمغربین خادم الحرمین
الشریفین عین الانسان وانسان العین المؤید بتایید الله الملک المستعان
الموفق بتوفیق الله العزیز المنان لازالت خلافته ممتده الی آخر الزمان
وما جبت اطناب خیام سلطنته مشدوده الی انتهاء الدوران حضرتلری
طرف اعلای جلالت مقرون وجانب اسنای سعادت مشحونلرندن
حل وعقد امور ملک وملته مأمور ومأذون اختیار صلح خصوصنده
توفیق یافته اجازت نامه همایون اولمقیله وکالت مطلقه ونیابت
محققه جمله عساکر اسلام نصرت انجامی بغداد التندن قالدروب

متوكلا على الله تعالى عجم ولايته عزيمت نيتى ايله طى منازل ومراحل
آهنك وآغاز النوب بارونيه نام منزلده نزول اللنده قدهٔ زينت افروز
تختگاه عجم روشناهى ده ممالك خورشيد علم داراى حشم خديو معظم
خداوند مكرم دريكتاى بحر تاجدارى دكاى آسمان شهريارى نيرعرصه
شوكت پناهى شاه عاليجاه سعادت دستگاه خسرو فلك باركاه ستاره
سپاه اعلى الله تعالى اعلام قدره من السمك الى السماك ورفع بنيان
مجده الى قبة الافلاك جانب شرفلرندن سعادتلو عظمتلو پادشاهمز
حضرتلرينه نامه لرى و بوحقيره مكتوب ملاطفت ختامه لرينه قدوة الامرا
وعمدة الكبرا شمس الدين محمد قلى بيك ايشيك آقاسى ايلچى لك طريقيله
كلوب شاه حضرتلرى اصلاح ذات البين وصلح وصلاح جانبين خصوصنده
ايدلرديوكلن آتش جنك وجدال ودفع غبار حرب وقتال اولمه
سين رجا ايمكين براخى وان جنحوا للسلم فاجنح لها نص شريفيله
عمل ايمكى جدير مجمل ومفصل ايدوب امن واستراحت عباد الله ايچون
صلحه رضا ويروب لايق دولت طرفين وعرض ناموس جانبين وجه
وجيه اوزره احوال صلحه فيصل ويرنك بابنده شاه والاجاه حضرتلرينك
طرف قرين الشرفلرندن بر معتمد عليه كمسنه توكيل بويرلوب ارسال
اولنمق ايچون حضور جم جاهنه مكتوب كندرلمش ايدى الحاله هذه بساط

صلاح وصلاح وارتباط مصالحه مستوجب الفلاحه واستقرار وتوثيق
عهود وتعيين احوال سنورحدود ايچون بوصلح وصلاح خير انجام
والبيانه برنهج شرح قايم معتبر اوزره طرف اشرف حضرت شاهيدن
وكيل معتمد عليه اولوب انعقاد مصالحه ومعاهده مأمور ونامزد
ومفوض اليه ومقلد اولن جناب ايالت مآب مصادقت عنوان
عاليشان ساروخان دام ساعيا لاتمام مصالح الامن والامان
ذهاب تام منزلده كلوب اردوى همايون خداوندكارنه داخل الدوقده
مراسم مهمان نوازى رعايتدن صكره هجرهٔ نبويه عليه افضل الصلوات
واكمل التحيات بن قرق طقوز سنه سنده واقع اولان محرم الحرام
اعظم الله قدره يمن الآهنك دورنجى كونى بروقت خرم وساعت
ميمنت توام ايديكه اردوى همايونده اولان وزراء عظام وميران
عاليمقام وامراء كرام وآقايان ذوى الاحترام دن ينكچرى آقاسى
وآلتى بلوك آقاسى وسايركبار عسكر وعظاء لشكر ظفر پيكر ايله ديوان
عالى اوليوب مشار اليه و وكيل معتمد اليه ساروخان ايله ايلچى محمد قلى
بيك ديوان همايونه كتور ولب بالمشافهه نظام احوال فقرا وراعايا
وانتظام حال ودايع خير البرايا ايچون طرفين دن ترتيب اولنان
مقدمات صحيحه ومعاهده بو وجهيله نتيجه بخشاى حسن قبول وجانبين

دن ابراز اولنیان حجج وبراهین قضایای مصالحه بو نوعیله مضمای قلم اجابت شمول اولنمشدر که بغداد ایالتنده جسان ودیره ومندلجین ودرتنک ودرنه سعادتلو پادشاه نزه متعلق اولوب مندلجیندن درتنکه وارنجه صحراده اولان محللر بو طرفدن ضبط اولنوب طاغ شاه طرفنه متعلق اوله ودرتنکه دربندی سنورسر محل نام تعیین اولنمشدر وجافنک ضیاء الدین ایله هارونی پادشاه گردون وقار حضرتلرینه متعلق اولوب بره وزردویی شاه طرفنده قالجه وزنجیر قلعه که طاغنک قله سنده واقع اولمشدر بغلوب طرف غربی سنده واقع اولان کویلر جانب خواندکاریدن وطرف شرقلنده اولان قریه لر جانب شاهیدن تصرف اولنه وآن سرحدنده قوتور وماکو وقارص جانبنده مغازبرو نام قلعه لر طرفیندن نقض والسواد ندلو سعتبره دن ماعدا آخسقه وقارص ووان وشهرزور وبغداد وبصره نک سایر سنورلرینه داخل اولان قلاع وبقاع ونواحی واراضی وصحاری وبراری وتلال وجبال مادام که شاه حضرتلرینک طرفلرندن دخل وتعرض اولمیوب ایقاظ فتنه یه باعث اولنجاق بر حالت موحشه صادر اولمیه برجانبدن دخی سعادتلو وعظمتلو پادشاهمز بو صلحی قبول طوتوب طرف همایونلرندن خلاف عهد ومیثاق او طرفنک سورنه داخل اولان محللر برجانبدن

تعرض اولمیوب طرفیندن تجار وابنای سبیل کلوب کیدوب دوستلق اولمقون اوشبو وثیقه انیقه مشتمل الحقیقه وکالت عامه ونیابت محققه خاصه سوبنجه کشیده سلک تحریر اولنوب ارسال حضور شوکت پناهی شاهی ابلاغ مجلس شامخ الایوان دولتشاهی قلنمشدر که بو شرط وعهود مرقومی معتبر طوتلوب طرف شریفلرندن ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها نص شریفنک مفهومی ملاحظه رعایت اولندقجه دولتلو وعظمتلو پادشاهمز حضرتلرینک دخی جانب اشرفلرندن واوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤلا امر شریفنه متابعت اولنوب باذن الله الملک العلام بو صلح خیر انجام الی یوم القیام ثابت ودائم اوله فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه الحمد لله وحده والصلواة علی من لا نبی بعده اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً اضعف عباد الله الملک الاکرم مصطفی وزیر الاعظم

رفتن نواب همایون بعد از صورت یافتن مقدمه صلح بجانب دار السلطنه قزوین ونهضت نمودن از آنجا بجانب دار المؤمنین مازندران بهشت نشان

چون مصطفی پاشا وزیر معامله صلح را صورت داده از محل ذهاب کوچ نموده روانه ولایت خود گردید حضرت ظل الهی نیز از محل نزول کوچ نموده روانه شدند بعد از طی مسافت به ییلاق سیم کلالی که از ییلاق معتبر قلمرو علیشکر است رحل

اقامت انداخته درین منزل سارو خان از اردوی خواندکار آمد
بسجدهٔ اشرف مشرف شد و از جانب سیاوش بیک قوللر آقاسی
که بمحافظت خراسان مأمور بود خبر رسید که شاه شجاع ولد سلطان
خرم ارادهٔ آمدن بسر بلخ دارد حضرت ظل آلهی بعد از چند روز توقف از
ییلاق مذکور کوچ نموده بایلغار روانه دار السلطنه قزوین گردیدند
و در روز یکشنبه شهر صفر بدار السلطنه مذکور داخل شده اهل آن ولایت
آداب استقبال بعمل آورده شادمانیها کردند چون دو سه روز از آن مقدمه
منقضی شد از جانب حسن خان حاکم هرات عریضه رسید مضمون
آنکه یکی از پادشاهزادهای هند با جمعی از لشکر جغتای جمعیت نموده
متوجه بدخشان اند و دران وقت یادگار بیک ناظر دواب که بایلچی
گری بجانب هندوستان رفته آمده بعز بساط بوس مفتخر و سرافراز
گردید نامه و سوغات پادشاه را بنظر کیمیا اثر گذرانید مضمونی
نامه آنکه چون فیمابین سررشتهٔ دوستی استحکام دارد از روی محبت اند
بپسر خود که بماوراء النهر فرستاده ایم ملازمان عتبهٔ اقبال امر فرمایند
که بعمل آورند حضرت ظل آلهی بعون حضرت بیچون سه روزه بصید و شکار
اشتغال نموده بداد رسی مظلومان مشغول بودند در یکشنبه هفدهم
قوانامای نویسنده تعالی‌ها را که در شرارت نفس ثانی اثنین شرف الدین خوارزمی

بود و تهمتی بمیرزا معصوم واقعه نویس نموده که لشکری طلا متعلقان او
دزدیده اند چون کذب اینمقدمه ظاهر شد بسیاست او امر فرموده
وجود ناقص او را از عرصهٔ روزگار پاک ساختند و در روز شنبه نوزدهم
از جانب استراباد خبر بسدهٔ سنیه آمد که قزاق خان بیگلربیگی آنجا
بعلت مالیخولیایی که برو طاری شده بود قصد خود کرده بقتل رسید حضرت
ظل آلهی بعد از استماع این خبر ایالت دار المومنین مذکور را بحسین بیک
ناظر شفقت نموده خدمتش در روز سه شنبه شهر ربیع الاول بعد از
مشرف شدن بپابوس روانه آن حدود شدند و نظارت بیوتات نزد
محمد علی بیک وزیر اصفهان شده کس بطلب او فرستادند و وزارت
اصفهان را بمیرزا محمد تقی دولت آبادی و وزارت محال وقفی سرکار سیادت
پناه میر صفی نایینی شفقت نموده ارزانی داشتند و در روز جمعه پنجم شهر مذکور
از جانب فولاد بیک که قبل ازین بنظارت امام قلیخان اشتغال
داشت و درین روز عاطفتی که باو داشتند بوزارت و تصدی ولایت
لار مأمور بود خبر بدرگاه جهان پناه آمد که جمعی از صحرانشینان
نواحی سرمور ارادهٔ طغیان و تمرد نموده بمظلومان از ایشان آزارهای بلیغ
میرسد صفی قلی سلطان قلیچ اوغلی ذو القدر حاکم آنجا بقصد تنبیه
و تادیب ایشان علم افراشته متوجه میگردد چون نزدیک مقصد میرسد

آن گروه انبوه دست از جان شسته بمقابله و مجادله پای ارادت پیش گذاشته
سلطان مذکور را با جمعی از ملازمان مقتول ساخته شکست فاحش میدهند
در همان لحظه بعد از شنیدن این اخبار حکم قضا مضا صادر گردید که فولاد بیک
باقشون لار و آن حدود جمعیت نموده آن جماعت را بدست آورند و در پراکندگی
ایشان ساعی باشند و در اثنای این مقدمه از جانب مرتضی قلیخان
کس آمده بعرض رسانید که میانه چرخچی لشکر هند و جنود اوزبکیه جنگ واقع
شده لشکر اوزبک از معرکه روگردان شده اند در روز شنبه بیستم محمد علی
بیک از اصفهان آمده بجهت تقبیل آستان مشرف گردید درین روز
مقرر شد که اسمعیل بیک چینی جمعی از سرداران لشکر روم که در قلعه ایروان
گرفتار شده بودند با مرتضی پاشای حاکم آخسقه که قبل ازین مدت بدست آمده
بود نزد سردار روم برده تسلیم نماید حضرت ظل الهی بعد از فراغ از مقدمات
آداب عیش و سرور مهیا نموده مقرر فرمودند که باغ صفی آباد را
چراغان نموده بساط انبساط بگسترند چند روز در ان سرزمین
ابواب سرور و حبور بر روی عالمیان گشوده بود بعد از تمادی ایام
عشرت مزاج با اعتدال را انحرافی بهمرسیده کوفتی عارض ذات همایون
گردید و از ان رهگذر عالمی را توزع خاطر بهمرسید چون چند روز از ان
متمادی شد صحت تمام روی داده وجود فایض الجود شخص از استیلای

امر نظارت

مرض

مرض خلاصی یافت بشکرانه این موهبت عظمی جهان را خرمی تازه روی نمود
اما مهتر شاه نظر مهتر رکابخانه که یکی از بندگان معتمد بود بتصدق فرق
مبارک شدند حضرت ظل الهی را چون توقف در قزوین بسیار واقع شد
باراده سیر مازندران بهشت نشان در حرکت آمده قرار داد همت
والا نهمت آن شد که از راه دار المرز و دریا کنار متوجه آن صوب با صواب
شوند و در روز یکشنبه بیست و دویم شهر شعبان المعظم از دار السلطنه
مذکور کوچ نموده در جمعه پنجم داخل بلده رشت شده دیوان آقا زمان وزیر گیلان را
که مردم از و شکایت داشتند نموده اورا معزول ساختند و از ان خطه
دلگشا بعد از اتمام صحبت چراغان عزم بلده لاهیجان نموده در ان
مکان نیز اسباب چراغان که در دور استلخ قرار داده بودند اوقات
شریف صرف کرده کوچ بر کوچ متوجه مازندران شدند و در هر قصبه و شهری
که نزول اجلال واقع می شد اسباب عیش و عشرت آماده بود در اثنای
مفاوز بتاریخ سه شنبه نهم معتمد الخواص داود بیک را مهتر رکابخانه
و احمد بیک قدیمی را یوزباشی غلامان خاصه و حق نظر بیک را بجهت قورچی
گری ترکش و قراخان بیک برادر امیرخان قورچی باشی سابق را
بواسطه حکومت مرو و رستم بیک ولد امیرخان را یوزباشی سو گلن
و خاندانقلی بیک ذو القدر را برای یساولی صحبت تعیین نموده بشرف

پابوس مشرف ساختند چون داخل مازندران شدند در پنج شنبه هجدهم
خبر فوت سلطان مراد والی روم که بتحقیق پیوسته منهیان راست قول
بعرض رسانیدند که بعد از فوت او سلطان ابراهیم برادرش جلوس
بر اورنگ جهانبانی نموده حضرت ظل الهی در وسعت آباد مازندران هر روز
در مکانی و هر لحظه در مقامی بخوردن باده ارغوانی اشتغال نموده عرصه
آن سرزمین را بیمن قدوم بهجت لزوم رشک فرمای خلد برین میساختند
و در یکشنبه چهارم شهر شوال عوض بیک برادر مهتر داود را بجهت وزارت
و نقدی الکاء لار و لاچین بیک یوسف آقاسی را برای وزارت رشت
و کرجاسبی بیک برادر اوتارخان را لیساول صحبت و عیسی خان سلطان
یوزجلو را بحکومت ولایت لوری و پنبک و آنچه قلعه سرافراز نمودند
خاطر از آن مهام جمع نمودند دست انعام و بخشش گشوده
دامان آمال مستحقان آن بلده طیبه را مالامال ساختند و در باب
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده لحظه از مقدمات دینی و دنیوی
غافل نبودند انشاء الله که حضرت واهب متعال ذات همایون
آن بلند اقبال را از حوادث ادوار در ظل حمایت خود نگاه دارد
و بدین بوجود فایض الجودش برساد. معالی [illegible] از تصرف اوهام
مکارم [illegible] از توقع آمال **رسیدن نوروز لوی ئیل سنه**

تسع و اربعین و الف هجری و آنچه در مینا ال همایون فال از پرده غیب
بمنصه ظهور جلوه گر شد و رفتن حضرت ظل الهی از قشلاق مازندران
بدار السلطنه اصفهان چه فرخ بود فال فرخ زدن. زهی رخ زدن بلکه
شرح زدن. بلندی نمودن در افکندگی. فراهم شدن در پراکندگی
در روز چهارشنبه هفتم ذی قعده که پنج ساعت از روز گذشته
بود خورشید با فرهنگ با صد هزار آب و رنگ قطع نظر از آرامگاه
حوت نموده مجلس آرای بزم حمل گردید و جهان از لطف این اعتدال
پیرهن بر خود بالید سرو را هوس رقص در سر آمد و گل را گوش بنوای
هزار دستان آشنا شد قمری طوق بندگی معشوق در گردن گرفت
و چکاوک بچهار پاره زنی و خوانندگی شروع کرد هر یک از خوش الحانان
و گوشه نشینان باغ و راغ در طرفی و طرف چمنی بعشرت تازه و عیش بی
اندازه روز میگذرانیدند حضرت ظل الهی درین روز در عمارت چشمه
بزم ارم تزیین ترتیب فرموده سلطان بلباغی و سایر مهمانان که در درگاه
فلک اشتباه جمعیت داشتند طلب نموده رسم و آداب جشن نوروزی
بقاعده ملوکانه بعمل آمده در آن روز فر و فر انعامات وافر بهر طبقه فراخور
حال شفقت کردند و حکم قتل نوروز سلطان که بجهت صدور تقصیری
که از او واقع شده بود نمودند در آن عرصه بهشت فضا لکامرانی و خوشدلی

روزکار فرخنده آثار را صرف کرده هر روز از اطراف اخبار بدرکاه اعلی
میرسید و خبر فوت سلطان مراد و فتور در میانه آن گروه را امرا عظیم الشان
و بیکلربیکیان ذوی الاحترام روز بروز بعز عرض میرسانیدند
تا مقتضای واذا حللتم فاصطادوا هوای شکار از خاطر همایون سرزده
متوجه صیدگاه میان کاله کردیدند چون سابقه حکمت الهی طبیعت انسان را
بر اخلاق متنوع نهاده و نقاش قدرت ایزدی پیکر آدمی را از صفات
مختلف بر آورده از دواعی متضاد ترکیب وجود را التیام داده و از مقاصد
متباعد ماهیت او را انتظام داده لزوم بر یک طریقه موجب سآمت
می‌شود و مواظبت بر یک نهج کرد ملامت بر چهره ضمیر می‌نشاند اگر چند
بر جد محض مداومت نماید صدود خاطرش ملال پذیرد لاجرم فرمان
الهی نازل شده که چون از حرام که دست منع بر روی لذات عاجل نفسانی
نهاده بود بیرون آیند و بجانب محظورات که از آن تحرز و اجتناب
لازم بود طلق العنان کردند صید که از مرغوبات نفسانی لذت تمام دارد
و بر طایفه مسلمانان مباح باشد و شکار که از لذات دنیوی محل استحسان
یافته فرقه مومنان را رخصت شود تا از استیفای طیبات بقلب
منشرح بجانب طاعت و عبادت گرایند و بعد از ادراک لذت مراد
بجانب تزکیه نفوس و نفی خواطر متوجه توانند شد بنا بر متابعت این

سنت

سنت چون خاطر خطیر از استکفای امور پرداخت و رای شریف از استیصال
اعادی فراغت خاطر کرد نشاط شکار در دامن همت خسروانه
آویخت و لذت صید دواعی همت پادشاهانه را تحریک داده عزیمت آن
صیدگاه نمودند بهر سبز زمینی که بمبارکی عبور فرمود سراب خاصیت
آب زلال گرفت و قطرات غمام انتظام عقود لآل یافت خسک چون
پرنیان بساط ترقه بر راه گسترده و خار چون غنچه گلفشانی پیشه کرده
عناء سفر بر پا فراز آسان گشت و اندیشه سوء منقلب در پیش هیچ
ضمیر نیامد و بموجب زمانی عنان همت بشکار گوزنان و آهوان
مرغزار میتافت و زمانی جام مدام از دست ساقیان سیمین عذار
میگرفت • جهاندار با صید و با رود و جام • همی کرد منزل بمنزل خرام
شیر را از هیبت شمشیر او تب دایمی طاری شده و ببر دمان از خوف خنجر
گیتی ستانش لرزان مانده پلنگ از تاب حمله آتش آهنگ او دست
که رخت اقامت بر قله کوه کشیده و نهنگ از بیم بلارک خون آشامش
وطن در قعر دریا گزیده مرغ اگر از رحمت شاملش واقف نمی‌شد از بیم
پیکانش جوشن ماهی بعاریت بستدی و ماهی اگر بخشایش او جازم
نبودی پر و بال از مرغان بزاری خواستی • عقاب دلاور نیارد گذشت
چه بر تند کوه و چه بر پهن دشت • ز بیم خدنگ جگر دوز او • که فرخنده باد

شب و روز او

گهی با جره بازی بصید نهضت می فرمود که مخالب طمع بر بلندترین آشیان
سپهر دراز کردی و بسوی دجاجهٔ قبهٔ نیلی پرواز نمودی پیکر زیباش که
مشک اذفر بر اوراق گل بیزند یا غالیه که بر عارض سمن ریزند چون ساعد
نگارین بتان لعبتی دستی بر آورده و چون خط عنبرین شاهدان
بجگرخواری دل خوش کرده. به پشتش بد یکی مرغ زره پوش. چو بر گل سنبل
از دم تا بناگوش. چو بر قرطاس شامی خط عنبری. و یا چون بر حواصل
طوق قمری. و گاهی با چرغ بلند پرواز که خون اوداج جهنده
و پرنده از مخالب او رهایی نیابد و چون اجل ناگه گیر وحوش و طیور
از وی خلاصی نجویند از بیم چنگل او خرگوش خواب آلود تا دیده بان
دیده را با چشم گشاده نمی نشاند بخواب نمیرود و قطار کلنگان تا بیابانی
تعیین نمیکنند مجال استراحت نمی یابند و گاه با قلاید فهدی
که نیش طمع بر آهوان سبزه زار سپهر فرو میبرند و چنگ آز در گلوی
جدی و حمل می آویختند از سایه که بر ایشان پیشی میگرفت میرنجیدند
و از نظر که پیش از ایشان بشکاری میرسید غضب میگرفتند با این
دستور بآن سرزمین دلگشا که درمیانهٔ دریا واقع شده و طول آن
که بمساحت در آمده دوازده فرسنگ است از هر دو طرف که عرض آن
یکفرسنگ بوده باشد بدریا متصل و آخر آن نیز بدریا منتهی

شده و یک راه پیش ندارد نزول اجلال نمودند صحرایی از نزهت و صفا
چون جان خردمند و از خضرت و طراوت غیرت نمای مرغزار ارم چون
ساحت جود کریمان طول او بی هنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت
و دلکشی آن بسیار حضرت ظل الهی بر بارهٔ جهان نورد سوار شد تگاوری
در بلندی چون ابر که از روی آب برخیزد و در پستی چون آب که از ابر فرو ریزد
در آمد بطیارهٔ کوهکن. فرس پیل بالا و شه پیلتن. از غبار موکب
میمون آهوان نخجیر مشک افشانی پیش گرفتند و از گرد جهان
نوردش نافهٔ آهو غالیه سای گشت از کام بارهٔ خوش خرامش
گیاه نخجیرگاه چون سنبل تاتار مشکبار شد و از سعادت پای بوس خنگ
تیزگامش خار صحرا دامن نخوت بر گل خود روی کشید وحشیان از خرد
دورند و گرنه بر سر تیرش باژدحام آمدندی و گوزنان از عقل بی بهره اند
و گرنه جانها فدای شکارش کردندی. بر آن صید که چون گذر کرد تیر شاه
معنبر شد از گرد او صیدگاه. نر آهو که از راغ او زاده بود. ز نافش
لبی نافه افتاده بود. گوزنی که روی بر خاک داشت. ز چشمش جهان
چشم تریاک داشت. و درین روز بدست مبارک که از چشم زخم
روزگار مصون و از اصابت عین الکمال محروس باد دوازده گوزن
شکار نموده مابقی دلاوران و اعیان که در رکاب همایون حاضر بودند

باندا ختن صید مامور شدند وعدد صید از گوزن بدویست وهشتاد رسید
سایر وحوش از حد قیاس بیرون بود بعد از تمادی ایام شکار با شوکت
واقتدار ببلده اشرف مراجعت نموده بعیش وعشرت مواظبت جستند
چون هنگام انحطاط فصل بهار نزدیک رسید وخسرو انجم پناه قدم
بحوالی منزل سرطان نهاد در ساعت مسعود از دار المومنین بازندران
کوچ نموده بییلاق فیروزکوه نزول نموده بعد از قسمت نمودن ایلخیهای
خاصه بعساکر منصوره از راه هبلرود وخوار وسیاه کوه وکنار زار
متوجه دار السلطنه اصفهان شدند واز قصبه خوار بلاغی را مرخص نموده
بدار السلطنه قزوین فرستادند وخود بدولت واقبال در دار المومنین
کاشان بر سر چشمه فین که عمارت عالی احداث نموده بودند چند روز رحل
اقامت انداخته بعد از ان بسعادت همقرین ودولت همقران
متوجه دار السلطنه بهشت نشان اصفهان شده بتاریخ جمعه دویم شهر
ربیع الاول از دروازه حسن آباد داخل آن عرصه خلد مانند شدند
از ظل عقاب رایتش همای معدلت چنان سایه گسترد که چنگل شاهین
دندان طمع از سینه دراج برکشید ودیده آرزوی باز از تعرض گنجشک
دوخته شد نهال نصفت از رشحات تربیت شاداب گشت وشاخ
فتنه بدست انصاف از بیخ برآمد بعد از چند روز فرمان شد

که چون ایلچیان اروس بعزم بساطبوسی نزدیک رسیده اند قراخان بیک
برادر جانی خان قورچی باشی با جمعی باستقبال ایشان رفته بشهر اورند
خدمتش آن خدمت را بتقدیم رسانیده دران اثنا بتاریخ بیست وپنجم شهر
ربیع الاول خبر فوت کلبعلی خان حاکم ایروان رسید عمدة الاعاظم
محمد قلی بیک جلودار باشی را بجای او منصوب ساخته بیگلربیگی گری
چخور سعد را باو شفقت کرده بآن رتبه سرافراز نمودند خدمتش در غره ربیع الثانی
متوجه آن حدود گردید ودر نهم جمادی الاول خبر فوت شاهرخ سلطان
میر زنگنه بعز عرض رسیده شیخ علی بیک برادر اورا که برتبه امیر آخور باشیگری
سرافراز بود بجای برادر برتبه امارت ایل مذکور ممتاز کردند ونجف قلی بیک
برادر اورا امیر آخور باشی جلو وشهسوار بیک ولد مهتر علی کوچک را با
امیر آخور باشیگری صحرا تعیین نموده بپابوس مشرف ساختند ودر روز
جمعه بیست وهشتم جمادی الثانی ابراهیم خان ایگرمی دورت قاجار را
برسم ایلچی گری بجانب ولایت روم تعیین نموده بعد از کارسازی
روانه آن حدود ساختند وحیدر علی بیک ذو القدر را قورچی تیر
وپیر بوداق سلطان ولد شاهبنده خان ترکمان را حاکم دشتستان
نموده بپابوس مشرف گردیدند ودر سه شنبه غره شهر ذی قعده علی قلی بیک
ولد قرچقای خان را بجهت کتابداری تعیین نموده بآن خدمت سرافراز

کتابخانه آستانه قدس

نموده بودند و در روز جمعه چهارم شهر مذکور خبر زلزله که در دار السلطنه تبریز و توابع آن شده بود بعز عرض باریافتگان محفل بهشت آیین رسید الحق همچنین قضیه در هیچ عصر کسی نشان نداده راقم این مسوده نقلی از زلزله در تاریخ الفی تصنیف احمد بن فضل الله تتوی که اکنون در خزانه عامره مضبوط است بنظر آورده العهدة علی الراوی که وقتی در شامات زلزله واقع شد از شخص مکتب داری نقلست که در مکتب خانه من قریب یکصد و پنجاه نفر طفل سبق خوان بودند که آن قضیه عظمی روی نمود و من خود بجهت مهمی از آن مسجد بیرون رفته بودم که از بیم زلزله اساس آن خانه از هم فرو ریخت و اطفال همگی تباه شدند هر چند صبر کردم که شخصی از مردم آن ستمدیدگان آمده تفحص احوال نمایند هیچکس ظاهر نشد بعد از ده روز یک شخص آمده متفحص احوال شد حقا که شنیدن این حکایت خالی از غرابتی نیست مقدمه زلزله تبریز نیز بسیار غریب افتاده تفصیلی که رستم خان سپهسالار بر جرایدی و مقتولان بلده و توابع نوشته بنظر کیمیا اثر نواب همایون رسید باین طریق قید شده بود که چهارده هزار و نهصد باب خانه ویران و دوازده هزار و ششصد نفر از اناث و ذکور و خرد و بزرگ مقتول شده اند القصه حضرت ظل الهی بعد از استماع اخبار استمالت نامها بمردم آن ولایت فرستاده فرمودند که محالی که روی بخرابی نهاده معمور سازند و مرهم

کتابخانه آستانه قدس

جراحت مردم آن ولایت نهاده بعنایات بی‌غایات سرافراز ساختند و در شنبه دوازدهم ایلچیان اروس بسده سنیه آمده بشرف تقبیل مشرف شدند و از جانب سیاوش بیک قوللرآقاسی کس آمده خبر آورد که یلنکتوش با جمعی از سپاه اوزبک جمعیت نموده اراده تاخت خراسان دارند امرا، این سرحد نیز در تدارک دفع ایشانند و بتاریخ نوزدهم کس از جانب شیخ علی سلطان آمده بعرض رسانید که از جانب خوندکار کراجی محمد پاشا بجهت محافظت بغداد مقرر شده و درویش محمد پاشای حاکم سابق او را دخل نداده در میانه منازعه و مجادله است حضرت ظل الهی در کنف حمایت حضرت بیچون در روز و شب هر روز در مکانی و هر لحظه در مقامی اسباب جشن و سرور آماده کرده بکامرانی و دلخوشی اوقات همایون میگذرانیدند و اخبار مسرت آثار از اکناف دیار بسده نصرت شعار میرسید و روزگار این بیت می‌سرود.

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو. نارد چو تو سوار بمیدان روزگار

گفتار در آمدن نوروز پیلان ئیل سنه خمسین والف هجریه النبویه و مقدماتی که در این سال از پرده کمون بعرصه بروز جلوه گر شد و بسیر و شکار مشغول بودن حضرت ظل الهی حفظ الله تعالی شانه

هجوم لشکر دی دربدر شد. چمن از فیض باران سرسبز شد

زمین باغ از فیض بهاران. بجای خار رویانید ریحان. گل از خلوت که گلبن بر آمد

چمن را در محنت بر سر آمد • در روز چهارشنبه هشتم شهر ذی حجه نیر عالمتاب
با هزار رنگ و آب از برج ماهی به نزهتگاه حمل خرامید خفتگان باغ را از ان
خراش هنگام از خواب بیدار ساخت و بی برگان چمن را از عطیه زیبا
از تنگ عریانی فراغت بخشید درخت پژمرده از ورود شکوفه دندان
بخندیدن نمود ارکر دو سپر و قبای پژمرده خود را بگلهای مرصع ترصیع
نمود نرگس در کنار جوی بهشت آیین چشم خواب آلود زد بنفشه و سنبل
گیسوان ژولیده را شانه زدند سبزه بخود فرو رفته بالیدن آغاز نمود
لاله خودرو پنبه از داغ خود برداشت • عالم شده باز سبز و خرم ز بهار
از دست منه ساغر می را زنهار • تا غافل ازین شدی جهان زمیان
می افکند از روی عداوت بکنار • حضرت ظل الهی درین روز سعادت
اندوز در تالار طویله آیین بزم نوروزی ترتیب داده ایلچیان اروس
و مهمانان را طلب نموده ابواب سپهر در بر روی عالمیان گشودند و پایه
هر فرد از معتمدان را القدر حال برتبه فزوده بشفقت شاهانه سرافراز
ساختند که در روز جمعه غره شهر محرم سنه احدی و خمسین و الف
خبر فوت حسین خان حاکم هرات که بفرمان حضرت ذو المنن بقبضه درا
هادم اللذات داده بود رسید در همان روز عباس قلی بیک ولد ارشد
او را که بدار وعلی الکا رشت رفته بود بجای والد منصب نموده رقم مطاع

صادر شد

صادر شد که از همانجا روانه مطلب شود و آقا ملک وزیر تفنگچی را که قبل ازین
بوزارت هرات قیام داشت مقرر فرمودند که بتعجیل رفته حسین قلیخان
ولد خان مرحوم را که بعد از قضیه والد بجهت محافظت قلعه هرات از مار و
آمده بود در رفته بدرگاه جهان پناه آورد خدمتش از باد صرصر سرعت استعاره
نموده در اندک مدتی خدمتش را بدرگاه عالم پناه آورد و عباس قلی بیک
در دار السلطنه مزبور بعظمت تمام بجای والد استقرار یافت بیت
تا منزد یکی بنا کامی • دیگری شاد کام بنشیند • حضرت ظل الهی روز برور
با حوال قشون و تدارک لشکر پرداخته اراده عزم استرداد دار القرار
قندهار بخاطر همایون مصمم ساخت که در سه شنبه شهر صفر یگانه جهان
عصمت و عفاف ثانیه بلقیس و قیداف ثالثه خدیجه و زهرا رابعه صدر رفعت
و علا سادسه خمس عفائف فالصه خیرات و عوارف آنکه خامه اگرچه زبان را
بمشک و گلاب شسته نام همایونش نمی تواند برد و بروی صفحه پارای آنکه
اسم سرشریفش نقش جبین سازد نمی بیند آستانه تار و نیا محرم دیده روی هیچ
از نشان نشان نیافت و آفتاب تا سرجاهی و کوچه گرد شد در سایه
سراپرده اش مجال جوار نداشت عنبر اگر نام لالای نداشتی
پای در مجمرش بنا رستی ننهاد و صندل اگر بخواجه سرای موسوم نشدی
با استلام صلایه اش مشرف نگشتی نظم ناوک عصمت مدور دختیم مهر

گر کند در سایهٔ چترش نگاه   پیش مهدش چاوشان بیرون کنند آفتاب و
سایه را از شاهراه   صبح کنم مهد علیا زینب بیگم نواب جنت بارگاه
شاه طهماسب انار الله برهانه از شدت مرض موت عارضه قوی که برو طاری
شده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته بهشت عدن خرامیدند
حضرت ظل الهی ازین واهیهٔ عظمی بسیار متاثر گشته بتعزیه و تشییع
جنازه اقدام نموده خیرات و مبرات و تصدقات بمستحقان داده
حج و نماز و روزه او را مهیا کرده بسیادت و صدارت پناه امر فرمودند
که بعمل آورند و در شنبه بیستم ربیع الاول ایلچی اسفندیار خان والی اورگنج
عریضه و پیشکش او را بنظر رسانید و درین روز حکومت ماروجاق بدوست
علی سلطان زیکنه تفویض نمودند مقارن اینحال خبر آمدن حکیم الملک
ایلچی دکن که باتفاق امام قلی بیک ایلچی آمده بود رسید مقرر شد که میر قاسم
بیک نایب داروغه اصفهان باستقبال او رفته در عباس آباد
بمنزل دلگشا فرود آورند و در چهارشنبه پانزدهم شهر مذکور مرتضی قلیخان
حاکم مرو خبر بصیر شدن و آمدن امام قلیخان والی ماوراء النهر را از جانب
مرو بعز عرض رسانید که چون این اراده نموده هرگاه داخل شود بجد منت
معروض خواهد داشت درین روز خبر فوت یادگار بیک ناظر دواب
آمد در روز دوشنبه هفدهم حکیم الملک ایلچی را طلب نموده جشن ملوکانه

آراسته ایلچی مذکور نامه و سوغاتی که از جانب عبدالله قطب شاه آورده
بود بنظر رسانیده مضمون نامه سفارش عمهای خود که قبل ازین با کشتی
به بندر عباسی آمده باصفهان ساکن بودند نموده و دیگر اظهار دوستی و یکجهتی
و اخلاصمندی خود را قید کرده بودند بعد از اتمام جشن همایون و ملاقات
ایلچی خبر رسید که حسین خان حاکم استراباد بجوار رحمت ایزدی پیوست
حضرت ظل الهی بنابر توجه خاطری که بآن اقبال پناه داشتند فی   الحجه
متالم شده ایالت آن حدود را بمحراب بیک شفقت نموده برتبهٔ خانی
سرافراز نمودند و رخصت انصراف داده بلفظ گهربار فرمودند
که در آراستگی قشون ساعی باش که عنقریب رایت علم ظفر توام
بآن دیار خواهد تافت و عمدة الاعاظم اغورلو بیک ناظر دفترخانه
همایون را بجهت خریداری غله و ذخار آذوقه بولایت خراسان
فرستادند و در روز جمعه بیست و هشتم ملازم ابراهیم خان ایلچی روم
آمده عریضه مشار الیه را آورد مضمون آنکه بتاریخ هشتم شهر
ربیع الاول داخل استنبول شد در پنجم ربیع الثانی سلطان ابراهیم
خواندکار را ملازمت نموده در غرهٔ جمادی الثانی از استنبول بیرون آمده
روانه درگاه جهان پناه هستیم و قابل آقا نام شخصی را العین نموده با نامه
و سوغات متوجه آستان ملک پاسبان است در همین روز سیاوش

بیک قوللر آقاسی خبر فوت بدیع الزمان سلطان حاکم سرخس را آورده و ملازم
عباس قلیخان حاکم هرات عریضه آورد که امرا، آنجا ر اصوفی سلطان نامی را
که از بنی اعمام پادشاهان اوزبک است بر تخت نشانده اند و میان امرا
بلخ و بخارا منازعه قایم شده تا چه روی دهد در روز چهارشنبه سیم شهر رجب
مقرر شد که ارقام مطاعه بامرا و عساکر منصوره نویسند که بقدغن تمام
از جا و مقام خود بحرکت آمده در نیشابور بر سر رستم خان سپهسالار جمعیت
نمایند و در شهر منادی فرمودند که سوای همیشه کشیک همگی عساکر روانه
ولایت خراسان شوند که رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال
روانه دار القرار قندهار است سپاه نصرت پناه از سر طرف بحرکت
در آمده روانه مقصد گردیدند و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم
ابراهیم خان از استنبول آمده جمعی را که در قلعه بغداد سلطان مراد
همراه برده بود و در اجل ایشان تأخیری بود همراه آورده بشرف سجده و پابوس
مشرف گردیدند و در همان روز سلطان جلال الدین شاه پادشاه زاده
بدخشان که بدست اوزبکان اسیر شده بود فرار نموده بپایه سریر اعلی
آمده نوازش بسیار یافت و در پنجشنبه شانزدهم رمضان شاهوردی
خان لر برحمت ایزدی پیوسته جای او به علی قلی بیک ولد او ارزانی
داشتند و خلاع فاخره بجهت او ارسال نموده در تعزیه بیرون آوردند

و در روز سه شنبه بیست و یکم شهر مذکور مرتضی قلیخان حاکم مرو بعرض رسانید
که امام قلیخان والی ترکستان باتفاق ندر بقای دیوان بیکی و رحیم بیک
پروانچی و بیرام خواجه یساول صحبت و خواجیم قلی قلماق که مقربان مشار الیه
بودند بعزم سفر مکه از بخارا بیرون آمده داخل بلده مرو شدند در بمقدمه
میرزا محمد مقیم ولد میرزا محمد شفیع منجم که ابوریحان و ابومعشر ثانی است
در زایچه طالع نواب همایون باین تصریح حکم کرده بودند که پادشاه عظیم الشانی
از مشرق زمین در همین سال پناه بدرگاه عالم پناه خواهد آورد و حقا که نهایت
دانشمندی و کمال او در اکست القصه خبر رسید که رستم خان سپهسالار
در غره شهر شوال به نیشابور داخل شده جمعیت عساکر روز بروز در ترقی است
و مقارن اینحال آمدن قایل آقا ایلچی روم زبان زد گردید امر فرمودند
که عباس قلی بیک قورچی تیر و کمان با جمعی از غازیان باستقبال
ایلچی مذکور رفته بشهر آورند ایشان بفرموده عمل نموده بعد از چند روز توقف در
تالار طویله جشن عظیم نمود قایل آقا مذکور را طلب داشتند ایلچی مذکور نامه
که مشحون از تحفه دوستی بود آورد و سوغات چهار راس اسب که یک راس
با زین مرصع و لجام طلا و دو راس دیگر جلهای منقش دیبا باف بود بنظر
گذرانید حضرت ظل الهی ایلچی مذکور را بنوازشات و تفقدات شاهانه
سرافراز ساخته نهایت مرحمت فرمودند در این روز بابا سلطان

که قبل ازین حاکم بحرین بود بجهت نظارت دواب تعیین نموده پابوس فرمودند
و از جانب مرتضی قلیخان حاکم مرو عریضه رسید که نذر محمد خان محمد یوسف
اتالیق را که قبل ازین بخدمت نواب گیتی ستانی آمده بود با ایلچی گری
بخدمت فرستاده است و در چهارشنبه شهر ذی قعده بمقر رسید
که خاندانقلی بیک ذو القدر یساول صحبت یکهزار تومان نقد و پانصد تومان
جنس بجهت سلطنت پناه امام قلیخان برده از جانب نواب همایون
پرستش نماید مشار الیه روانه آنخدمت شد و در یکشنبه سلخ شهر شوال
سلطان علی میرزا عم بزرگوار برحمت ایزدی پیوست نواب همایون بعد از
آداب تعزیه بعزم شکار لنجان و حوالی باغ وحش بجرگلت آمده بدولت
و اقبال روان گردیدند و دران سرزمین بعیش و نشاط اشتغال
داشتند که از جانب سلطنت پناه رستم خان والی گرجستانات
جمعی آمده صبیه طهمورث را آورده بسرادق جلال سپردند حضرت ظل الهی
دران مکان فسحت افزا بخوردن شراب ریحانی مداومت نموده بکامرانی
مشغول بودند که ناگاه از اثر چشم زخم روزگار مزاج وهاج با اعتدال
از اثر عارضه متلون گشته خاطر ملکوت ناظر را اثری از شدت
حرارت تب روی داده بسیار متأثر شدند از ان صیدگاه قصد شهر نمودند
و در عمارت کرسکان که در حوالی شهر واقع است چند روز توقف واقع شد

اما حضرت مهیمن ذو الجلال از کارخانه تقدیر بلباس صحت وجود شریف او را
بیاراست و تشخص مرض بار بر بست و سراسان راه فرار در پیش گرفت ازین
مژده جانها را سروری و دلها را حبوری بهم رسیده عامه خلایق را بان
بشکر و سپاس گشوده دوام دولتش بصد زبان از ملک منان میخواستند
و این دو بیت ترزبان بودند . نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را . دگر ترا
که مباد ا غمیت ما را باد . اگر بدست و اگر نیک کار ما شاید . سعادت سر
تو باد هرچه بادا باد . حضرت ظل الهی بعد از وقوع صحت در عمارت آیینه خانه
که از محدثات آن برگزیده جهان است بار عام داده از اطراف جمعی
که در آستان ملک آشیان اجتماع داشتند بسجده و پابوس مشرف شده
سجدات شکر بتقدیم میرسانیدند چون آن مقدمه باتمام رسید ملازمان
سلطنت پناه رستم خان را رخصت انصراف داده بخلاع گرانمایه
و اسب و زین طلا سرافراز ساختند و روز بروز در تدارک و تهیه سفر
خیر اثر قندهار ساعی بوده ملازمان عتبه اقبال را روانه بجانب خراسان
میکردند و در سامان دادن اسباب توپخانه و جباخانه خاطر شریف را
صرف نموده اوقات فرخنده ساعات را زمانی معطل نداشته همت
والا نهمت را مصروف بانجام آن مهام کرده دقایق از شرایط حزم
و احتیاط فوت و فروگذاشت نمینمودند اما زمانه غدار ناپایدار بهمین

زبان ندا گوش ساکنان ارض و سما رسانیده حواس عالمی را مختل
می ساختند نظم من در چه خیالم و فلک در چه خیال . تا خود فلک از پرده چه
آرد بیرون رسیدن نوروز بیونت ئیل سنه احدی وخمسین
والف هجری و متوجه شدن حضرت ظل الهی بعزم سیر قندهار
و قضیه هائله که در بلده کاشان روی نمود شکوفه از افق شاخسار پیدا شد
ستاره سحر نو بهار پیدا شده در روز پنجشنبه بیست و هشتم شهر
ذی حجة الحرام مهر گرم رو فلک تقدیر باهزاران ناله زیر برج حمل را
مخیم سرادق خود ساخت درین بهار گریستن ابر بیقرار درختان
و اغصان اشجار را غسل ارتماسی داد و سبزه تازه روی پیدا افکنده از
زمین سر زد و لاله مشکین غلاله سراپا داغ شده گلگونه از عارض برداشت
گل جامه صد چاک زده خندیدن را فراموش کرد و بنفشه از رخت نیلی خود محظوظ
و بهره مند نبود نرگس از بصیر بودن بسیار خوشنود گشت شکوفه پیش از آنکه
بار دهد از کار افتاد و آب جوی از غصه سر خود می پیچید و میرفت چنار دست
افسوس بر هم می سود خنجر کشیده قصد خود مینمود . بی جوم عشق باید
برگ سبزی در سماع . از ادای رقص دانستم که سرو آزاد نیست القصه
حضرت ظل الهی در تالار طویله با آیین بزم نوروزی پرداخته امرا و اعیان
دولت بشرف پابوس مشرف شده هر یک بر جهت خاص سرافراز و ممتاز

گردیدند

گردیدند روز دیگر امر قضا امضا صادر شد که متوطنین دار السلطنه اصفهان را
اگر عرضه و شکوه و شکایتی باشد بعرض رسانند از هر طرف مطالبات
نسبده پیشینه عرض شده موافق مدعا بجواب باصواب مقترون می شد
تا همگی را مقصد و مطلب بعز انجاح رسید بعد از فراغ از مقدمات بجهت
سفر تعیین ساعت منجمین مامور شده در ششم شهر محرم الحرام سنه اثنی وخمسین
والف مقرر شد که چون ده ساعت از شب مذکور بگذرد بسعادت و اقبال
پای دولت در رکاب آورده متوجه گردند حضرت ظل الهی امر فرمودند که تنخواه آنها را
بباغ و عمارت توشخانه برده خود در ضمان فتح و نصرت و کنف اقبال و سعادت
بیت قضا موافق رای و قدر متابع عزم . ستاره زیر رکاب و سپهر
زیر نگین . در آن منزل خرم سرشت نزول اجلال نموده در آن روز جلیل
خان بختیاری چند سر اسب تازی نژاد بر سم پیشکش از نظر خجسته اثر
گذرانیده رخصت یافت که در الکا توقف نموده در نگاهبانی سرحد خود
قیام نماید هر چند خدمتش الحاح کرد که سایه مثال در رکاب دولت باشد
قبول نیفتاده بخلاع فاخره سرافراز گشته روانه شد و حضرت ظل الهی
از آن منزل کوچ نموده بقصبه دولت آباد نزول کرده آداب تعزیه
روز محرم و عاشورا در آنجا بعمل آمد و از آن مکان کوچ نموده از راه نطنز
و عمارات عباس آباد روانه دار المومنین کاشان شده در تاریخ بیست و یکم

شهر محرم داخل بلدهٔ طیبه شده ساکنان آن مدینهٔ اسلام برسم استقبال
پیش آمده جانها فدای سم ستور معدلت گستر ساختند درین محل ایلچیان
اوزبک از جانب نذر محمد خان والی بلخ رسیده باقبال آمده بعز بساطبوسی
سرافراز گشتند حضرت ظل الهی دران عرصهٔ مینو مثال بدولت و اقبال
بساط عیش و عشرت گسترده بنصایح دلپذیر و شفقتهای بی نظیر اعیان
و امرا را باشوکت را دلداری داده سخنهایی که نمونهٔ اسرار غیبی بود از لفظ
گهربارش سر میزد و گوش مستمعان را گرانبار میساخت هر حرف که گفت
ره بجایی میبرد چون خاطر همکنان را ابدر گرانبار نصایح بهره مند ساخت
و عارضهٔ از هجوم شدت الم و بیماری بوجود نفیسش عارض شد شیر بیشهٔ شجاعت
بزحمت تب گرفتار آمد و آفتاب اوج بسالت در تاب حرارت افتاد
و حذاق اطبا در معالجهٔ آن عاجز شدند و معالجان ماهر در تدبیر آن
بستوه آمدند و هر روز کوفت بمدارج ازدیاد بالا میگرفت و در تب
وقوف میرسید و مرض بمرور زمان اشتداد میپذیرفت و بسوی انحطاط
نمیگردید هر چند در ازالهٔ آن مرض سعی مینمودند فایده مترتب نمی‌شد بیت
از قضا سکنجبین صفرا فزود ۰ روغن بادام خشکی مینمود ۰ آری بهیچ
نوع با قضای آسمانی بر نمیتوان آمد و سر پنجهٔ تقدیر را از دست تدبیر
نمیتوان پیچید تا در روز دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنه اثنی و خمسین

والف

والف که یکساعت از روز دوشنبه گذشته بود روح پرفتوحش از کالبد خاکی
باعلی علیین پرواز نموده منادی ارجعی الی ربک راضیة مرضیة نفس قدسی نهاد
او را بحظایر قدس دعوت کرد و فرمان فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
همت او را بصوب دار السلام معطوف گردانید لابد هر که پایی در ساحت
وجود نهاد بناچار از دروازهٔ عدم بیرون رود و هر که لباس حیات
بر قامت خود چالاک یافت بی شبهه از سر بیرون کند ۰ دولت گیتی که
تمنا کنند ۰ باکه وفا کرد که با ما کنند ۰ وزرا و امرا که در عتبهٔ دولت
حاضر بودند از وقوع این واهیهٔ عظمی بر سرها خاک ریخته سینها چاک کردند
و نعش مغفور بعنایت ملک المستعان آن برگزیدهٔ حضرت منان را بعد از
تجهیز و تکفین بآیینی که رسم سوگواران و تعزیه داران است از دولتخانه
مبارک بیرون آوردند هر که نظر بران می‌افگند از پا می‌افتاد و هر چشم
بران آشنا میگردید نور نظر بجای اشک بر خاک میریخت اول آسمان
باواز بلند بگریه و زاری در آمده فریاد بر آوردند درین عزا و مصیبت چه
جای خرسندیست ۰ سکون و عقل درین روز از خردمندیست ۰
که این جهان مطرا که هست در پی ما ۰ کمال سلطنت و غایت خداوندیست
این چه خموشی و حیرت است که شما را از فزع و ناله باز داشته مگر دانسته اید
که رفتن یک تن دیگر است و رفتن یک انجمن دیگر وفات انسانی دیگر است

و وفات جهانی دیگر زنهار زنهار باید که این آتش بسالها منطفی نشود و این
اشک بعمرها مختفی نگردد مهیمنان را از استماع این سروش از تن هوش
رفته از ریختن اشک دمادم صحرا و وادی را نمونه یم ساختند و آواز الفراق
ایشان بعرصه گیتی میرسید دلها را از تاب آن واقعه جان بلب رسید و جان را
از سنوح آن حادثه از دل دست رفت از هر طرف راه بیهوشی میدویدند و خوش
میکشیدند و از هر جانب نیم جانی را بگوشه می‌بردند که قائلی از ملأ
اعلی بجهت تسکین فرمالکان این قضیه ندا در داد . ای اهل عقل ازین
داوری بس نیست . با حکم کردگار جهان این چه داوریست . معلوم نیست
نزد شما که بی برید برگ . اندر میان خلق چه طواف نبردیست . هر سر نهاده
که درین خاک تیره هست . حقا که از حکم و فرمان آن سریست . بی حکم او
نیفتد برگی ز هیچ شاخ . از جرم خاک تا بمحلی که مشتریست . ای عاقلان
صاحب تدبیر این چه آواز دراز هست که از شما بحضرت بی نیاز میرسد
نخستین جنازه ایست که از دروازه بیرون شده باشد و نه اول تابوتیست
که از بیوت بلحد نقل کرده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل آنرا
که آدمیان را و عالمیان را بطفیل وجود بر مایده حیات نشانده اند
این شربت چشانده اند و این نام بر نهاده انک میت و انهم میتون
آدم که مطلع تحقیق بود در مقطع این تفریق گداخته شد و محمد صلعم که خاتم

کار انبیا بود از شرف این کار براند اخته شد و ابراهیم را که قدم خلت
بر مفرش آتش بود درین دام گرفتار گردید سلیمان که زین نبوت بر کتف باد
نهاده بود ازین حادثه نتوانست گریخت نوح هزار سال بزیست و نزیست
و لقمان هزار سال بماند و نماند یعقوب درین واقعه دست از دامن یوسف
برداشت و یوسف درین حادثه زلیخا را فرو گذاشت مجنون چون
بسر این کوی رسید نام لیلی فراموش کرد و وامق چون درین تیه افتاد
از ذکر عذرا خاموش شد لکل امرء منهم یومئذ شأن آفریننده
در آفریده خود تصرف نمود چه غم و تعرف واجب کرد و بخشنده
بر بخشنده خویش حل و عقد نمود چه جوش و خروش لازم آید چرا آرام
نگیرید و باندام نباشید و چرا شیطان طبیعت را مقهور سلطان شریعت
نگردانید نظم این چه بانگ و خروش و آه تو نیست . در سرای کهن نه از
نو نیست . وان که در کاس لا محال اجل . باده یکی من منی و تو نیست .
چون صوت این نغمه بگوش ها رسید دانستند که ادای رسم این تعزیه
در حوزه اقتدار هیچ یک نیست و اقامت مواجب این مرثیه بیرون از
دایره استعداد است از دل سوخته بشنید این بیت مواظبت نموده
گفتند . گو حیدر هاشمی و گو حاتم طی . تا ماتم مردمی و مردی دارند
القصه زبان از گفتگوی و پای از تکاپوی بیفتاده کشیده رضا بالقضا

داذند. چرخ میخواست تا کند ضرری . لیکنش فرصت و مجال نبود
آخر الامر آنچه خواست بکرد . بطریقی که در خیال نبود . ارکان
دولت قاهره بعد از ادای تعزیه نعش آن مظهر جلال را بدار المومنین
قم در جوار مشهد معصومه علیها تحیة السلام مدفون ساخته حفاظ و خادمان
تعیین فرمودند الهی همه زمان از گلدسته رحمت مرقد مبارکش معطر
و از لمعات انوار مغفرت حجره خاکش منور باد این حقیر کثیر التقصیر اگر
در همه مقدمه در عبارت میکوشید دیگر بسر چشمه مطلب نمیرسید بنابر آن
دست از آن برداشته واقعه تعزیه را بمقدمه تهنیه بدل ساختم که مرهم
جراحت جگر ریشان کردم و عالم ماتم رسیده را بخلعت شادمانی
جلوس از تعزیه در آرم درین باب توفیق از حضرت باری میطلبیم و دست
دعا بدرگاه بی نیاز دارم که این توفیقم میسر گردد . الهی بلطف خودت شادکن
ز بند غم و محنت آزاد کن. **گفتار در جلوس سعادت مانوس
برگزیده حضرت ذو الجلال مظهر فتوت و اقبال ملجأ و معاذ عوام
الناس شاه عباس خلد الله ملکه ابدا انشاء الله که سایه دولت
قوی نشانش از سر عالمیان کم مباد** بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا و هو العزیز الغفور باید دانست که چون کوکب دولت صاحب

اقبالی را محل غروب و افول نزدیک شود آفتاب عظمت منیع القدری
از مشرق جلالت طالع گردد و هرگاه مسند شوکت صاحب شکوهی از وجود
لطف خالی ماند قامت بلند لوای مرتبه افزای آن متکا گردد و چون جهان
بالش ملک از وجود اسلاف محروم ماند اخلاف شایسته بر آن تکیه
زنند و چون دست ایالت از وجود پدران کامکار خالی گردد اولاد ارشد
بر آن تمکن نمایند . یکی چون رود دیگر آید بجای . جهان را نمانند
بی کدخدای . درخت برومند چون شد بلند . گر آید ز گردون بر و بر گزند
چو از جا یکه بگسلد پای خویش . بشاخ نو آیین دهد جای خویش .
مرور اسپارد گل و برگ و باغ . بهاری بگردار روشن چراغ . و دلیل
اقبال آن بود که از گل گلاب ماند و از شکر در خوشاب ذخیره گذارد
و تا فرزندی که رای مشکل گشایش مفتاح نتایج آمال تواند بود بظهور نه پیوندد
ابواب حیات بر روی پدر نه بندند و تا قرة العینی که باصره ملک از و
روشنایی یابد چهره نگشاید دیده زندگانی او بسته نماند هرچند گلستان را
آفت بادی رسد چون گل شکفته غم نیست و اگر بوستان در معرض
حوادث افتد چون سرو تازه ماند چندان المی نه . بهر مدتی گردش روزگار
بطرزی دگر خواهد آموزگار . سری را کند در زمین پای بند . سری را
رساند بچرخ بلند . دلیل بر همین نوال آنکه چون حضرت ظل الهی متکاه

سلطنت را از وجود شریف خالی گذاشت و ایوان سروری را از زینت ذات
بی همال مجرم گردانید نهال دولت ابد پیوندش در جویبار سعادت
بالا کشیده بود و گلبن اقبال مدارش غنچه امید کرده دوحه برومند حکومت
چون شکوفه برخت میوه مواد ظاهر گشته بود و درخت ایالت چون از باد
حادثه از پای درآمد شاخ تازه سربلندی یافته بود از کوه حلمش لعل سلطنت
چون آفتاب از ورای حجاب امید درخشید و از دریای عطایش گوهر خسروی
چون روز روشن میتابید خورشید اوج معالی بود که از اول حال پرتو شناسایی
مینمود صبح امید اعالی بود که از عنفوان کار صدق دعوی خویش
ظاهر داشت تیغ جهانگشای اقبال بود که تا لب از شیر فرو شست بزرگی
پیشه داشت از چهار رکن افعال آن یگانه استماع میرفت که پنج نوبت
ملک بر در ایوان او خواهند زد و از شش جهت عالم آواز می آمد که هفت
کشور بفرمان او خواهد بود همای سعادت بر سرا و دلیل بود که چتر سلطنت
در سایه آفتاب اهتمام او آید و شعاع خورشید فیروزی دلیل
روشن که در ظلال عاطفتش جهان قرار گیرد القصه چون قضیه ناگزیر حضرت ظل
الهی روی نمود امرا و وزرا و اعیان ملک و ملت که سایه مثال در عتبه
اقبال و آستانه اجلال متمکن بودند علاج زخم ناسور خود را بمرهم جلوس
سعادت مانوس مداوا کرده در شب جمعه شانزدهم شهر صفر سنه اثنی

و خمسین و الف که پنج ساعت و بیست دقیقه از شب مذکور گذشته بود در دار المؤمنین
کاشان با ورنگ سلطنت و مسند سعادت برآورده اسم سامی آن مظهر
کمال را باسم جد بزرگوار موسوم ساخته بتهیه عیش اشتغال نمودند و این
مصرع تاریخ شده ٭ مسند کی شد مزین باز از عباس شاه ٭ چون پایه سریر
سپهر نظیر از وجود مبارک آن نیر عظمت و کامکاری آفتاب عالمتاب
سلطنت و بختیاری خاقان جهانگیر جهانبان خسرو اعظم رفیع الشان
شهریار خطه جلالت شهسوار میدان عظمت مورد عنایات نامتناهی
مهبط فیوضات انوار الهی سلطان کامکار کامران قهرمان عادل کشور
ستان صاحب قران ظفر قرین مطرز شرع سید المرسلین مرصص
بنیان دین مبین حامی ثغور المسلمین ٭ ای ز یزدان تا ابد ملک سلیمان یافته
هرچه بسته جز نظر از فیض یزدان یافته ٭ آن خداوندگاری که گاه از شعله شرارتی
وجود مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاه بمجرد غباری خرمن عمر معاندان را
بباد فنا دهد گردون اقتداری که به نیروی بخت ارجمند و با اقبال دولت
بلند در عرصه روزگار صیت اسلام را بمسامع کروبیان ملاء اعلی رسانید
پادشاه جوانبخت کامکار شهریار سکندر صولت عالمقدار نوشیروان عدالت
کیخسرو درایت ناهید بهجت عطارد فطنت سکندر حشمت انجم گروه گردون دولت دارا
شکوه ثمره امید بهجت و کامرانی نهال آرزو دی حشمت و جهانبانی راقم

دیوان کن فیکون ناظم اقلیم نون والقلم وما یسطرون . ای ممالک را
مبارک پادشاه . وی سزای خاتم و تخت و کلاه . تیغ خونخوارت پذیر فتار
فتح . عفو جان بخشت خریدار گناه . اعدل سلاطین جهان افخم خواقین
دوران سلطان سلاطین نشان کافل مصالح الملک والملة بالعدل
والاحسان مظهر آثار رحمت الله ملک الرحمن السلطان ابن السلطان
الخاقان ابن الخاقان شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان
خلد ظلال جلاله علی مفارق الانام و ابد دولته الی قیام الساعة وقیام القیام
آرایش یافت منتسبان دولت عظمی زبان مبارکبادی گشوده آوازه
طنطنه جلالش بشرق و غرب رسید و صدای پنج نوبت اقبالش
گوش کروبیان را کر ساخت در ان شب که حامله هزار روز سعادت بود
امرا و وزرا و ارکان دولت و بعضی از معتمدان درگاه بتهنیه جلوس
بردخته بشرف پابوس مشرف شدند علی الصباح که آفتاب جهانگیر
بعزم تسخیر عالم سر از نهانخانه مشرق بیرون خرامیده بر تخت زمردی
افلاک جلوس نمود بار عام داده خلایق فوج فوج و گروه گروه با آستان
گردون مناص آمده از روی اخلاص بتقبیل آستان مشرف گشته
زبان بشکر واهب بی منت گشوده میرفتند القصه در یکروز ماتم بسور
و محنت بسرور و حبور مبدل گشت . صد شکر که روزگار آرام گرفت

از عیش سر آنکه زنده بد کام گرفت . از فیض مواهب چنین عالم نیز
از توبه گذشت و ساغر و جام گرفت . چون کار دولت بسامان رسید
بعد از چند روز توقف در خطه کاشان بتاریخ روز جمعه بیست و پنجم شهر صفر
بدولت و سعادت بعزم سفر روانه دار السلطنه قزوین شدند چون
منزل خلد مثال قم دار المومنین محل نزول گردید بعزم طواف مشهد مقدسه معصومه علیها السلام
و مضجع پر انوار والد بزرگوار مصمم گشته آداب زیارت بجای آوردند
و بر سر مقبره والد مغفور قریب بده ساعت توقف نموده بتلاوت قرآن
مجید حافظان را مامور ساختند و در ان زمان رقت بسیار نموده
تاثر و تاسف بسیار بطبع همایون راه یافت و از ملاء اعلی این صدا
بگوش عالمیان میرسید چند آنکه در خاک بود عمر تو باد . القصه
بعد از فراغ از ان مقدسه دور و زر که در بلده مذکور مسکن داشتند
باطعام و ادرارات و انعام دست گشاده مستحقین را از بذل بیکران
شادمان ساختند و از ان بلده طیبه کوچ نموده منزل بمنزل بدولت
و اقبال طی نموده بتاریخ شهر ربیع الاول داخل دار السلطنه قزوین
شده در حوالی باغ صفی آباد بجهت ساعت چند روز توقف نموده بعد از ان
بدولتخانه همایون تشریف آورده در دلجوئی مجتمعه آن دیار بنهایت
سعی مینمودند و بساط شادکامی روز بروز گسترده خاطر همگنان را بهوار شاد

وتلطفات تازه روی مینمودند و از اطراف اخبار مسرت آثار هر روز
بپایه سریر خلافت مصیر می آمد خصوصاً خبر آمدن امام قلیخان والی ماوراء النهر
که در زمان حضرت ظل الهی بعلت آنکه دیده جهان بینش از حلیه نور عاطل
شده بعزم طواف بیت الله الحرام متوجه شده بود رسید که در مشهد
مقدس توقف دارند حکم جهان مطاع باسم رستم خان سپهسالار که با
عساکر گردون وقار در نیشابور توقف داشتند صادر شد که در آداب
استقبال و مهمانداری آنچه لازمه است بعمل آورده تقصیر از خود راضی
نشود و بعد از چند روز کس فرستاده سلطنت پناه معظم الیه را
بدرگاه جهان پناه طلب داشتند و خود بنابر آنچه در مشیت خلق
ودیعت است بظهور آید میل بتعلیم و خواندن نموده میر مرتضی قمی را
بجهت این مهم عظمی تعیین نمودند و در ساعت خوب شروع در تعلیم گرفتن کردند
باید داشت • هر که او در ادب طلب نکند • بر بساط شرف طرب نکند
یعنی ماه نو سپهر پادشاهی ارتقا بمدارج کمال ضرورست و کوکب
آسمان معالی را از اعتلا بذروه سعادت گزیر نیست تازه نهال چمن
اقبال را از رشحات فیض علوم نشو و نما باید داد و درخشنده شمع ایوان
رفعت را از اقتباس انوار معارف نور و ضیا باید بخشید نظم
بروزی که نیک اختری یار بود • نمودار دولت پدیدار بود • بسعی سیادت

پناه معظم الیه لوح تعلیم بر کنار همایون نهادند روح القدس چون
آن تخته را در کنار دریا مثال دید بمضمون بسم الله مجریها زبان
برگشاد و از لوح محفوظ امداد برکات و میامن امداد بر لوح مبارک
جاری گشت • هرچه اسباب معالیست میسر بادت • کانچه
از نوع معاینست بحمد الله هست • بعد از اندک وقتی ذهن وقادش
که برق تیز گام را بجمود نسبت دهد و آب زلال را بجمود موسوم کرده اند
از ختم کلام الله که حبل متین و هادی طریق مبین است فارغ شده عروس
فضایل علمی در نظر کمالات نفسانیش جلوه گری آغاز نهاد و جلالت
قدر کتابت که بفحوای علم بالقلم بدان ناطقست انگشت ترغیب بر در خانه
مراد نهاد و رفعت شان تحریر که مضمون نون والقلم و ما یسطرون
بدان لائحست دست در فتراک بلند جناب زد و تعلیم عنایات ربانی
خامه سحرآزمای بتقبیل انامل شریفش استسعاد یافت در مبادی حال
تعقلات که اذهان منتهیان از ان قاصر بود روی مینمود و در اوایل
اشتغال بمقاصد متاخران مهتدی سخنیت روشنان سپهر ناصر کلک
نغمه سرای احساس گردند زبان تضرع بفحوای این بیت برگشادند نظم
عقود لؤلؤ از دست وزبانت • نثار دامن آخر زمان باد •
لقاطات زبان خامه تو • میان اهل معنی داستان باد • القصه از فیض

مراحم الهی درین زبان سخن سنجی و بکنه سرای آن خدیو جهان کس را
سخنی منیت انشاء الله که دولت روز افزونش همیشه در تزاید بوده
معاندان دولت قرین محنت و الم باشند از شرح دادن این مقدمه
سر رشته کلام از دست رفت بتوفیق حضرت باری باز بدست آرم
و در اوصاف حمیده او سعی نمایم که چون خبر آمدن امام قلیخان نزدیک
رسید مقرر شد که مرتضی قلیخان ایشیک آقاسی باشی برسم استقبال
رفته بهر جا که ملاقات واقع شود و آداب مهمانداری بعمل آورده خدمتش را
بدار السلطنه قزوین آورد ایالت پناه موما الیه تا بالکاء خوار رفته
بصحبت فیض موهبت او فایز شد و باتفاق طی مسافت نموده بدار السلطنه
قزوین آوردند حضرت جهانبانی خلد الله ملکه برسم استقبال پای سعادت
در رکاب دولت آورده تا دو فرسخ متوجه شدند و در روی اسب
سلطنت پناه مذکور را دریافته بمنزلی که جهت نزول تعیین شده
و چادر عباسی مخمل زربفت که چهار هزار تومان در زمان حضرت ظل
الهی باتمام رسیده بود و جهت تیمن در ان روز برپا کرده فرود
آمده اسباب عیش و سرور آماده گشت و بعد از صرف شدن اطعمه
و اشربه از انجا سوار شده متوجه شهر گردیدند و از محل مذکور تا مکانی
که جهت سکنی آن سلطنت پناه تعیین شده بود قریب بدو فرسخ راه

پای

پای اندازهای قیمتی انداخته با عزاز تمام خدمتش را بمنزل مذکور رسانیدند
و هر روز آنچه لازمه مهمان نوازی بود نسبت باو بعمل آورده مکرر ملاقات
فیمابین واقع شد و در هر مرتبه بانعامات لایق او را بهره مند ساختند
بنوازشات و دلداریها شادمان میساختند سلطنت پناه معظم الیه
از شنیدن طنبور محمد مومن و لد آقا رضاء طنبوره بسیار بسیار محظوظ
گردیده هر روزه اختلاط مینمودند تا آنکه بجهت طواف بیت الله الحرام
رخصت طلب نموده هر چند تکلیف نگاه داشتن او در ان سال نمودند مفید
نیفتاد لاعلاج رخصت انصراف یافته با مردم خود روانه مقصد گشتند
و حضرت جهانبانی هفت هزار تومان بجهت اخراجات آن طرف عنایت
نموده خان الله قلی بیک یساول صحبت را باتفاق مشار الیه روانه کردند
که تا سرحد بغداد از علوفه و سورسی آنچه باحتیاج باشد همه جا مهیا نموده
بعد از انکه خاطر جمع نماید مراجعت کند و حضرت جهانبانی بعد از
فراغ آن مقدمه بعیش و شادکامی اوقات شریف صرف نموده لشکری
که در نیشابور جمعیت داشتند حکم فرمودند که رستم خان سپهسالار
خود در مشهد مقدس توقف نموده ایشان را روانه درگاه عرش اشتباه
نماید خدمتش را ظاهرا از بودن و توقف نمودن بخاطر خلشی رسیده بود
اثر شآمت آن اثر کرده بقتلش اقدام نمودند و علی قلی بیک دیوان

یکی را محبوس نموده کس بگرفتن عیسی بیک برادر او و بدار السلطنه تبریز
فرستادند و مقرر نمودند که علی قلی بیک را بقلعه کلاب و عیسی بیک را
بقلعه الموت برده محافظت نمایند و خود بدولت و سعادت و اقبال
بعد از چند وقت از دار السلطنه قزوین متوجه دار السلطنه اصفهان
شده عرصه خلد آیین آن دیار را بوجود شریف رشک افزای بهشت برین
ساختند. بهر طرف که روی نهی موکب ترا . اقبال بر یمین بود و بخت بر یسار
اظهار شمه از احوال راقم حروف بر رای هوشمندان عقده کشای و دانشوران
معرفت آشنا که رازدانان عالم کون و فساد و گره گشایان عقود سبع
شدادند پوشیده و مستور نماند که این بی بضاعت دستگاه سخنوری
محمد معصوم
و این کم پایه رسته سخن گستری محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی
که همیشه در فیافی طلب سرگردان و در بیدای کسب ادب سیر و سیامان بود
و در ان زمان در حجر تربیت والد بسر برده بمطالعه کتب و شغل کوسندلی
اوقات صرف مینمود تا آنکه بادیه عمر قدم در ابتدای عشر رابع
گذاشت بتلاش معاش از خدمت پدر مرخص گشته باردوی کیهان
پوی قدم نهاد از انجا که همت والا در تخمیر وجود مخمر شده سر بخدمات
جزو فرو نمی آوردم و بملازمت هیچکس راضی نمیشدم مطمح النظر آن بود
که خود را در سلک منتسبان درگاه جهان پناه منتظم سازم که در خور فطرت
از اینجا

عالی بود و دولتی که در کمین غیب بهر بنده را مقدر کرده بودند جلوه گری
آغاز نهاد و سعادتی که بخامه تقدیر بنامم مرقوم گشته بظهور انجامید
بوسیله و وسایل برادران عزیز بلکه از برادر عزیزتر دیده امیدم بمشاهده
طلعت نواب همایون غفران پناه بهشت آرامگاه انار الله برهانه منور شد
و لب نیازم بپای بوس سریر سلطنت استسعاد یافت **نظم**
فرو رفت شب روز روشن رسید . شب آهنگ را صبح صادق دمید
از آغاز نجمم سبک خیز شد . نشاط سخن بر دلم تیز شد . چو دولت دهد
بر گشایش کلید . ز سنگ سیه گوهر آید پدید . پایم که خبر باستان سه نکهت
نرسیده بود دستان دولت آشیان را مقصد ساختم و جز که در
دبیرستان نزده حلقه اقبال بجبینان نظر پادشاهان را که ظل اله اند از آن بجهت
بکیمیای سعادت تشبه نموده اند که سر بمقداری القدر شناخت خود از
خاک مذلت بردارند و سر بی سر و پای را به پایه بلند رسانند این بمقدار
چون بشرف استلام مشرف شد در همان روز در سلک ملازمان
منتظم گردیده بمنصب اشرف شترخان منصوب گردیدم و تا مدت دوازده سال
سایه مثال در رکاب اقبال در سفر و حضر بترکان اعتقاد خاک آستان
میرفت و بغیر از درگاه حضرت واهب متعال و آستان اجلال توسل
بجای دیگر نداشت از انجا که اعتقاد درست و راستی اخلاص بود

بی مدد غیر اشراف طویله را که از معظمات امور بود ضمیمهٔ خدمت اول نمود
دست نوازش بر سر این خاکسار کشید و همه روزه در تربیت و شفقت
می افزود و بخدمات انیقه سرافراز میساخت گاه بجهت طبع آزمایی
بانتخاب اشعار امر میفرمود و گاهی بجهت تمشیت دادن امور دیوانی
سرافراز میساخت القصه در زمان دولت آن بلند اختر برج کامکاری پایهٔ
تقرب فرقدسای گشت و روز بروز در مراقی کمال ترقی مینمود تا آنکه در سنه
ثمان وثلثین و الف هاتف غیبی ندای کل نفس ذائقة الموت بسمع
او رسانید و داعی اجل موعود بحکم الا کل شیء ما سوی الله باطل عنان
همت او را بصوب دار البقا معطوف گردانید طبقات انام از سوابغ
انعام عامش محروم ماندند و فضلای جهان از ذرایع احسان بی منالش
محجوب گشتند عالم سر صلای تازه یافت و از بلند طالع ساخت و مسند جهانداری
و اورنگ کشورگشایی را بوجود فایض الجود حضرت ظل الهی زینت داد
تا بمیامن تایید الهی قامت ملت را چون سپهر و بالا داد و مبارکی
فره ایزدی چهره ملک را چون لاله سیراب و افروخته دارد و اگر خدشه
در چهره دولت واقع گردد بسعی جمیل مندفع گرداند و اگر خاشه در ساحت
دین لایح شود بیمن ملکات ملکی پاک گرداند الحمد لله که از یمن دولتش
قاعده الفت میان ملک و ملت استوار ماند و ضابطه اتفاق میان

دین

دین و دولت مستحکم گردید . چه فرخ بود روزی ازین بامداد . همه روز اینکی
آید بیاد . بخوبی نهد رسم بنیادها . ز دولت به نیکی کند یادها
القصه این کمترین خلایق بدستور زمان سابق بخدمات مرجوعه قیام داشت
و روز بروز بانواع شفقت و مرحمت سربلندی می یافت جراحتی که از گردش
ایام در دل داشت بمرهم الطافش التیام می پذیرفت و دایم الاوقات
ملحوظ نظر کیمیا اثر بوده رشک افزای هم چشمان ظاهربین میبودم
آن حضرت نیز بقانون جد بزرگوار اکثر اوقات بانتخاب اشعار امر میفرمود
و بدرجه استحسان میرسید و نوید خدمات شایسته میدادند آخر الامر
چون تقالیب روزگار هیچ حال را برقرار نمیگذارد و از تصاریف لیل و نهار
هیچ کار استوار نمیماند قضیه ناگزیر آن شهسوار مضمار شجاعت را بالعین الیقین
دیدم از حدوث آن واقعه مرغ روح از کالبد خاکی میل پرواز نمود و جسم
نحیف از سنوح آن واهیه از پا افتاد اما چون دربا القوه روزگار ذات
بیهمال این خدیو جهان و رونق افزای آرایک زمین و آسمان
ودیعت بود و ارتشش بکوشش جان میرسید . چو گردون کند گردنی را
بلند . بگردن فرازان در آرد کمند . کجا گردد از سیل جوی خراب
بجوی بزرگی در افتد آب .. بباید دانست که عاقل چون بتابش صبح صادق
احساس کند باشراق نیر جهانتاب متیقن شود و چون لمعان هلال در نظر

آورد تمامی بدر شب افروز بصیرت معلوم کند از نسیم جان پرور بهار
استشاق روایح گلبرگ تری توان نمود از گریه ابر نیسانی بخشنده ریاض
استدلال توان کرد از تماشاییان ملاء اعلا این ندا بگوش بینیان ز
میرسید که از وجود این یکتا گوهر پادشاهی که سپند آراسته عنقریب
بحر کف گهربارش در افاضت ایادی اقتدا السحایب عوادی نماید
وکرم فیاضش در تعمیم احسان پیروی با آفتاب جهانتاب کند طبیعت
عدل گسترش دست تشبث بدامن تشبه باخلاق ایزدی زند و روز بروز
کوکب این دولت بذروه اوج کمال مترقی خواهد شد و یوما فیوما
اختر اقبالش روی بارتقاع خواهد نهاد آفتاب سلطنتش از کسوف
و زوال مصون و ماه منقبتش از وسمت محاق محروس خواهد ماند
چه فرخ بود فال فرخ زدن ۰ نه بر رخ زدن بلکه شهرخ زدن ۰ بلندی
نمودن در افکندگی ۰ فراهم شدن در پراکندگی ۰ غرض از تمهید
اساس این عبارات آن بود که این کسیر البال کثیر الاختلال
که در سن بیست سالگی تا بحد پنجاه که ایام جوانی را بشب هنگام پیری رسانیده
میخواست که در بهارستان این دولت جوان غنچه پژمرده خود را شکفته
سازد و نتیجه خدمات قدیم خود را بیمن برکات این خدیو جهان دریابد
بعد از دو سال خدمت و جانسپاری چون عنان یکران دولت

وشهریاری

١٨١

وشهریاری از قزوین بدار السلطنه اصفهان معطوف گردانید جمعی از
یاران که همیشه در آتش رشک تقرب این کمینه بی بضاعت چون ماهی
در تابه زندگانی میکردند وسیلها انگیخته بی زلت و تقصیری خدمت چندین
ساله اشتراف را که بامید راستی آن کیسهای امید دوخته داشتم
و منتظر وقت وفای آن می بودم گرفته بدیگری رجوع کرده از آن آستان
که سنگ آنرا بجای پرنیان بستر و بالین ساخته بودم محروم گردانند
هرچند بد و رخاطر محزون گردیدم که آیا این قسم مقدمه را سبب چه باشد بغیر از
کم طالعی خود سببی نیافتم لاعلاج مدت دو سال پای در دامن صبر و شکیبائی
پیچیده در گوشه خمول منزوی گشتم ۰ بیچاره خبر آرزوی دم کرد ۰
نایافته دم دو گوشش کم کرد ۰ تا آنکه معاندان بی شرم و حیا بجزای
اعمال رسیدند چون آیینه ضمیر پادشاهان علی الاطلاق از نتایج امور
جام جهان نماست بر حال شکستگی و پیری غلام قدیم خود اطلاع حاصل
نموده بخدمت وزارت قراباغ مأمور ساختند اگرچه از حسرت آن درگاه
خلایق پناه چون موم در آتش و نمک در آب گدازانم اما چون قسمت
ازلی این بود بغیر از صبر چاره ندارم نظم شاید که در بسته ما باز شود ۰
مرغ دولت بما هم آواز شود ۰ خدایگانا نظم سرم بسجده سر در فرو نمی آید
بآستان تو نازم که آسمان خیز است ۰ میخواستم که در نشر مناقب

این دولت ابدپیوند آنچه سانح و واقع شود دیوانها و دیباچها پردازم
اما چون آنچه قبل ازین بتحریر یافته تمامی را من اوله الی آخره
خود درمیان بوده بی تصلف و تکلف که غبار کذبی بر ناصیه عبارات
باشد بقید کتابت آورم الحال از پستی طالع که بعد مسافت ازین
تا آستان آسمان نسبت بمجرد اخبار واقع و غیرواقع خبرات نوشتن نتوانستم
کرد چرا که شنیده کی بود مانند دیده . بنابران دست از تحریر آن
برداشتم اگر در اجل تاخیری باشد و نصیب استلام سده سنیه
واقع شود آنچه در سراچه ضمیر نهانست منصه ظهور گر سازم درین دعا
جلوه
توفیق از درگاه حضرت متعال میخواهم ع که آرزوی دلم زودتر بمن برسد
انشاء الله که ذات فرخنده صفات آن برگزیده لم یزل لایزال از
عین الکمال مصون بوده در حفظ حمایت حضرت الهی باشد . خدایا تو

این شاه درویش دوست . که آسایش خلق در ظل اوست .
بسی بر سر خلق پاینده دار . بتوفیق طاعت دلش زنده دار .
غم از گردش روزگارش مباد . ز اندیشه بر دل غبارش مباد .
که بر خاطر پادشاهان غمی . پریشان کند خاطر عالمی .
درخشنده تیغت عدوسوز باد . درفش سنانت تو پیروز باد .
چنان باد کاختر بکامت شود . همه دخل عالم بنامت شود .

نگین فلک زیر نام تو باد . همه کار دولت بکام شمه در ذکر احوال سلسله
علیه زیاد اوغلی و اوصاف گنجه چون آرایش جهان از یمن معدلت
این یگانه زمان صورت امکان بهم رساند بدین نمط که معمار عدل شاملش
بنیاد عمارت نهاد غریب نیست اگر چهار گوشه ربع مسکون معمور شود
و درین ایام که تیغ ظلم زدایش میان بانصاف بسته بدیع نبود اگر
حادثه از سحرخیزی توبه کند در زمان همایونش خیال را مجال شب روی
نیست در روزگار همایونش جز ساغر و صهبا را طبیعت غارتگری عقول
نمانده بشره گاه ربای از نهیب صولت پادشاهانه اوست که بزردی میگراید
و آفتاب که بهر دیوار برمیرود از پاس سطوت خسروانه خفقان
پیدا کرده مبادا این معانی بر تکلف ارباب ترسل محمول گردد بدان
دلیل که من بنده حقیر را چون محرومی از درگاه عالم پناه روی داد بحسب
قسمت ازلی بوسعت آباد گنجه که از اقلیم پنجم است ساکن گردید
آن بلده طیبه که همیشه از اثر لگدکوب عوام و لئام بخاک یکسان بود
بحمد الله که این زمان نمونه رشک جنان گشته عرصه فسحتش با ساحت
جنت دم مساوات و خاک عنبرآگینش با نافه تاتار حرف مباراة
میزند و طول آن سبزه زمین که بمساحت در آمده یکفرسخ و عرض آن نیم
فرسخ است و در ان عرصه یک کف زمین بی باغ بهشت آیین نیست

کتابخانه آستان قدس

و در سرخانه سکان را و از نهر عظیم نهری دارند بر کناره جوبی درختان را ست
چون خیال قامت معشوق که بر جویبار دیده عاشق نشیند و بهر گلبن
بلبلان چون بیدلان که بی یار گل اندام شکایت هجران کنند و
در دامن لاله خودروی سبزه چون خط دلفریب خوبان سر زده و ریحان در سایه
بید پاک دامن به نبات خیز بر آمده بنفشه بر روی چمن چون زلف پریشان
بتان سر تاره بسوی نرگس بسان مخموران دیده در کنار جوبی چون در
ساحت آن بستان که نمونه از ریاض جنان بود نزول کردم تشرف
خدمت و استلام آستان معظم امرا کامکار خوانین ذوی الاقتدار
شبل عرین صرامت و نهال چمن شهامت یکه تاز میدان بسالت انگشت
نمای معرکه شجاعت آنکه انوار بزرگی از اسره میمونش لامع و آثار دولتمندی
از جبین منیرش واضح و دلایل سعادت رفعت شان ارجمندش ناطق
و مخایل دولت از پیشانی نجدتش شارق است . جوانبخت ماداور روز
رای . توانا و دانا و رزم آزمای . مبارز الایالة و الاقبال
مرتضی قلیخان زیاد اوغلی مصاحب قاجار حفظه الله تعالی شانه رسیدم
آن عرصه مینو سرشت را از یمن معدلتش بمرتبه معمور و آباد دیدم
چنانچه فتنه جز در چشم خوبان نمایش نداشت و پریشانی جز در زلف
بتان ظاهر نمی شد رعایای آنذیار در مهد استراحت آسوده دست

سطار

بیکار از بیکاری در بستر آستین غنوده صحایف آمال از نقوش شکایت
خالی مانده و اوراق خیالات از تصاویر امانی باطل گشته حصول مقارن
آرزو و از مطلع تمنی بر می آید و وصول همعنان حاجات از مکامن ظهور سر میزنند
شجره آمال را آنچه از لب جوی نجاح است لاجرم ثمره نیل مساعی عموم یافته
و از گلبن مقاصد خار انتظام پیراسته اند سر آینه دماغ طالبان از
نسیم وجدان معطر است . نسیم عیش بیاید دماغم . خیال گنج می بیند چراغم
مگر باد بهشت آنجا گذر کرد . که چندین خرمی در من اثر کرد . چون این
حقیر از حاشیه نشینان سفره نوال آن بلند اقبال گشت و از جانب
همایون اعلی مستوید و تحریر این نسخه مامور بودم بر خود واجب کردم که شمه
از احوال آبا و اجداد آن خان عالیمقدار بر طبق عرض گذارم که نهایت
اخلاصمندی و صوفیگری سلسله عالیه ایشان گوش زد اهل روزگار
گردد اگرچه خدمات پسندیده ایشان اظهر من الشمس است و احتیاج
به بیان و تعریف ندارد اما پیش نهاد خاطر اینست که نبذی از احوال
ایشان داخل این مسوده نماید بر رای ارباب دانش مستور نماند
که مسقط الرأس آبای کرام این خجسته فرجام ولایت روم بوده و
بیک مشهور بقاریمش خضر که در آن دیار باعتبار تمام زندگانی بسر کرده
بنابر اخلاصی که به سر سده گردون مناص و حلقه ارشاد صفویه جنت بالانوار

القدسیه داشته با ایل و عشیرت و فرزندان گرام از روی اعتقاد
از سر قدم ساخته حریم دل از مهر غیر پرداخته ترک وطن مألوف
کرده بجانب آذربایجان و عراق هجرت نمود و بعد از اندک وقتی
خضر بیک داعی حق را لبیک گفته پسر ارشد او امت بیک در بلده
لاهیجان بشرف سجده شهنشاه گیتی ستان رسیده و در وقت خروج
با آن یکتای گوهر سعادت برفاقت سرافراز شده یکی از صوفیان که بحال
بصوفی لاهیجی شهرت دارند و از آن واسطه سر مباهات بفلک اثیر سایند
خدمتش بوده و همیشه ملحوظ نظر عاطفت شاهنشاهی در معارک خوفناک
کارهای که زیاده از وسع بشر باشد از و بعمل آمده لهذا بجهت خلوص
اعتقاد و وفور خدمت و جانسپاری بلقب بزباد اغلی میکرد
و از این شرف سر افتخار باوج فلک میسایند تا او نیز بطریق دیگران
جهان گذران را وداع نموده بمنزل جنان خرامید حضرت شهنشاهی
بتفقد فرزندان و اولاد او پرداخته شاهویردی سلطان والد
گرامی او را که آثار دولت و شجاعت از ناصیه او ظاهر و هویدا بود
در حجر تربیت کشیده روز بروز بنوازشات و تلطفات سرافراز میساخت
تا آنکه عروس جهان حجله هستی را بجهت داماد دیگر ترتیب داده
نوبت جهانداری بحضرت و الامرتبت شاه جنت مکانی شاه طهماسب

انار الله برهانه

انار الله برهانه رسید آن دوحه برومند را بدستور والد بزرگوار
منظور نظر عاطفت ساخته آناً فآناً کار او بالا گرفت تا برتبه ایالت قراباغ
و بیگلربیگی گری ایل و اویماقات قاجار سرافراز گشته متوجه آنحدود
گردید در آن ولایت از اثر شجاعت و دلاوری او داستانها در میان نشست
یکی از تدابیر انیقه آن کاراگاه صورت معنی آنست که چون قلعه وان بخدعت
و ملاعب اهل زمان مدتی بود در میان افتاده پادشاه و عظمای روم را
خیالات فاسد بر دماغ راه یافته اراده زیاده از حد بخاطر گذرانیدند
و نامه مصحوب محمد پاشا بدرگاه حضرت جنت مکانی فردوس آشیانی
فرستادند چون خبر تعبیر این خواب پریشان بضمیر جهانگیر میرسید
با وجود آنکه مخیم جلال در دار السلطنه تبریز بود و ایلچی مذکور داخل محروز
سعد شده بود حکم قضا مضا صادر میشود که شاهقلی خان استاجلو
حاکم ایروان ایلچی را بقراباغ فرستد که بعد از ملاقات شاهویردی
سلطان بپایه سریر اعلا آمده حاکم ایروان حسب الفرمان ایلچی را
با جمعی از ملازمان نزد آن عالیجاه روان ساخته سلطان معظم الیه
بعد از اطلاع این معنی بی آنکه خود اراده استقبال کند یا بخاطر بگذراند
آمدن او را پروقعی نگذاشته جمعی از ملازمان را مقرر میدارد که چون
بحوالی شهر آید با او ملاقات نموده در مهمانخانه فرود آورند ایشان بفرموده

علم نموده بعد از دو روز که ملازمان با آداب مهمانداری قیام مینمودند خود با استقلال
هرچه تمامتر بیرون آمده ایلچی را تکلیف ضیافت مینماید و در همان
مجلس بعد از گفت و شنود بسیار سلطان موما الیه می فرماید
که نویسندهای چوپان بیگی آمده دفاتر گشوده نسخه شمار گوسفند را بنظر آورند
ایشان بعرض رسانیدند که الحال در قراباغ بی تکلف و تصلف
یکصد هزار گله گوسفند موجود است سلطان معظم الیه عتاب بایلچی نموده که هرگاه
من یکی از بندگان حقیر این آستانم و در ولایت من هر گله دو چوپان داشته
باشند دویست هزار نفر چوپان بهم میرسد تا بدیگر قشون و حشم و خدم
چه رسد شمارا این مزخرفات چون بخاطر گذشته که اراده نموده بجهت
تمشیت آن راه دور و دراز طی کرده آمده اید بهر حال شمارا رخصت رفتن
بآن درگاه هست هرچه شنیده و دیده اید جواب همینست ایلچی مذکور را
از قراباغ رخصت داده نگذاشت که بدار السلطنه تبریز رود چون پرتو
این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر نواب همایون تافت بجلدوی این توطیه
خلاع فاخره با اسب و زین و لجام طلا شفقت نموده اورا در میان
اقران سرافراز ساختند اما چون ایلچی بمستقر خود رفته حقیقت را عرض
نماید والی روم از همین معنی آشفته شده اسکندر پاشا را با سپاه ارزروم و ایلی
و اناطولی و ینکچریان و سپاهیان بقصد ویرانی ایروان مامور میسازد پاشای

مذکور چون بحوالی ارزن روم میرسد بحکم قضا توامان باسم شاهوردی
سلطان صدور مییابد که ایلچی را جواب دادن پسندیده نیست اگر اسکندر
پاشا را گوشمال و تادیب نموده جواب گفتی حق السعی توطانه میشود و مقرر شد
که اسمعیل میرزا سرکرده قشون بوده اما از سخن و صلاح سلطان مذکور
بیرون نرود آن عالیمقدار بعد از زیارت رقم مبارک با قشون آراسته
روانه میگردد و در حوالی ارزن روم تلاقی فریقین دست داده سلطان
معظم الیه که یکه تاز مضمار شجاعت است با وجود گفتگوها و آزردگیها که در
میان خودش و اسمعیل میرزا از سعایت مفسدان بهم رسیده بود
عنان یکاور را تا دروازه قلعه باز نکشیده و باره جهان نورد را تا میان
معرکه براند از دو طرف نایره قتال اشتعال یافت و آتش جدال بالا گرفت
نیزه هرچند پشت قوی نداشت دست تطاول دراز کرد و تیغ هرچند
تنک روی و رقیق القلب بود تیز زبانی آغاز نهاد سپر آهن روی
از سرزنش گرز گران پشت بداد و کمند از کشاکش هرکس بازها بر خود
پیچید زره از کشتن بهزار دیده خون گریست و کمان از فراق عزیزان
نالهای زار بنیاد کرد • ز گرز گران سنگ و شمشیر تیز • میانجی همی جست
جان از گریز • ز منقار پولاد پران خدنگ • گره بسته خون در دل خاره سنگ
القصه اگر شرح مقدمه را طولی دهیم سررشته سخن از دست میرود بعد از

جدال و قتال و انهزام لشکر مخالف و وزیدن نسیم ظفر بر پرچم رایات دولت
بعد از آنکه بسدهٔ سنیه میرسند و مورد عنایت پادشاهی گشته بین الاقران
ممتاز میکردند اسمعیل میرزا اظهار شکوه و اذیتی که از سلطان مزبور باو
رسیده بود بر طبق عرض مینگارد از آنجا که طبع بلند و دریافت ارجمند
حضرت جم جاه جنت بارگاه توده در می یابد که حق بطرف کیست خود بنفس نفیس
دیوان نموده دران روز شاهوردی سلطان بلقب مصاحبت سرافراز
گشته اسمعیل میرزا محبوس قلعه قهقهه میکردند و شاهوردی سلطان
مذکور روز بروز مورد عنایات شاهی گشته محال دانقی را که داخل الکاء
شکی است از آن محال وضع و مستثنی نموده با احداث اربعه قراباغ
و یکهزار تومان انعام همه ساله از شیراز و الکاء دیگر آنچه باحتیاج او باشد که هر ساله
خریداری نموده بیاورند اضافه آن لقب چنین سرافراز ساختند کاری معطل کرده شفقت
اگر کنند بزرگان چنین کنند غرض که آنچه از آداب شجاعت
و ولایت داری از نهنگ دریای بسالت سرزده اگر شمه اظهار نماید
مثنوی هفتاد من کاغذ شود بهمین اختصار نمود اما از خدمتش سه پسر گرامی
قدم بعرصه وجود نهاده بودند یکی خلیل خان که در ایام حیات والد بیگلر
بیگی استراباد شده جمع قاجاری که اکنون ساکن استراباد اند از بقیه
ملازمان اویند و دیگری ابراهیم خان که بعد از فوت والد بجای او

حاکم ولایت گشته مدت دوازده سال کامرانی نموده درگذشت و بعد از آن
یوسف خلیفه که بعد از برادر برتبه بیگلر بیگی گری رسید غایتش اسمعیل میرزا
بعد از تکیه نمودن بر مسند سلطنت از روی بی تلطفی که ذخیره خاطر داشت
بستر او را از خاک ساخت و الکا قراباغ بعد از سنوح آن مقدمه بجمع غیری
انتقال یافت تا محمد خان ولد خلیل خان بن شاهوردی سلطان بحد رشد
و تمیز رسیده وارث الکاء آباء خود گردید چون در آن ولایت مذکور تمکن یافت
و با سرداران رومی نژاد مدتها زد و خورد نموده قلاع ایشان بتصرف
درآورده و در آن حدود دم استقلال میزد آخر الامر از هجوم لشکر
مخالف از وطن مألوف جدا گشته نزد الکسندر خان گرجی حاکم کاخت
رفت آن مخذول العاقبه پرده حیا را از روی برداشته خان
مذکور را مقید و مغلول با الکاء استنبول نزد خواندکار رومی فرستاد
و در آن حدود مدت مدید حبس قلعه یدی قله کشیده آخر بمیامن
لطف نامتناهی یزدانی و اقبال شاهنشاهی از آن مهلکه استخلاص
یافته بشرف عتبه بوسی آستان عرش توامان مستعد میشود و بعد
از اندک زمانی که قلعه گنجه را پادشاه جم جاه علیین آشیانی از رومیان
مستخلص ساخته محمد خان مذکور بدستور به بیگلر بیگی گری منصوب
شده علم مباهات بر بام سماوات افراشته در آبادانی الکاء

وار آستگی قشون ساعی بودند چون جهان گذران با هیچکس دم از
وفاداری نمیزند خدمتش در محاربه طهمورث که با علی قلیخان روی
داده بود بعز شهادت فایز شده بجای او ولد ارجمند گرامی مرشد قلیجخان
بر مسند دولت تکیه نموده در دلجوئی رعایا دقیقه فوت و فرو گذاشت
نمی نمودند و چون حضرت جنت مکانی که بجهت خلشی که باغوا و سعایت
حاسدان بهم رسیده بود خدمتش آزرده خاطر شده منصب او را بمحمد قلیجخان
برادر کوچک او شفقت نموده ارزانی داشتند خان مذکور که در عنفوان
شباب بود امور کلی و جزوی را برای و مشورت وزرا و وکلا
تمشیت میدادند و مدت متمادی رعایای ولایت قراباغ در مهد امان
بودند تا او نیز بسعایت بدگویان چند روز از مسکن مألوف دور افتاده
داود خان ولد الله ویردیخان بولایت مذکور منصوب شد و احوال
آن بی سعادت چون درین تاریخ مشروح و مبسوط مکرر التصدیع نداد
بعد از وقوعه و عروس مملکت قراباغ بار دیگر بحباله محمد قلیجخان در آمده
آن عالیجاه صد مرتبه بهتر از اول قدم در جاده سلوک گذاشته
با رعایا و قشون با حسن وجهی بسر میبردند آخر الامر بجهت عرض مرضی
که بوجود او فایض شده بود و بهیچ وجه علاج پذیر نبود دنیای فانی را
وداع نموده بدار البقا شتافتند و چون واهب بی منت آنچه از روز

ازل مقدر کرده البته از پرده غیب بمنصه ظهور جلوه گر میشود لهذا از مبدا
حال و غره طفولیت لطایف محاسن از جبین دولت اقرا خان بن خان
مرتضی قلیخان که در زمان این دولت روز افزون مدار ایالت اینولایت
و ثغور مأمور است واضح و دقایق مردمی و مردی از جبهه سعادتش ظاهر
و لایح بود و زمانه میخواست . تا حق باید بمرکز خویش قرار و در حکومت
و ایالت بخدمتش رسید الحق اگر از آثار عدالت و کاردانی و صبر و ثبات
او شمه بیان کنم زبان خامه را قوت گویایی نمی ماند پس همان به که بدعای
دولت او ختم سخن کنم امید که تا آفتاب و ماه را طلوع و افول در فلک
دوار هست دولت و عزتش در طلوع و کوکب بخت و شمنش در افول
بوده در سایه بلندپایه ولی النعمت حقیقی سرافراز و پا برجا بوده منظور نظر
کیمیا اثر باشد . جهان پیش خورد خواهش باد . فزون از همه زندگانیش باد
بر رای خردمندان پوشیده نماند که اگر معاندی زبان تعرض دراز کند
که چرا اوصاف آبا و اجداد سلسله عالیه را علی الطریق الاجمال بیان
کرده صورت تفصیل نداده عذر این حقیر کثیر التقصیر آنست که احوال
خجسته مآل این طبقه زیاده از آنست که یک دیوان با صد دیباچه
اظهار توان نمود اما مورخان ماسبق در ذکر جمیل ایشان رسالها
نوشته اوراقها بقید تحریر آورده اند اگر مکرر آن عبارات مینمود

کتابخانه آستانه قدس

خالی از گستاخی نبود بنابر آن فی الجمله اظهاری چون این نسخه در خدمت
آن عالی جناب با تمام رسید واجب بود که بر طبق عرض نهد حمل بر
خاتمهٔ کتاب در اول این نسخه که بخلاصهٔ السیر موسوم است اشعاری شده
که اراده خاطر حقیر آن بود که از اول آفرینش عالم تا زمان دولت روز افزون
حکایات و وقعات را بقلم تحریر در آورد و از جانب حضرت ظل الهی
مامور باین امر گردیده کتب ضرور حسب الامر از کتابخانهٔ خاصه آورده
انتخاب خلاصه آن مینمود و هرچند روز بنظر کیمیا اثر جزو جزو میرسید
و شرف استحسان می یافت تا آنکه از ابتداء عالم تا مقدمهٔ جلوس
امیر گورکان بقید کتابت آمد چون سخن باینجا رسید حضرت ظل الهی
بلفظ گهربار فرمودند که آن گفتگو را الحال موقوف داشته وقعات
و سانحات ایام دولت روز افزون را بر اوراق بنگار تا در روزگار
یادگار ماند حسب الفرمان قدر توان جان کمر وار بر میان بستم
و شروع در این مقدمه نمودم. چه صبح بسعادت در آمد بگاه. شدم زنده
چون شمع در صبحگاه. شب افسر فز شمعی برافروختم. در اندیشه
چون شمع میسوختم. بیمامن دولت قاهره در دو سال از وقایع
بعرصهٔ ظهور جلوه دادم که قضیهٔ ناگزیر آن مرکز دایرهٔ اقبال روی داد
از وقوع آن واقعهٔ عظمی تا چند وقت دست را قدرت گیرائی

سال ... رشیدی

قلم نموده تا آفتاب دولت جهانبانی و کشورستانی عالمگیر شد از پرتو
آن فروغ جانی بتن و قوتی ببدن رسید ختم این نامه در ایام دولت
ابد پیوند شد و عذری که چرا ترک این شغل نموده در ابتدا خواسته یقین که
عذر شکستگان و کم مایگان بدرجهٔ قبول خواهد رسید. سبز سبزی شاه
روشن ضمیر. به نیروی فرهنگ فرمان پذیر. یکی سرو برخاستم
در چمن. که بادا و می خورند انجمن. چون بمبارکی قوافل آمال بساحت
نجاح رسید و چمن آرزو از فیض اسعاف شاداب گشت عقود درر کتب
شبه مثال اللآلی القاب همایون مرصع کردانید نظم نظامی که خور را
غلام تو کرد. سخن را گذارش بنام تو کرد. همان پیش تخت تو مهمان کشید
که آن مور پیش سلیمان کشید. بوسیلهٔ خلوص عقیدت متیقن است که عنان
التفات بصوب قبول انعطاف یابد و نظر همت بلند جناب با معان عین الرضا
مثال فرماید که تا نثرش با نثره پهلوی مبارات زدن گیرد و نظمش با نظم پروین
دعوی مساوات کند. گر بسمع تو دل پسند شود. چون سر پیر تو بلند شود
مستدعی از درگاه حضرت ذوالجلال آنست که حق تعالی مقاصد دینوی
و اخروی این خدیو جهان و گیتای کوسروزمان پادشاه عالم و عالمیان را
بر آورده بخیر گرداند و مطالب و امانی آبهای بحصول مقرون گرداناد بخیر خلقه محمد المصطفی صلعم
وسلم ومنه وجوده. دل دوستانش پر از نور باد. ز طعنهٔ دشمنان دور باد

تمام شد فی تاریخ شهر رمضان المبارک سنه

حرره صالح خاتون آبادی

لهم دار السلام عند ربهم
وهو وليهم بما كانوا يعملون

١٣٦

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
اهدا شد
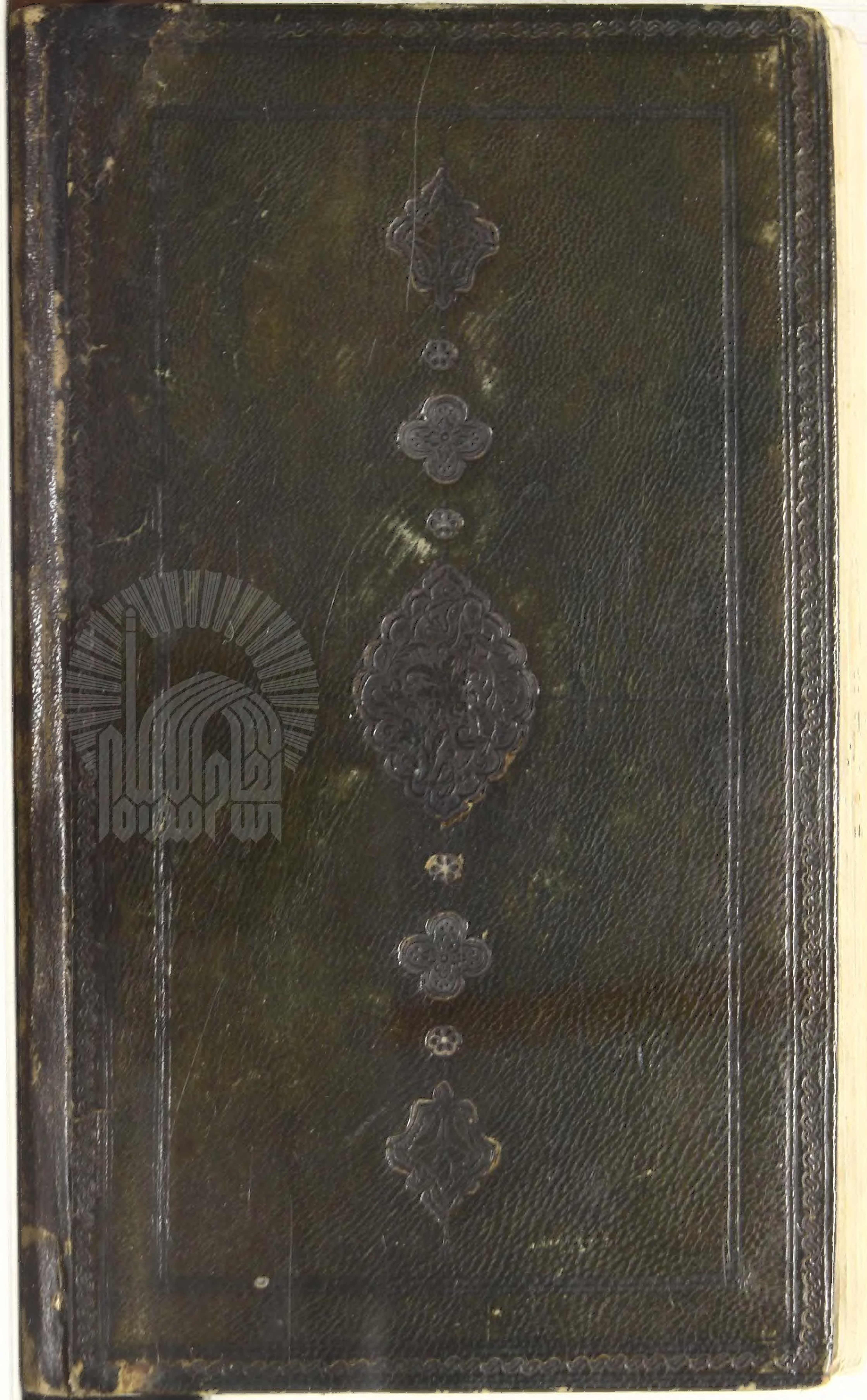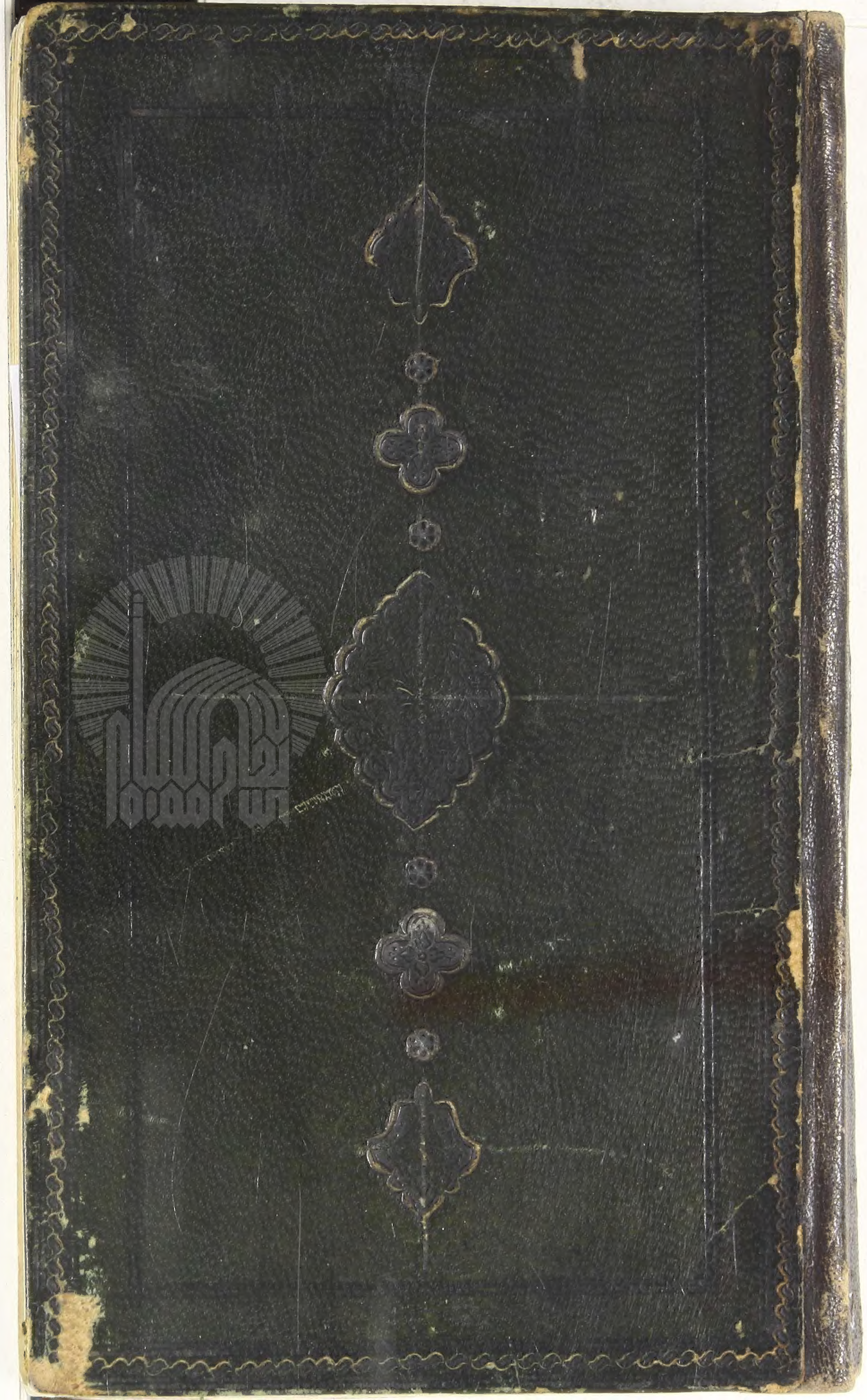
سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد [illegible]